فتاوای امام نووی

مشهور به

المسائل المنثورة

ترجمه، تحقیق احادیث و تعلیق

اسماعیل قاضی نیا . عبدالرحمن قلابندی

بسم الله الرحمن الرحيم

فتاوای امام نووی

مشهور به «المسائل المنثورة»

ترجمه، تحقیق احادیث و تعلیق:

اسماعیل قاضی نیا - عبدالرحمن قلابندی

نووی، یحیی‌بن شرف، ۶۳۱ - ۶۷۶ق.
فتاوای امام نووی: مشهور به المسایل المنثوره/ یحیی‌بن شرف نووی؛ ترجمه، تحقیق احادیث و تعلیق اسماعیل قاضی‌نیا،عبدالرحمن قلابندی.
تهران: احسان، ۱۳۹٦.
مشخصات ظاهری : ۳٤٤ص.
شابک : ۹۷۸-٦۰۰-۳٤۹-۱۹۹-۱
عنوان قراردادی: فتاوی‌الامام‌النووی .فارسی
عنوان دیگر : المسائل‌المنثوره.
موضوع : فتواهای شافعی؛ فقه شافعی -- رساله عملیه
شناسه افزوده : قلابندی، عبدالرحمن، مترجم؛ قاضی‌نیا، اسماعیل، ۱۳۶۳ -، مترجم
رده بندی کنگره : ۱۳۹٦ ۹۰٤۱ع۹ن/BP۱۷۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۳۳
شماره کتابشناسی ملی : ۴۲۴۷۸۹۳

نشر احسان
تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۴۰۶.
تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴
www.nashrehsan.com

فتاوای امام نووی
مشهور به «المسائل المنثورة»

ترجمه، تحقیق احادیث و تعلیق: اسماعیل قاضی نیا، عبدالرحمن قلابندی
ناشر: نشر احسان
چاپخانه: مهارت
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول-۱۳۹٦
قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-٦۰۰-۳٤۹-۱۹۹-۱

فهرست موضوعات

سخن ناشر

کتاب «فتاوای امام نووی» مشهور به «المسائل المنثور» نوشته‌ی علاءالدین بن العطّار به زبان عربی که توسط آقایان اسماعیل قاضی‌نیا و عبدالرحمن قلابندی به فارسی برگردانده شده است یکی از آثار فقیه عالیقدر جهان اسلام مرحوم یحیی بن شرف نووی ﷺ می‌باشد.

این کتاب طبق اظهارات علاءالدین بن‌العطّار در مقدمه‌ی آن توسط ناشران مختلف و به نامهای گوناگون ولی با یک محتوا به چاپ رسیده است.

اکثر مسائل یا فتاوایی که در این کتاب آمده است در کتابهای فقهی خود امام نووی مانند «منهاج الطالبین» و «المجموع» بیان شده‌اند ولی چون این اثر به عنوان یکی از کتاب‌های مستقل امام نووی مشهور شده است، امید است مورد استفاده‌ی علما، طلاب علوم دینی و علاقه‌مندان به مسائل فقهی قرار گیرد.

مقدمه مترجم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه، ونصلي ونسلم علی محمد وآله وصحبه.

روی عن رسول‌الله (ما عُبِدَ اللهُ بِشَيئٍ أَفْضَلَ مِنْ فِقْهٍ فِی الدِّين) «عبادتی برای خداوند بهتر از آموختن امور دین انجام نشده است.»[1]

بدون شک علم فقه یکی از بزرگترین و شریفترین علوم است. علم شناسائی احکام خدای متعال درباره افعال بندگان است. علمی است که به وسیله‌ی آن مکلفان می‌دانند کدام فعل آنان واجب یا حرام و کدام مستحب یا مکروه یا مباح است. توجه به علم فقه خود از نشانه‌های اهتمام و توجه مسلمانان به امر دین‌شان است تا بدانند کدام عبادتشان پذیرفته و کدام ناپذیرفته است، و اینکه حلال و حرام در عبادات و معاملات‌شان کدام است. عظمت و شرف علم فقه از همه‌ی جنبه‌های آن قابل درک نیست؛ چون این علم همواره با انسان مسلمان است و او را

۱. بیهقی در کتاب شعب ایمان این حدیث را ضعیف دانسته است. امام آجری در کتاب «فضل علم» و ابونعیم در کتاب «ریاضة المتعلمین» از حدیث ابوهریرة با اسناد ضعیف آن را آورده است. و ابن ماجه و ترمذی نیز این حدیث را از ابن عباس عباس نقل کرده‌اند.

در تمام مراحل زندگیش همراهی می کند. علم فقه حلقه اتصال انسان با بندگی خداوند در عباداتی همچون طهارت، نماز، زکات، روزه، حج و قربانی است. به وسیله‌ی این علم، احکام جهاد و غزوات، سیره، امان نامه‌ها و پیمان نامه‌ها و حتی نحوه‌ی ارتباط مسلمانان با غیر مسلمانان شناخته می‌شود. به وسیله‌ی فقه معاملات از قبیل خرید و فروش و احکام ربا و معاملات رایج مالی مردم، وقف و وصیت، روابط مسلمانان با یکدیگرسامان می‌یابد، و دارایی‌ها و اموال در جایگاه شرعی خود قرار می گیرند. روزی حلال کسب و از وقوع در معصیت و ارتکاب گناه اجتناب می‌شود. به وسیله‌ی فقه فرائض است که اموال و دارایی‌ها براساس عادلانه‌ترین روش و کاملترین شیوه تقسیم و در دست صاحبانشان قرار می گیرد. به وسیله‌ی فقه نکاح است که یک زندگی زناشوئی مطابق با معیارها و احکام اسلامی از مشروعیت و سعادت برخوردار می گردد. همچنین قوانینی که در احکام مربوط به جنایات، دیات، حدود، تعزیرات و قضاوت آمده است باعث می‌شوند مسلمانان در امنیت و آرامش خاطر و ثبات زندگی کنند. حقوق در جاهای اصلی خود قرار گیرند و عدالت به وسیله‌ی آن تحقق یابد و احکام حیات بخش متعدد دیگری که تنها در سایه‌ی اطلاع از علوم شریعت و عمل بدان متبلور است. حال که مرتبت و منزلت فقه در شریعت اسلام بدین پایه است، پس اهمیت دادن به آن از مهمترین وظایف انسان مسلمان است و گرانبهاترین اوقات عمر انسان اوقاتی است که صرف یادگیری علم «فقه» می گردد.

در همین راستا ترجمه‌ی کتاب «الفتاوی الإمام النووی» را به زبان فارسی آغاز می کنیم و تمامی تلاش و کوشش ما بر آن است که معانی و مفاهیم جملات به صورت صحیح ادا شود و در کمال امانت از متن و سیاق کتاب نیز خارج نگردد. کتاب حاضر یکی از مهمترین کتاب‌ها در زمینه‌ی فتاوای فقهی، حدیثی و تفسیر می‌باشد. مؤلف این کتاب امام محی‌الدین ابو زکریا یحیی بن شرف نووی است،

کتاب ۳٥٦ مسئله از مسائل مهم فقهی، حدیثی و تفسیری را در برمی‌گیرد. مسائلی که در این کتاب مطرح شده است از نظر وضوح و اختصار منحصر به فرد است، در بیشتر آنها تنها به ذکر صحیح‌ترین اقوال اکتفا شده است و از ذکر سایر اقوال و وجوه اختلاف در آن اجتناب شده است. از این نظر مطالعه‌ی آن برای کسانی که تازه فقه را شروع کرده و می‌خواهند به دور از مطولات فقهی بر مسائل فقهی به ویژه فقه امام شافعی اطلاع یابند سودمند خواهند بود.

ترجمه این کتاب به همراه تخریج آیات و احادیث و تعلیق بر برخی از مواضع آن انجام شده است. برای تسهیل دسترسی به فتاوا، مسائل آن در ابواب مختلفی آمده و در عناوین مناسب قرار گرفته‌اند که در نسخه‌های اصلی آن وجود ندارد. همچنین در ترجمه‌ی آن از نسخه‌های مختلفی استفاده شده است اما نسخه‌ای که توسط انتشارات حسّان در قاهره در سال ۱٤۰۲هـ ۱۹۸۲ م، تحت عنوان «فتاوی الإمام النووی» در ۲۲۰ صفحه چاپ شده دقیق‌تر و دارای اشتباهات کمتری است، به همین دلیل این نسخه به عنوان اصل و مبنا در ترجمه قرار گرفته و به سایر نسخ نیز به هنگام نیاز مراجعه شده است.

ترجمه‌ی کتاب امام نووی پاسخی به بسیاری از مسائل فقهی روز است که مسلمانان در عبادات و معاملات خود با آن مواجه هستند، مسائلی که گاهاً مورد سوء برداشت و فهم ناصحیح قرار گرفته است. مسائل دیگری از فقه و ادب، عقیده‌ی اسلامی، تفسیر و حدیث در آن آمده که خود قابل تأمل است. از مزایای بارز کتاب که ترجمه و چاپ آن را به ضرورتی اجتناب ناپذیر مبدل ساخته داشتن آگاهی دقیق و سطح علمی بالای نویسنده از مذهب امام شافعی ﷺ می‌باشد. در عصر حاضر کسی که بخواهد بر مذهب امام شافعی ﷺ اطلاع یابد از رجوع به کتب امام نووی به ویژه فتاوای وی بی‌نیاز نیست. به دلیل احاطه‌ی امام نووی به اقوال اصحاب وجوه در مذهب امام شافعی، طرق دلایل و وجوه ترجیح آنها و

تبحر ویژه‌ی وی در جمع و توفیق اقوال مختلف فیه در این باره مطالعه‌ی تألیفات این امام بزرگوار یکی از مطمئن‌ترین راهها برای معرفت فقه و مذهب امام شافعی رحمه الله می‌باشد. در این کتاب، امام نووی رحمه الله علم فقه و حدیث را با هم آمیخته است. همچنین مسائل به صورت ساده و مختصر و قابل فهم ذکر شده‌اند؛ بدون اینکه از پیچیدگی و دشواری عبارات متون فقهی برخوردار باشد، آنگونه که شیوه‌ی امام نووی در تألیف است.

زندگی و آثار امام نووی

در این مقدمه‌ی کوتاه به بازخوانی مختصری از سیره‌ی یکی بزرگان دنیای اسلام و مجتهدان در مذهب شافعی، یعنی امام نووی ﷬ می‌پردازیم، هر چند که شهرت و آوازه‌ی امام نووی بی‌نیاز از بیان است.[1]

یحیی بن شرف بن مری بن حسن بن حسین بن محمد بن جمعة بن حزام الحزامی الحورانی الدمشقی الشافعی، کنیه‌اش أبو زکریا و لقبش محی‌الدین می‌باشد. امام نووی لقب «محی‌الدین» را برای خود نمی‌پسندید و از آن کراهت داشت.[2] نام نووی را نیز به دلیل انتساب به زادگاهش به وی نسبت داده‌اند.

---

۱. سفیان ابن عیینه ﷬ می‌فرماید: «عند ذکر الصالحین تتنزّل الرحمة» به هنگام ذکر صالحان رحمت خداوند نازل می‌شود. ابن قیم ﷬ نیز فرموده است: «ما رأیتُ للقلب أنفعَ من ذکر الصالحین» چیزی مفیدتر به حال قلب از بازگو کردن سیره‌ی صالحان ندیده‌ام. رک به: تحفة الطالبین فی ترجمة الإمام محیی الدین، ابن عطار، تحقیق مشهور سلمان ۱/۳۸.

۲. لخمی می‌گوید: این مطلب به صورت صحیح از وی نقل شده است که فرمود: «لا أجعل فی حل من لقبی محیی الدین» آن کس که مرا محی‌الدین خطاب کند وی را حلال نخواهم کرد. و ﷬ آن را به دلیل تواضع و فروتنی خویش گفته است و گرنه این عنوان مناسب اوست، به خاطر اینکه خداوند به وسیله‌ی

←

ولادت فرخنده‌ی امام نووی در محرم سال ۶۳۱هـ در قریه‌ی «نوی» بوده است. عصری که امام نووی در آن می‌زیسته مصادف با اواخر دوره‌ی ایوبیان و تمام دوران حکمرانی ملك ظاهر بیبرس، پادشاه ممالیك، بوده است. امام نووی ده ساله بوده که فرزانه‌ای پرهیزکار به نام شیخ یاسین بن یوسف مراکشی، به استعداد وی پی‌می‌برد. پدرش را به آینده‌ی درخشان فرزندش نوید می‌دهد و به او توصیه می‌کند که در تربیت و تعلیم او کوشش نماید. امام نووی در سن هجده سالگی یعنی در سال ۶۴۹ هـ. همراه پدرش برای تحصیل علم، عازم «دمشق» مرکز علمی آن زمان می‌شود. دمشق در آن روزگار مرکز علماء و مجمع فضلاء به حساب می‌آمد و بیش از ۳۰۰ مدرسه دینی در آنجا وجود داشت. امام نووی بعد از دو سال اقامت و تحصیل در دمشق، با پدرش عازم حج می‌شود. سفر آنها حدود یک ماه و نیم طول می‌کشد این سفر در حالات روحی امام نووی تأثیر بسزایی بر جا می‌گذارد. ایشان پس از سکونت در مدرسه‌ی رواحیه، تمام وقت و توان خود را صرف تحصیل علم می‌کند و جدیت بسیاری از خود نشان می‌دهد، به طوری که گفته‌اند کتاب «التنبیه» ابواسحاق شیرازی را حدود چهارماه و نیم حفظ نمود و بخشی از کتاب «المهذب» او را در چند ماه دیگر سال حفظ کرد! امام نووی روزانه دوازده درس از کتاب‌های «الوسیط»، «المهذب»، «صحیح مسلم»، «اللمع»، «إصلاح‌المنطق»، صرف، اصول فقه، اسماء الرجال و اصول دین می‌خوانده است و جالب اینجاست که در کنار اینها هرگز از تزکیه‌ی نفس و اذکار

وی سنت‌ها را زنده گردانید و بدعت‌ها را از بین برد و به وسیله‌ی او معروف را بنیاد نهاد و منکر را دور ساخت. به خاطر آن که مسلمانان از تألیفات و آثارش استفاده و بهره بردند این عنوان شایسته‌ی اوست، خداوند اینگونه اراده نمود که وی را با این لقب بشناسند و از او با این عنوان یاد کنند و در حدیث پیامبر از روایت ابو هریره آمده است که فرمود: «وما تواضع أحد لله إلا رفعه» هر کس که به خاطر خداوند تواضع نمود خداوند منزلت وی را رفیع می‌گرداند. رک به: أحمد فرید، الإمام النووی، ص ۳.

و نوافل نیز غافل نگشته است. امام نووی از فقها و مجتهدین برجسته‌ی مذهب شافعی است و علماء او را «نگارنده»، «پیراینده» و «ترتیب‌دهنده»ی مذهب شافعی دانسته‌اند. او در استنباط آراء فقهی خویش بسیار دقیق بوده و به اقوال مجتهدین در مذهب و وجوه ترجیح آشنایی و تسلط عجیبی داشته است. وی در ترجیح اقوال بیشتر به احادیث صحیح احتجاج نموده است. امام نووی در شمار محدثین بزرگ قرار دارد و علمای حدیث او را «حافظ» و آگاه به فنون رجال و انواع حدیث معرفی کرده‌اند. شرح مقدمه‌ی صحیح مسلم و کتابهای «الارشاد» و «التقریب» او تبحرش را در علم حدیث به خوبی نشان می‌دهند. امام نووی در نقد روایات احادیث و تشخیص احادیث صحیح نیز کم نظیر بوده است. در علوم صرف، نحو و لغت هم از عالمان بزرگ عصر خویش است و «تهذیب الاسماء و اللغات» او شاهدی بر این مدعاست. وی مردی ربانی و اهل زهد، تقوی، تعبد و نیایش بوده است. بازگو کرده‌اند که او در نماز شب خود آیه‌ی:

﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ﴾ (صافات: ۲۴)

«آنان را نگهدارید که باید بازخواست شوند.»

را در نهایت خشوع و اشک‌ریزان بارها تکرار می‌کرد و به این ترتیب مسئولیت خویش را در روز قیامت فرا یاد می‌آورده است. او در رعایت حلال و حرام بسیار محتاط و دقیق بوده است و خوراکش به قدری کم بوده که نسبت به سلامت جسمانی او احساس خطر کرده‌اند. امام نووی را از جهت ادای فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در میان علمای قرن هفتم بی‌نظیر دانسته‌اند. او در این باره بسیار شجاع و قاطع بوده و هراسی از سرزنش سرزنشگران و اهانت‌ها و تهدیدها نداشته است. برخورد شجاعانه‌ی او با «ملک ظاهر بیبرس» نمونه‌ای از بی‌باکی اوست. ملک ظاهر پس از آنکه تاتارها را شکست داد و بر شام استیلاء یافت، باغ‌های دمشق را تصاحب کرد و از علماء خواست فتوا به جایز بودن اقدام او

دهند. ملك ظاهر بَیبَرس که مغولان و صلیبی‌ها را با قدرت و شجاعت خویش مات و مبهوت کرد، علماء دورانش را برای تأیید آن فتوا فرا خواند. گروهی از آنان که منفعتی عایدشان می‌شد دین را به نرخ دنیا فروختند و امضاء کردند و گروهی دیگر نیز از سرِ ترس فتوا را تأیید کردند و برخی که امتناع ورزیدند، مورد خشم سلطان قرار گرفتند و به آخرت چشم دوختند. بیبرس گفت: آیا کس دیگری هم باقی مانده است؟ گفتند: آری! شیخ محی الدین نووی! چون او را خواست مردی با جثه‌ای نحیف و لاغر و لباسی وصله دار بر تن و عمامه‌ای کوچك بر سر در برابرش حاضر شد. با دیده‌ی تمسخر و تحقیر در وی نگریست و گفت: ای شیخ! بر این فتوا مهر تأیید بزن! امام نووی- رحمت خدا بر او باد- به آن نگاهی انداخت و گفت: نه بر آن چیزی می‌نویسم و نه تأییدش می‌کنم. سلطان با خشم و غضب گفت: چرا؟ امام گفت: برای اینکه این کار ظلمی آشکار و اسفناك می‌باشد. بیبرس بسیار خشمگین شد و گفت: از تمام مسئولیتهایش خلعش کنید، گفتند: او پست و مقام و متاعی ندارد، تصمیم به قتلش گرفت و چون خداوند مانع شد از این کار منصرفش کرد. از او پرسیدند. تعجب می‌کنیم! چه شد که صید در صیدگاه بود و او را شکار نکردی؟ گفت: به خدا قسم هیبتش به حدّی مرا فرا گرفت که در تصمیم مردد ماندم!

امام نووی جوانی خود را یکسره وقف تحصیل و نشر علم ساخته بود و مخارج زندگی‌اش را خانواده‌اش تأمین می‌کرد، لذا هیچگاه موفق به ازدواج نگردید. امام نووی بیست و دو سال مقیم دمشق بوده و در این مدت جز برای حج و زیارت مزار امام شافعی و دیدار از زادگاهش، هرگز از این شهر خارج نشده است و تمام وقتش را در مدرسه‌ی رواحیه به تعلیم و تعلم و کتابت مشغول بوده است. او دهها کتاب بزرگ و کوچک خود را در طی هفده سال یعنی از سال ۶۶۰ هـ. تا ۶۷۶ هـ. به رشته‌ی تحریر درآورده است. امام نووی در علوم مختلف فقه، حدیث، شرح حدیث، مصطلح حدیث، لغت، تراجم، توحید و... تالیفات دارد.

امام نووی شخصیتی محبوب نزد تمامی مسلمانان است. تمامی مذاهب و فرق اسلامی علی رغم تفاوت در دیدگاه و عقایدشان، برای سخنان وی جایگاه و اعتبار خاصی قائل‌اند و نه تنها از مطالعه و تفحص در اقوال وی سرنتافته‌اند بلکه با عنایت و توجه به آن نگریسته‌اند و به آن استناد جسته‌اند. در حقیقت کسی که به آراء و فتاوای امام نووی استناد جوید، حجت و برهان خویش را تقویت نموده است. امام نووی ﷺ محققی پرکار، مجتهدی ربانی، پیشوایی فرهیخته و فقیهی پرهیزکار بوده است. وی در تدوین و ترتیب و تنقیح اقوال در مذهب شافعی سهم بسزایی داشته است. امام ابن کثیر در وصف وی می‌فرماید: امام نووی، پیری پیشوا، علامه‌ای حافظ و فقیهی برجسته است که روحی تازه در مذهب دمید و در کل نگارنده، پیراینده، و ترتیب دهنده مذهب است. یکی از علمای عابد و زاهد است که در کسب علم و دانش و تلاش و زهد و پارسایی سهم به سزایی داشت؛ به گونه‌ای که در زندگی اش چنان اعتدالی و در هنگام خشم چنان صبری و دارای چنان تقوایی بود که چه در عصر وی و چه قبل از وی، تا مدتهای طولانی، چون او سراغ نداریم.[۱]

علوم امام نووی و تألیفات وی ساده و روان و قابل فهم است، به گونه‌ای که برای خواننده ملال آور نیست. او در آثار خویش شیوه‌ی جمع میان علم و تقوا و زهد و تصوف، و التزام به سنت و حدیث و روایت را به کار گرفته است. همین ویژگی به همراه اختصار و شیوایی کلام و سادگی الفاظ در کتاب «الفتاوی» به وضوح مشاهده می‌شود. امام نووی از صوفیه‌ی أهل حدیث است، تصوف وی هرگز منجر به انحراف از حقیقت و تسلیم در برابر نصوص و ادله‌ی شرعی نگردید. هنگامی که در مورد «الصلاة الرغائب» و مشروعیت آن از وی سوال

---

۱. همان.

می‌کنند، وی برخلاف آنچه که امام غزالی و ابوطالب مکی و برخی متصوفه دیگر در این‌باره گفته بودند مسلمانان را از خواندن این نماز، برحذر می‌دارد و متذکر می‌شود که این عمل بدعتی شنیع است و نباید به چیزهایی که امام غزالی و ابوطالب مکی در این باره ذکر نموده‌اند اعتماد نمود.[۱] در اقوال امام نووی و فتاوای وی لزوم تبعیت از سنت و شیوه‌ی پیامبر و اصحاب و تابعین بسیار مشهود است. به همین دلیل است که شیخ الأسلام ابن تیمیة هنگامی که عقیده و سلوک صوفیه را مورد انتقاد قرار می‌دهد، از طریقه‌ی صوفیه اهل حدیث با احترام یاد می‌کند[۲] و آنها را از اهل سنت و جماعت می‌داند. برخی از بزرگان صوفیه را نام می‌برد، کسانی چون فضیل بن عیاض و جنید بن محمد و سهل بن عبدالله التستری، کسانی که میتوان به سخنانشان اعتماد نمود و از شطحیات و بدعت به دور هستند.[۳] این واقعیت با نگاهی به ادعیه و اذکار امام نووی مشاهده می‌شود. تمامی آنها با سنت صحیح پیامبر مطابقت دارند و الفاظ غیر عربی و یا برگرفته از فلسفه اشراق و عباراتی که موهم عقیده‌ی حلول است در آن یافت نمی‌شود و از دعاهایی نیستند که تصور مشروع بودن آن در کتاب و سنت و یا أثر دشوار باشد.

تألیفات امام نووی

ویژگی برجسته‌ی نوشته‌های امام نووی وضوح، سادگی، روان بودن و صلابت تعبیر می‌باشد. به گفته‌ی امام ذهبی «عبارت او از کلامش ساده‌تر است!» تألیفات امام نووی را میتوان به دو دسته تقسیم کرد:

---

۱. مراجعه شود به مسأله ٦٦ از همین کتاب.
۲. صوفیه را میتوان به سه طایفه‌ی عمده تقسیم نمود صوفیه اهل حدیث، صوفیه اهل کلام، و صوفیه فلسفه گرا، در میان این تقسیم بندی تنها قسم اخیر از آنها مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.
۳.ابن تیمیه، تقی الدین، الصفدیة ١/٢٦٧.

الف- تألیفاتی که آنها را به اتمام رسانیده است

۱- «شرح صحیح مسلم»، از تألیفات آخر اوست که آن را بعد از سال ۶۷۴ هـ. یعنی دو سال قبل از وفاتش نوشته است. ۲- «روضه الطالبین» (الروضه)، از کتابهای مهم او در فقه شافعی است. آن را از کتاب «الشرح الکبیر» امام «رافعی» (متوفی سال ۶۰۳ هـ) خلاصه کرده است. تألیف آن از سال ۶۶۶ هـ. آغاز و در آخر سال ۶۶۹ هـ. پایان یافته است. ۳- «المنهاج»، آن را از کتاب «المحرر» امام رافعی خلاصه کرده است. منهاج در میان طلاب و علمای شافعی مذهب نسبت به سایر کتابهایش رواج بیشتری دارد و شرح‌های بسیاری نیز بر آن نوشته‌اند. ۴- «ریاض الصالحین»، مجموعه‌ای از احادیث برگزیده‌ی پیامبرﷺ است که آنها را تحت عناوین سنجیده‌ای تنظیم کرده است. این کتاب نیز شهرت بسیاری دارد. ۵- «الاذکار المنتخبه من کلام سید الابرار»، در این کتاب اذکار مأثوره‌ی شبانه روز یک مسلمان مربوط به مناسبت‌های مختلف را درج نموده و به بیان احکام آنها نیز پرداخته است. این کتاب را در سال ۶۶۷ هـ. به اتمام رسانیده است. ۶- «التبیان فی آداب حملة القرآن»، کتاب کوچکی است که برای راهنمایی تالیان و قاریان قرآن به رشته‌ی تحریر درآورده است. ۷- «التحریر فی الفاظ التنبیه»، در این کتاب لغات و اصطلاحات فقهی به کار رفته در کتاب «التنبیه» بغوی را شرح داده است. ۸- «العمده فی تصحیح التنبیه»، دربرگیرنده‌ی ملاحظاتی است که او در باب کتاب «التنبیه» ابو اسحاق شیرازی داشته است. ۹- «الایضاح فی المناسک»، در این کتاب به بیان مناسک حج پرداخته است. ۱۰- «الارشاد»، که خلاصه شده‌ی کتاب «علوم الحدیث» ابن صلاح شهرزوری است. بعدها این کتاب را نیز خلاصه‌تر کرده و نام آنرا «التقریب و التیسیر فی معرفة سنن البشیر النذیر» نهاده است. ۱۱- «بستان العارفین»، کتاب کوچکی در باب تصوف است که به بحث درباره‌ی زهد و اخلاق و وصف حقارت دنیا

پرداخته است. ۱۲- «مناقب الشافعی»، که مختصرکتاب بیهقی است وآن را از دو مجلد به یک مجلد تقلیل داده است. ۱۳- «المسائل المنثوره»، فتاوای اوست که توسط شاگردش «ابن عطار» گردآوری شده است. ۱۴- «مسائل تخمیس الغنائم»، حاوی اختلاف نظرهای او با استادش فرکاح در موضوع تخمیس جاریه است. ۱۵- «تحفه طلاب الفضائل»، در برگیرنده مباحثی در زمینه تفسیر، حدیث، فقه، لغت و زبان عربی است.

۱۶- «الاربعین» ۱۷- «مختصر اسد الغابه» ۱۸- «ادب المفتی و المستفتی» ۱۹- «مختصر آداب الاستسقاء» ۲۰- «رؤوس المسائل» ۲۱- «الترخیص فی الاکرام و القیام» ۲۲- «مختصر التهذیب» ۲۳- «مسألة نية الاغتراف» ۲۴- «دقائق االمنهاج و الروضه»

ب- تالیفاتی که مرگ فرصت تمام کردنشان را به او نداده است

۱- «المجموع شرح المهذب»، شرحی بر کتاب «المهذب» ابواسحاق شیرازی در ۹ مجلد است که ناتمام مانده و تا موضوع ربا ادامه یافته است. به عقیده‌ی علماء اگر کتاب المجموع کامل می‌شد بزرگترین کتاب فقهی در مذهب شافعی محسوب می گردید و امام ذهبی آن را در نوع خود بی‌نظیر دانسته است. «تقی الدین سبکی» در قرن هشتم سه مجلد دیگر به این کتب افزوده است اما مرگ فرصت اتمام کار را به او نیز نداد.

۲- «شرح الوسیط»، الوسیط از کتابهای مهم امام أبوحامد غزالی است که امام نووی به شرح بخشی از آن پرداخته است.

۳- «شرح البخاری»، که فقط ابتدای صحیح بخاری را تا باب «الدین النصیحه» شرح داده است.

۴- «تذهیب الاسماء و اللغات» ۵- «شرح سنن ابی داود» ۶- «الاملاء علی حدیث انما ألاعمال بالنیات» ۷- «کتاب الامالی» ۸- «خلاصه فی احادیث

الاحکام» ۹- «طبقات الفقهاء» ۱۰- «التحقیق فی الفقه» از جمله کتاب‌هایی هستند که اجل فرصت اتمام آن را به این فقیه فرزانه نداد.

وفات امام نووی

ابن عطار گفته است امام نووی دو ماه قبل از مرگ حالات خاصی پیدا کرده بود و گویی زمان مرگش را نزدیک می‌دید. ابتدا به زیارت قبر اساتید متوفایش پرداخت و آنگاه به قدس و الخلیل سفر کرد و سرانجام به زادگاهش نوی برگشت. او در نوی بیمار شد و بالاخره در شب ۲۴ رجب سال ۶۷۶ هـ در سن چهل و پنج سالگی دار فانی را وداع گفت و او را در«نوی» به خاک سپردند.[۱]

امام نووی الگویی بارز در فضائل و خصائل نیکوست. گرچه در مختصری اینچنین نمیتوان تمامی زوایای زندگی و شخصیت امام نووی را بازگو نمود اما چیزی که خلاصه کلام در مورد او می‌تواند باشد قول سبکی است که فرمود: «بعد از تابعین تمام خصلت‌های نیکی که همه افراد داشتند، نووی به تنهایی داشت.»[۲] و ما در اینجا تنها به قطره‌ای از دریای فضل این مرد بزرگوار اشاره نمودیم. به قول شاعر:

آب دریا را اگر نتوان کشید   هم به قدر تشنگی باید چشید

---

۱. برای اطلاع بیشتر از زندگی امام نووی رجوع شود به کتاب تحفة الطالبین فی ترجمة الإمام النووی، از ابن عطار به تحقیق و تعلیق مشهور حسن آل سلمان.
۲. رک به: الامام النووی، عبدالغنی الدقر.

ابن عطار مرتب کننده و پیراینده کتاب فتاوای امام نووی

إبراهیم بن داود بن سلمان بن سلیمان أبو الحسن ابن العطار الشافعی، عالمی فرزانه، مفتی زاهد و فقیهی محقق و محدثی بزرگوار، یار و همدم امام نووی، در روز عید قربان سال ٦٥٤ هـ - ١٢٥٦ م دیده به جهان گشود وی به دلیل اطلاع بر فقه امام نووی و ارتباط نزدیکی که با ایشان داشت. به «مختصر النووی»[1] شهرت یافت که گاهی تنها از وی به مختصر یاد می‌شود. ابن عطار، علاقه‌ی وافری به هم صحبتی با امام نووی داشته و در سالهای اخیر زندگی امام نووی در محضر ایشان تلمذ نموده است. ایشان مدت ٦ سال و کمی بیشتر از آن، نزد امام نووی کسب علم نمود و به همین دلیل بر فقه امام نووی آشنایی کافی پیدا کرد. خود وی نقل می‌کند: «در این مدت پیوسته در محضر امام نووی بودم بدون اینکه به استاد دیگری مراجعه کنم. از اول سال ٦٧٠ هـ و کمی پیش از آن، تا زمانی که ایشان وفات یافتند. نزد ایشان بودم.»[2] امام نووی نیز از ملاقات و هم‌نشینی با وی

---

١. سخاوی، المنهل العذب الروی فی ترجمة قطب الأولیاء النووی ٣٩/١.

٢. ابن العطار، علاء الدین، تحفة الطالبین فی ترجمة الإمام محیی الدین، ص٥٣.

مسرور بود و وی را مورد التفات و توجه خاص خویش قرار می‌داد. ابن عطار می‌گوید: «شنیدم امام نووی مریض است هنگامی که به عیادتش رفتم‌ﷺ از دیدن من شادمان شد...»[1]

ابن عطار در مورد رابطه‌ی خود با امام نووی چنین می‌گوید:

«وی- امام نووی- نسبت به من نرم خو، مهربان و دلسوز بود. کسی را جز من به خدمت خویش قبول نکردند که با اصرار و درخواست خودم موافقت نمودند. در حالی که در تمامی حرکات و سکنات مواظب من بودند و همیشه مرا مورد لطف خویش قرار می‌دادند و در تمامی احوال با من متواضع و فروتن بود و در تمامی امور زندگی از وی ادب آموختم. حتی در افکاری که به ذهن خطور می‌کند و اموری که از بازگو کردن تمامی آنها ناتوانم.»[2]

در مقابل امام نووی نیز برای ابن عطار جایگاه و احترام ویژه‌ای قائل بود و این عنایت به دلیل تقوا و پرهیزگاری و صفای باطنی بود که امام نووی از وی سراغ داشت، تا جایی که اگر امام نووی از وی خبری نقل می‌کرد می‌فرمود: (... وقد أخبرنی مَن أثق بخبره وصلاحه وكراماته وفلاحه...) «... کسی این مطلب را برایم نقل کرده است که به خیر و صلاح و کرامت شأن و رستگاری وی اطمینان دارم...»[3]

از دلایلی که اعتماد کامل امام نووی به توانایی علمی ابن عطار را نشان می‌دهد، اجازه دادن به اصلاح و مرتب کردن مکتوبات و تألیفاتش توسط وی می‌باشد. ابن عطار می‌گوید: «به من اجازه داده بود تا مواردی را که در تألیفات وی به ذهنم می‌رسد و می‌دانم اصلاح و اضافه نمایم. در محضر وی برخی از مسائل را می‌نوشتم و وی با خط خویش آن را تحریر می‌نمود و امضای مرا بر آن

---

۱. همو، همان، ص۹۷.
۲. همو، همان، ص ۵۲- ۵۳.
۳. همو، همان، ص ١٦٤.

مکتوب می‌کرد. و اوراق چندی را که با خط خودش نوشته بود به من داد و فرمود: «اگر به سوی معبود شتافتم. کتاب شرح «المهذب» را با این اوراق کامل کن ولی متأسفانه هرگز انجام این کار برایم مقدور نشد.»[۱]

ابن هدایة در کتاب «طبقات الشافعیة» نقل می‌کند: «ابن عطار گاهی در حلقه‌های درس شیخ خود، امام نووی، بر وی نکته‌ای می‌گرفت، هنگامی که دلیل آن را از وی پرسیدند فرمود: ثمره درخت جز با تکان دادن شاخه‌های آن و یا چیدن آن با دست، قابل انتفاع نیست و به پایین نمی‌افتد.»[۲]

این موارد نشان از ادب ابن عطار با استاد خویش و تواضع امام نووی رحمه‌الله با شاگرد خویش دارد خصلتی که از صفات اهل علم است. و امروزه برخی از طلاب علوم شرعی از آن غفلت نموده‌اند.[۳]

---

۱. ابن العطار، علاء الدین، تحفة الطالبین فی ترجمة الإمام محیی الدین، ص۵۳.

۲. ابن هدایة الله، طبقات الشافعیة، ص ۲۲۸.

۳. متاسفانه برخی از محققان به محض اینکه نکته‌ای که از آن غفلت نموده به آنان گوشزد می‌شود. بر آشفته می‌شوند و از آن کراهت دارند اما واضح است این شیوه برخورد از سیره علمایان راستین به دور است. که نه تنها طلاب علم را از دور آنها پراکنده می‌کند بلکه مانع از تبادل علوم و در نهایت موجب رکود مسلمانان می‌گردد. واقعیت بیانگر این است که امروزه برای گوشزد ساختن مسائلی که برخی علما در آن به خطا رفته‌اند ابتدا باید به دلیل علم به آن مسائل، معذرت خواهی نمود بعد به تذکر آن پرداخت، در حالی که عذر خواهی باید در قبال جهل ونادانی باشد نه به سبب علم. در همین معناست که ابن قتیبه در کلامی قابل تأمل می‌فرماید: واجب است بر هر کسی که علم به حقیقتی دارد آن را اظهار نماید و آن را همچون زکات علم خویش قرار دهد آنگونه که برای مال زکات است، به ما گفته‌اند: «اتَّقوا زَلَّةَ العالِمِ» که از لغزش عالِم برحذر باشید، حال چگونه لغزش عالِم دانسته می‌شود مگر در صورت بیان و اظهار آن، و اگر خطا و اشتباه عالم تبیین نگردد مقلدان بدان هلاک شوند زیرا سخن وی را به دِیده‌ی قبول بنگرند و از آن پیروی کنند، و اصلاح این مقلدان نیز تنها با اظهار دلیل و اقامه‌ی حجت و برهان ممکن است... بلکه چنین شخصی نزد خداوند مأجور ونزد بندگان صالحی که تعصب و هوای نفس آنها را از راه صواب متمایل نساخته نیز محل تقدیر و ستایش است، در گذشته به خاطر جهل و نادانی عذر می‌خواستیم اما اکنون در زمانی به سر می‌بریم که مجبوریم به خاطر علم معذرت خواهی کنیم. در گذشته به خاطر تنبیه و تذکر، انتظار تقدیر و امتنان می‌رفت اما امروز در قبال آن، به سلامت احوال نیز اکتفا نموده‌ایم. رک به: ابن قتیبه، إصلاح غلط ابی عبید فی غریب الحدیث، صص ٤٦- ٤٧.

ابن عطار کتاب «التنبیة» أبو اسحاق شیرازی را نزد امـام نـووی حفـظ نمـود و امام ذهبی نقل می‌کند که وی کتب بسیاری را نوشته و اهـل فتـوا و حـدیث بـوده است و سرپرستی مشیخة- خانقای امروزی- النُّوریة، والغوصـیة، والقلیجیـة و غیـر آن را بر عهده داشتِ و در آن تدریس می‌کرد. تا اینکـه در سـال ۷۰۱ هـ بـه مـرض «فالج» دچار شد که بر اثر آن نیمی از بدن وی بی‌حس شد و از حرکت بازایسـتاد تا مدتی نیز با دست چپ خویش می‌نوشت.[۱] شاید به این دلیـل باشـد کـه فرمـود: هرگز نتوانستم وصیت امام نووی را برای تکمیل کتاب «المهذب» محقق سازم.

ابن عطار انسانی زاهد و متدین و تقوا پیشه بود از بدعت برائت می‌جست و بـه تبعیت از استاد خویش امر به معروف می‌نمود، از میـان علمـای رجـال و طبقـات، کسانی که به شرح زندگانی وی پرداخته‌اند، از او به نیکی یاد کرده‌اند و فضـایل و اخلاق وی را ستوده‌اند: از آن جمله شاگردش امام ذهبی می‌فرمایـد: وی فضـایل بسیاری داشت از آن جمله، وی عبادت می‌کرد و تبعیت می‌نمود.- از ایجاد امـور محدث و نوبنیاد در امر دین بر حذر بود-[۲]

برخی دیگر از کتابهای که ابن العطار تالیف کرده و یا شرح داده است عبارتند از:

ترتیب «فتاوی الإمام النووی»

تحفة الطالبین فی ترجمة الإمام محیی الدین.

شرح عمدة الحافظ وعدّة اللاحظ.

آداب الخطیب.

الوثائق المجموعة.

---

۱. الذهبی، معجم محدثی الذهبی، ۱۱۰/۱.

۲. قاضی شهبة، طبقات الشافعیة، ۲۷۱/۲.

حکم البلوی وابتلاء العباد.

حکم الأخبار والاحتکار عند غلاء الأسعار.

حکم صوم رجب وشعبان، وما الصواب فیه عند أهل العلم والعرفان، وما أُحدث فیهما، وما یلزمه من البدع التی یتعین إزالتها علی أهل الإیمان که در ۷۷ صفحه مکتوب است.

«فضل زیارة القبور وأحکام المقبول منها والمحذور والمشروع والمنکور، وما یتعلق بذلك من المحدثات المؤدّیات إلی الآثام والفجور» که این کتاب نیز در ۷۱ صفحه نوشته شده است و برخی آن را «رسالة فی أحکام الموتی وغسلهم» نامیده‌اند.

الجزء فیه تساعیات.

رسالة فی السماع.

فضل الجهاد.

الاعتقاد الخالص من الشك والانتقاد.

اختصار نصیحة أهل الحدیث. کتاب «نصیحة أهل الحدیث» از خطیب بغدادی می‌باشد. که ابن عطار آن را تلخیص نموده است.

شرح العمدة؛ وی در این کتاب از شرح ابن دقیق العید و شرح امام نووی بر صحیح مسلم استفاده کرده است و در فوایدی نیز برای مسائل آن آورده است. این شرح به «العُدَّة شرح العمدة» مشهور است.

ابن عطار ﷺ در سال ۷۲۴ه‍ ۱۳۲۴م در سن هفتاد سالگی وفات یافت.[1]

---

۱. مصادری که به شرح زندگی نامه‌ی أبو الحسن ابن العطار پرداخته است عبارتند از:
- «تذکرة الحفاظ» (۴ / ۱۵۰۴- ۱۵۰۵) للذهی.- «المعجم الکبیر» (ترجمة رقم ۵۰۶) للذهبی.- «المعجم المختصّ بالمحدثین» (ترجمة رقم ۱۹۱) للذهبی.- «العبر فی خبر مَن غبر» (۴ / ۷۱) للذهبی.- «المعین فی طبقات المحدثین» (ص ۲۳۵) (رقم ۲۴۰۱) للذهبی.- «دول الإسلام» (۲/ ←

٢٣٢). - «مرآة الجنان» (٤/٢٠٤- ٢٠٥ و ٢٧٢) لليافعي. - «الدليل الشافي» (١/ ٤٤٥) لابن تغري بردي. «طبقات الشافعية الكبرى» (١٠/ ١٣٠) لابن السبكي. - «الوافي بالوفيات» (٢٠/ ١٠) للصفدي. - «طبقات الشافعية» (٢/ ٣٥٥- ٣٥٦) لابن قاضي شهبة. - «طبقات الشافعية» (ص ٢٢٨) لابن هداية الله. - «الدرر الكامنة في أعيان المئة الثامنة» (٣/ ٥- ٧) لابن حجر العسقلاني. - «البداية والنهاية» (١٤/ ١١٧) لابن كثير. - «شذرات الذهب في أخبار من ذهب» (٦/ ٦٣- ٦٤) لابن العماد الحنبلي.

معرفی کتاب

ویژگی برجسته‌ی نوشته‌های امام نووی وضوح، سادگی، روان بودن و صلابت تعبیر می‌باشد. به قول امام ذهبی: «عبارت او از کلامش ساده‌تر است!» کتاب فتاوای امام نووی نیز از این قاعده مستثنی نبوده است و نویسنده‌ی آن رحمه‌الله مطالب را تا حد ممکن به ذهن مخاطبان خویش نزدیک ساخته و در پرتو عباراتی ساده و به دور از پیچیدگی مسائل آن را بیان نموده است. این کتاب مشتمل بر ۳۵٦ مسئله از مسائل مهم فقهی و حدیثی و تفسیری و یک مقدمه از ترتیب دهنده‌ی فتاوی یعنی ابن عطار می‌باشد. ترتیب و جمع آوری کتاب «الفتاوی» توسط ابن العطار الشافعی، شاگرد امام نووی صورت گرفته است.

هر چند نسخه‌های خطی متعددی از کتاب فتاوای امام نووی وجود دارد و چاپ‌های فراوانی از آن صورت گرفته است؛اما این کتاب کمتر شناخته شده و برخی این کتاب را در شمار تألیفات امام نووی نیاورده‌اند، در حالی که در انتساب این کتاب به امام نووی تردیدی وجود ندارد. و بسیاری از علما که در زمینه طبقات و تراجم تألیف دارند این کتاب را به وی نسبت داده‌اند از آن جمله:

سیوطی در کتاب «المنهاج السوی»[1] می‌گوید: امام نووی کتاب «المسائل المنثورة»، معروف به «الفتاوی» را به صورت پراکنده نوشته بود که شاگردش ابن العطار آن را مرتب نمود و برخی از مسائل را به آن افزود که خود از امام نووی شنیده بود.

امام ذهبی نیز در تذکرة الحفاظ نقل کرده است که ابن العطار فتاوای امام نووی را مرتب نموده است.[2] ابن قاضی شهبة نیز این کتاب را به امام نووی نسبت داده است.[3] همچنین سخاوی در شرح زندگانی امام نووی این کتاب را به وی نسبت داده است.[4] وی دراین‌باره می‌فرماید: فتاوای دیگری نیز توسط ابن العطار به خط- املای- امام نووی نوشته شده است که در اصل نسخه فتاوی نوشته نشده بود ولی بعدا توسط ابن عطار و املای امام نووی بدان اضافه شده است.[5] صاحب کتاب «کشف الظنون»[6] و «هدیة العارفین»[7] نیز انتساب این کتاب را به امام نووی ثابت دانسته‌اند و از آن تحت عنوان: «عیون المسائل المهمة» نام برده‌اند.

رمضان ششن در کتاب «النوادر المخطوطات فی مکتبات ترکیا»[8] کتاب «الفتاوی» را به امام نووی نسبت داده است. و نسخه‌ای از آن را ذکر کرده که در کتابخانه «مغنسیا» ترکیه ضمن مجموعه‌ای از اوراق در آن جا بایگانی شده

---

۱. (ص ٦٥).
۲. تذکرة الحفاظ، (٤/ ١٤٧٢)
۳. طبقات الشافعیة، (۲/ ١٥٧)
٤. السخاوی، ترجمة الإمام النووی، (ص ۱۳).
٥. همان، ص٥٣.
٦. (۲/ ۱۱۸۸).
٧. (۲/ ٥٢٥).
٨. النوادر المخطوطات فی مکتبات ترکیا، ۱/ ۲۲۹.

است.[1] شماره نسخه ۶۵۷۹ می‌باشد که در سال ۸۹۰هـ نسخه‌برداری شده است. و به نظر می‌رسد تنها یک نسخه از آن در این کتابخانه باقی مانده باشد و آن هم همان نسخه‌ای است که ابن عطار فتاوای شیخ خویش را در آن مرتب و باب بندی نموده است و خود در همان محل مذکور بدان تصریح نموده است.[2]

علاوه بر نسخه‌ی خطی که رمضان ششن در کتاب «النوادر المخطوطات فی مکتبات ترکیا» نام برده که در کتابخانه «مغنسیا» ترکیه موجود می‌باشد؛ در «دار الکتب المصریة» نیز سه نسخه اصلی از این کتاب وجود دارد:

نسخه‌ایی با شماره ۲۱۵۰۳ ب.

نسخه‌ای دیگر با شماره‌ی ۱۲۵۱ رصید.

نسخه‌ی شماره ۳۰۳ فقه تیمور.

نسخه‌ی اول و دوم تحت عنوان «الفتاوی» و نسخه‌ی سوم نیز تحت عنوان «المنثورات وعیون المسائل المهمات» در این کتابخانه موجود می‌باشند.

تعداد صفحات نسخه‌ی اول ۱۰۰ صفحه در اندازه ربع است و هر صفحه‌ی آن از ۲۰ سطر تشکیل شده است. و بر حواشی آن نیز نوشته‌هایی با قلم‌های مختلف وجود دارد، به نحوی که شناسایی و خواندن آنها دشوار است.

تعداد صفحات نسخه‌ی دوم نیز ۹۰ صفحه می‌باشد که هر صفحه آن متشکل از ۲۱ سطر است. با خط نسخ واضحی در اواخر قرن هفتم هجری نوشته شده است.

نسخه‌ی سوم نیز در اندازه‌ی بزرگی نوشته شده است هر صفحه‌ی آن متشکل از ۲۷ سطر است و در اواخر آن مطالب بیشتر از دو نسخه‌ی قبل آمده است. این

---

۱. شماره این نسخه، ۶۵۷۹. که در اوراق به شماره‌ی (۱۴۳/ ۲) تا شماره (۱۸۸ب) نوشته شده است.

۲. ابن عطار در کتاب تحفة الطالبین در شرح حال زندگانی امام نووی به این موضوع تصریح کرده و در مورد کتاب " فتاوی النووی" می‌فرماید: " ورتَّبْتُه أنا". رک به: تحفة الطالبین، ۷۷/۱.

نسخه نیز در قرن هشتم هجری نوشته شده است. و نسخه‌های دیگری نیز از این کتاب موجود می‌باشد تا جایی که در کتاب «الفهرس الشامل» تعداد نسخه‌های خطی از فتاوای امام نووی را ٣٦ نسخه خطی دانسته است.[1]

نسخه‌های مختلفی که از این کتاب چاپ شده است:

کتاب فتاوای امام نووی به چندین اسم شناخته شده و با عناوین مختلف چاپ شده است از آن جمله: «عیون المسائل المهمة»، «المنشورات والمسائل المهمات»، «فتاوی الإمام النووی المسماة: بـ المسائل المنثورة»، «مسائل وفتاوی»، «ترتیب فتاوی النووی»[2]

به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین چاپ کتاب فتاوای امام نووی توسط شیخ محمد حجّار در سال (١٣٩١هـ)، صورت گرفته باشد.

پس از آن در حلب، در سال (١٣٩٨ هـ)، توسط انتشارات «المطبعة العربية» تحت عنوان «فتاوی الإمام النووی» المسماة: بـ«المسائل المنثورة»، به چاپ رسیده است.

عبد القادر أحمد عطا هم در مصر، در سال ١٤٠٢ هـ آن را تحت عنوان: «المنشورات والمسائل المهمات»، چاپ نموده است.

همچنین «دارالکتب العلمية» در بیروت در سال (١٤٠٢ هـ- ١٩٨٢ م)، آن را چاپ کرده است و از کسی به عنوان محقق اسمی ذکر نشده است.

انتشارات حسّان نیز در قاهره در سال ١٤٠٢هـ ١٩٨٢ م تحت عنوان «فتاوی الإمام النووی» در ٢٢٠ صفحه به چاپ رسانیده است که تحقیق آن توسط عبدالقادر أحمد عطا بوده است.

---

١. (٦/ ٣٤٣- ٣٤٦).

٢. رک به: «کشف الظنون» (٢/ ١١٨٨)، و «هدية العارفين» (٢/ ٥٢٥)

چاپ دیگر این کتاب توسط موسسه «مجلة الازهر» که به صورت هدیه‌ای از سوی آن موسسه صورت گرفته که در سال ١٤١١هـ ١٩٩١ میلادی و در ١٧٦ صفحه بوده است.

انتشارات «دَارُ البشائرِ الإسلامية» در بیروت نیز چاپ‌های متعددی از این کتاب تحت عنوان «فَتاوَی الامام النووی المسماة بالمسائل المنثورة» انجام داده که چاپ ششم آن در سال ١٤١٧ هـ- ١٩٩٦ م بوده است.

مقدمه عَلَاء الدِّين بن العَطّار

الحمد لله ربِّ العالمين، خالقِ السموات والأرضين ومنْ فيهن، ومدبرهن أجمعين. أحمده على جميع نعمه، وأسأله المزيدَ من فضله وكرمه.

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، شهادةً أدَّخرها للقائه. وأشهد أن محمدًا عبدُه ورسوله أرسله رحمة للمؤمنين، ونقمة على الكافرين وجميعِ أعدائه، وعلى آله، وأصحابه، وأزواجه، وذريته صلاةً دائمة إلى يوم جزائه.

أما بعد: در ترتیب فتاوای شیخ و اسوه‌ی خویش أبو زکریا[1] یحیی بنِ شرف النووی، این عالم فرزانه که خداوند وی را قرین رحمت خویش گرداند، و در روز

---

۱. گذاشتن کنیه برای اهل فضل و بزرگان از زنان و مردان مستحب است و تفاوتی هم نمی‌کند که دارای فرزند باشند یا خیر، به اسم دختر باشد یا پسر، کنیه‌ی ابوزکریا نیز به دلیل اسم یحی است و عرب کسی که اسمش یحیی باشد به وی أبوزکریا می‌گویند به خاطر پدر حضرت یحیی که زکریا نام داشت. علیهما السلام وعلى نبينا أفضل الصلاة والسلام، و گرنه امام نووی ازدواج نکرد و فرزندی هم نداشت. آنگونه که اگر کسی اسم وی یوسف باشد به وی أبو یعقوب می‌گویند و کسی که إبراهیم باشد به وی أبو إسحاق، و کسی که اسم وی عمر باشد به وی أبو حفص گفته می‌شود البته این مخالف قیاس است چون زکریا و

←

قیامت مرا به وی نزدیک گرداند؛ به درگاه خداوند استخاره جستم تا آنها را بر ابواب مختلف فقهی جمع آوری کنم. تا برای کسانی که آن را مطالعه می کنند آسان باشد و تحقیق مسائل و دلایل آن بهتر روشن گردد.

و برخی مسائل را که شیخ رحمه الله آنها را در فتوای ذکر نکره بود ولی در مجالس وی از ایشان سوال شده بود؛ هم بدان افزودم. به همراه مسائلی دیگر که در موضوع فقه نبود. که آنها را در پایان در ابواب مستقلی ذکر نمودم.

و من از برادری که اندک سودی از آن برد خواستارم برای مؤلف و هم برای ترتیب دهنده‌ی آن دعای خیر نمایند و از خداوند مسألت می‌نمایم اعمالمان را خالصانه برای خویش قرار دهد. تکیه بر خداوند دارم و کارهایم را به او وا می گذارم. و تدبیر امور در دست خداوند بزرگ و بلند مرتبه است.

و مؤلف آن- امام نووی رحمه الله- فرمود:

«من مقید به ترتیب مسائل آن بر حسب ابواب فقهی نبوده‌ام چون این کتاب بر حسب وقایع نگاشته شده است. که اگر تکمیل شود امید ترتیب آن دارم. اما خود را ملزم به توضیح و نزدیک ساختن مطالب آن به فهم کسانی که تازه فقه را آغاز نموده‌اند دیده‌ام. کسانی که چندان با فقها اختلاط نداشته‌اند تا بدین ترتیب فایده‌ی آن عمومی باشد. و بر محکم کاری و پیراستگی مطالب آن و اشاره کردن به دلایلی که گاها پوشیده مانده، حریص بوده‌ام. و نکات ظریف و تعجب آور را به قائل و یا ناقل آن نسبت داده‌ام. و در بیشتر آنها تنها به ذکر صحیح‌ترین قول اکتفا نموده‌ام. و مسائل مختلف فیه و وجوه اختلاف را جز در موارد نادر و در صورت نیاز ذکر نکرده‌ام. و توفیق امور در دست خداوند است.»

یعقوب و اسحاق، پدران یحیی و یوسف و ابراهیم، هستند و قیاس اقتضا می‌کند که مثلا به یحیی گفته شود ابن یعقوب، ولی این یک اسلوب عربی مسموع است که بر مبنای آن عمل شده است.

مستحب است ابتدای هر کار مهمی با حمد و ستایش خداوند و فرستادن درود و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم، آغاز شود. به دلیل حدیث مشهوری که از ابوهریرة عبدالرحمن بن صخر ﷺ روایت شده است که رسول‌خداﷺ فرمود: (كُل أَمْرٍ ذِي بَالٍ لا يبْدَأُ فِيهِ بِالحمد للهِ فَهُوَ أَجْذَمُ)[۱] «هرکار مهمی که با الحمد لله شروع نشود ناقص و بیمار است.» حدیث حسن است.

امام شافعی ﷺ فرمود: «دوست دارم قبل از شروع هر کاری که انسان در طلب آن است خداوند را حمد و ستایش نمایم و درود و صلوات بر پیامبر فرستاده شود.»

و برخی از متأخرین[۲] از اصحاب ما- شافعیه- از خراسانیون[۳] گفته‌اند: اگر شخصی سوگند یاد کند که خداوند را با تمام صفات نیکویش و با بهترین شیوه

---

۱. این حدیث را روایت کرده‌اند: ابن ماجه (۱/۶۱۰، رقم ۱۸۹٤)، والنسائي فی الكبری (٦/۱۲۷، رقم ۱۰۳۲۸). وأخرجه أيضًا: أبو داود (٤/۲٦۱، رقم ٤۸٤۰).

۲. مراد علمای شافعیه است که بعد از قرن چهارم هجری آمده‌اند. رک به: القديم والجديد، عبدالرحمن الرستاقی.

۳. خراسانیون و عراقیون دو دسته از فقهای شافعیه هستند که در نقل و تخریج مذهب شافعی و استنباط مسائل و تفریع آن بر اصول و قواعد مذهب شافعی شهرت یافته‌اند. رک به: همان: ١٦٤-١٥٨.
الف: اصحاب طریقه‌ی عراقیون به این دلیل به عراقیون شهرت یافته‌اند چون بیشتر آنها در بغداد و اطراف آن زندگی می‌کرده‌اند. این طایفه در قرن چهارم و پنجم به عراقیون شهرت یافتند. موسس این طریقه امام ابوالقاسم عثمان بن سعید انماطی می‌باشد و امام این طریقه نیز، شیخ ابوحامد اسفراینی مشهور به شیخ مذهب، می‌باشد. ملاک کتب عراقیون بیشتر حول تعلیق بر کتابهای اسفراینی می‌باشد. از دیگر بزرگان این طریقه ابواسحاق مروزی و ابوعلی بن ابی هریرة و ابن سریج می‌باشد.
امام نووی در مدح این طایفه می‌فرماید: «غالباً عراقیون بهتر و دقیق‌تر از خراسانیون نصوص شافعی و قواعد مذهب وی و وجوه علمای متقدمین را در این باره نقل کرده‌اند.» رک المجموع، ۱/۱۰۵.
ب: طریقه خراسانیون: همانگونه که گفته شد خراسانیون از جمله فقهای شافعیه هستند که بعد از عراقیون به نقل اقوال مذهب و قواعد آن از خود علاقه نشان داده‌اند امام این مذهب ابوبکر القفال المروزی می‌باشد و از بزرگان این طریقه امام ابو محمد عبدالله بن یوسف، پدر امام الحرمین جوینی رحمهما الله می‌باشد و همچنین امام ابوعلی مروزی مشهور به قاضی حسین می‌باشد. امام نووی در ←

حمد و کامل‌ترین آن حمد و ستایش کند برای رهایی از کفاره سوگندش باید بگوید: (الْحَمْدُ للهِ حَمْدًا یوافی نِعَمَهُ وُیکافیءُ مَزِیده.) «سپاس و ستایش برای خداوند، ستایشی که به اندازه‌ی تمامی نعمت‌هایش باشد و هم در برابر زیادت نعمت‌هایش قرارگیرد.»

و معنای «یوافی نِعَمَهُ» یعنی ستایشی که به همراه نعمت‌هایش حاصل شود.- نه اینکه بر اثر سهو و غفلت و یا کفران از آن متاخر گردد- و معنای «یکافیءُ مَزِیده» با همزه در آخر آن، ستایشی که با نعمت زیاده و افزون احسان خداوند برابری کند.

و اگر سوگند یاد کند که مدح و ثنای خداوند را به بهترین نحو ادا نماید راه رهایی از کفاره سوگندش این است که بگوید: (لا أحصی ثناءً علیك أنت کما أثنَیتَ علی نَفسِكَ.)[1] «خداوندا ثنایت را چنانچه خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای شمارش نتوانم کرد.» و برخی این عبارت را بدان افزوده‌اند: (فلك الحمدُ حَتی ترضی.) «پس حمد و ستایش تو را سزد تا آنجا که بدان راضی شوی.»

مدح این دسته نیز فرموده است: «خرسانیون غالبا بهتر از عراقیون تحقیق و تصرف نموده و در تفریع و ترتیب قواعد نیز بهتر عمل کرده‌اند.» رک: المجموع ١/١٠٥. رستاقی، عبدالرحمن، القدیم والجدید، ص١٦٣.

طریقه امام ابوحنیفه و محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی نیز به طریقه کوفیین شهرت یافته است.

١. برگرفته از حدیثی است که پیامبر فرمود: (اللَّهُمَّ إنّی أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِك، وبِمُعافاتِكَ مِنْ عُقوبتِك، وَأَعُوذُ بِك مِنْك، لا أُحصِی ثَنَاءً علیكَ أَنْتَ کما أثنیتَ علی نَفْسِكَ) «رواهُ مسلم. بارخدایا! من از خشمت به رضای تو و از عذابت به عافیت و بخششت و از خشم تو به خودت پناه می‌جویم و ثنایت را چنانچه خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای شمارش نتوانم.»

و أبو سعید المتولی[1] این دعا را برای مسأله‌ای ذکر نموده است که صاحب آن سوگند خورده، خداوند را با باشکوه‌ترین و عظیم‌ترین مدح‌ها، ستایش نماید البته در اول این ذکر عبارت «سبحانک» را افزوده است.

۱. نام وی عبدالرحمن بن مأمون بن علی شافعی مذهب می‌باشد به وی أبو سعید و یا ابو سعد نیز گفته شده، وی فقیه و اصولی و متکلم و عالم فرایض بوده است در سال ٤٢٦هـ در نیشابور به دنیا آمد و در سال ٤٧٨هـ در بغداد دار فانی را وداع گفت. از جمله تصانیف وی «التتمة» که موفق به اتمام آن نشد و کتاب مختصری نیز در علم فرایض دارد همچنین کتاب بزرگی را نیز در موضوع «الخلاف» نوشته است. رک به: «وفیات الاعیان» ٣ / ١٣٤، و «طبقات» السبکی ٥ / ١٠٧، و «طبقات» الاسنوی ١ / ٣٠٦.

کتاب طهارت[1]

این بخش مشتمل بر ۳٦ مسأله و ٦ باب است.

حد آب مطلق

مسأله (۱) قول صواب در مورد آب مطلق[2] یعنی آنچه را که به هنگام اطلاق آب به ذهن متبادر می‌شود.

آیا میتوان آب مستعمل را آب مطلق به شمار آورد یا خیر؟ اصحاب ما[3] در مورد آب مستعمل اختلاف کرده‌اند؛ قول اصح[4] این است که نمیتوان آن را آب

---

۱. طهارت در لغت: به معنای نظافت و پاکیزگی است و در اصطلاح شرع و فقه به اعمالی گفته می‌شود موجب اباحه و رفع حدث و ازاله نجاست و ناپاکی است.

۲. آب مطلق: آبی است که ذاتا پاک است و پاک کننده نیز می‌باشد و برطرف کننده حدث و زداینده آلودگی و نجاست است، و آن را به آن جهت مطلق نامیده‌اند چون هرگاه به طور مطلق و بدون قید آب گفته شود مراد آب خالص است.

۳. مراد اصحاب شافعیه است.

٤. منظور از أصح، راجح وجهین یا اوجه است این لفظ بیانگر صحت مقابل آن است اما أصح صحیح‌تر و مدرک آن قوی‌تر می‌باشد. به عبارتی اگر مدرک خلاف قوی باشد أصح و در غیر این صورت اطلاق

←

مطلق به شمار آورد، هر چند مطابق قیلی[۱] گفته شده، آب مستعمل، آب مطلقی است که استعمال آن در امور تعبدی جایز نیست.

طهارت با آب مقطر

مسأله (۲) اگر آب به جوش آید و از بخار آن آب بچکد مطابق اصح وجهین[۲] پاک و پاک کننده است چون از خود آب است و از آن ناشی شده است.

طهارت با آب شور

مسأله (۳) آبی که- پس از استعمال- به صورت شوره زار منعقد می‌شود.[۳] در مورد آن سه وجه وجود دارد:

صحیح‌ترین آن این است که پاک و پاک کننده است.

مطابق وجه دوم: پاک و پاک کننده نیست.

مطابق وجه سوم نیز: اگر شوری آن به دلیل زمین و اتصال آن با زمین باشد پاک و پاک کننده است در غیر این صورت اگر خودش به صورت نمک منعقد شده باشد پاک و پاک کننده نیست.

صحیح در مورد آن رایج است هر چند که امام نووی رحمه الله هنگامی خلاف قوی باشد برای آن لفظ أصح و اگر چندان قوتی نداشته باشد برای آن لفظ مشهور را به کار برده است. رک به: رستاقی، عبدالرحمن، القدیم والجدید ص۱۴۹-۱۲۵.

۱. یکی از صیغه‌های تضعیف و تمریض است که در مقابل آن لفظ قوی و صحیح استعمال می‌شود. «قیل» و «یُقال» و «حُکی» در دلالت یکسان هستند.

۲. وجه یا الأوجه: اقوال مجتهدین فی المذهب را گویند که احکامی را مطابق قواعد مذهب و داخل در عموم اقوال امام شافعی رحمه الله تخریج کرده‌اند که گاهی این اقوال داخل در عموم اقوال امام شافعی هم نمی‌باشد اما خارج از مذهب نیست بلکه از قواعد و اصول مذهب مأخوذ شده است. رک به: القدیم و الجدید من أقوال الأمام الشافعی، رستاقی، عبدالرحمن، ص ۱۱۶.

۳. مراد آبی است که غلظت نمک آن بسیار زیاد است و به صورت شورمزار در آمده است.

آب‌هایی که از نوشیدن و انجام طهارت با آن نهی شده است

مسأله (٤) از جمله آب‌هایی که استعمال آن برای طهارت و یا نوشیدن مکروه است، آب چاههای «الحِجْر» منازل قوم ثمود[1] است، جز چاهی که به چاه «الناقة» موسوم است و این به دلیل روایت عبدالله ابن عمر است که در صحیحین آمده است.

طهارت با آب زمزم

مسأله (٥) طهارت به وسیله آب زمزم نزد ما کراهت ندارد و تمامی علماء قائل به این هستند مگر در روایتی که از امام احمدﷺ نقل شده است.[2] دلیل ما این است که در این باره نهی وارد نشده است و از پیامبرﷺ ثابت است که فرمود: (الماء طهور لا ینجسه شیء) «آب پاک و پاک کننده است وچیزی آن را از طهوریت خارج نمی‌گرداند.» و آنچه که از ابن عباس درباره‌ی نهی از اغتسال در آب زمزم نقل شده نیز صحیح نمی‌باشد.

طهارت به وسیله‌ی آب متغیر

مسأله (٦) طهارت به وسیله‌ی آبی که به دلیل زیاد ماندن تغییر پیدا کرده است جایز است. تمامی علماء قائل به عدم کراهت استعمال این آب هستند جز محمد

---

١. قوم ثمود قبیله‌ای از نسل عرب بودند که که در «الحجر» منطقه‌ای در میان تبوک و حجاز سکونت داشتند پیامبرﷺ هنگامی که می‌خواستند به تبوک بروند از آن منطقه عبور نمودند. تسمیه ثمود نیز به این دلیل است که اسم جد بزرگ آنها ثمود بوده است یعنی ثمود بن عاد بن إرم بن سام بن نوح. حضرت صالح به سوی این قوم روانه شد که وی را تکذیب کردند و به این سبب قوم وی به هلاکت رسیدند.

٢. رک به: المغنی، ابن قدامة، ٣٤٠/١.

بن سیرین[1] که آن را مکروه می‌داند و دلیلی هم برای قول خود ندارد، ولی حجت ما همان أصل طهارت و پاکی آب است و همچنین حدیثی که در مسأله‌ی پیشین ذکر گردید.[2]

طهارت به وسیلهَی آب مشمس

مسأله (۷) مشهور در مذهب این است که طهارت با آب مشمس مکروه است ولی قول مختار این است که استعمال چنین آبی کراهت ندارد، چرا که حدیث مروی از- ام‌المؤمنین- عایشه‌ﷺ و اثر منقول از عمرﷺ هر دو جداً ضعیف هستند.[3] به خاطر ترس از بیماری برص است که جز پزشکان بر آن اطلاع ندارند. امام شافعی فرموده است: «آب مشمس را تنها از نظر طبی مکروه می‌شمارم.»

مسأله (۸) صحیح این است آبی که به وسیله‌ی روغن و یا عود و مانند آن تغییر کرده پاک و پاک کننده می‌باشد و نیز آبی که برای عمل مستحب در طهارت به

---

۱. محمد ابن سیرین از موالی انس ابن مالک است و امام وقت خویش بوده است و از مولای خود و زید بن ثابت و عمران بن حصین و ابوهریرة و عایشهﷺ و طایفه‌ای از بزرگان تابعین حدیث روایت کرده است. وی شخص ثقه و محل اعتماد و مأمون بوده است. مردم بسیاری نیز از وی حدیث نقل کرده‌اند. از آن جمله شعبی و قتاده و ثابت و مالک بن دینار و سلیمان التیمی و اوزاعی و دیگران از وی روایت کرده‌اند. ابوعوانه می‌گوید: هر کس وی را - حتی در بازار - می‌دید به یاد خداوند می‌افتاد. اصحاب صحاح سته از وی حدیث روایت کرده‌اند وی در سال ۱۱۰هـ وفات یافت.

۲. از ابوسعید خدری ﷺ روایت شده است که: از پیامبر سوال شد که آیا میتوانیم از چاه «بُضاعة» که در آن نجاسات و مردار انداخته می‌شود. وضو بگیریم؟ پیامبر فرمود: «الماء طهور لا ینجسه شئ» «آب پاکیزه و پاك کننده است، چیزی آنرا آلوده نمی‌کند.» امام شافعی وابوداود و نسائی و ترمذی، آن را روایت کرده‌اند.

۳. دارقطنی و بیهقی از عمر ابن خطاب راویت کرده‌اند که فرموده است: «لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص» و از عایشه نیز حدیثی مرفوع در این زمینه روایت شده است. ولی تمامی این طرق واهی است چون در آن حسان بن أزهر السلکی وجود دارد که احدی وی را توثیق نکرده جز ابن حبان و توثیق ابن حبان نیز چندان به آن عمل نمی‌شود چرا که وی در توثیق برخی مجاهیل سهل انگار بوده است. رک به: تلخیص الحبیر ص ۶- ۷.

کار رفته ماند شستن در مرتبه دوم و یا سوم و تجدید وضو و غسل مستحب، پاک و پاک کننده است. اما آبی که کودک و یا زن اهل کتابی که عادت ماهیانه یا نفاس[1] وی پایان یافته، با آن غسل گرفته‌اند پاک و پاک‌کننده نیست.[2]

طهارت به وسیله‌ی آب مستعمل

مسأله (٩) آبی که حنفی و یا غیر آنان اعتقاد به وجوب نیت در وضو و غسل ندارند، اصحاب ما در مورد آن سه وجه را ذکر کرده‌اند: مطابق صحیح ترین وجه این آب پاک و پاک کننده نیست.

مطابق وجه دوم: این آب پاک و پاک کننده می‌باشد چون به هنگام استعمال آن نیتی ذکر نشده است واگر نیت هم بیاورند اعتقاد به وجوب آن ندارند.

وجه سوم: اگر به هنگام طهارت نیت نموده باشد آب پاک و پاک کننده نیست در غیر اینصورت پاک و پاک کننده می‌باشد.

مسأله (١٠) صحیح این است آبی که کودک ممیز با آن وضو گرفته مستعمل است و طهارت با آن جایز نیست چون با آن آب حدثی رفع شده و عبادتی به وسیله‌ی آن انجام شده است هر چند مطابق وجهی در مذهب که امام بغوی آن را نقل کرده است این آب مستعمل نیست چون فرضی با آن انجام نشده است.

آبی که در آن نجاستی واقع شده است

مسأله (١١) اگر نجاستی وارد آب شود یا اینکه با آب تماس یافته باشد حکم این آب در مذهب شافعی مطابق تمامی اقوال چیست؟

---

١. نفاس خونی است که به سبب ولادت و زائیدن بیرون می‌آید، ولو اینکه بعد از سقط جنین باشد.

٢. چون در صورت اخیر آب مستعمل می‌شود بر خلاف حالات گذشته که آب بعد از طهارت استفاده شده بود، به این دلیل مستعمل محسوب نمی‌شد.

جواب: آب دو نوع است: آبی که به دلیل وقوع نجاست تغییر کرده باشد و غیر آن.

آبی که به دلیل وقوع نجاست تغییر کرده است خود به دو نوع تقسیم می‌شود:
الف: آبی که به وسیله‌ی نجاست مرداری جامد و غیر روان، تغییر پیدا کرده است.

ب: آبی که تغییر آن به وسیله‌ی وقوع یا تماس غیر مردار بوده است که این نوع نیز خود به دو حالت دارد:
حالت نخست: اگر مقدار آب قلتین باشد تنها در حالتی آب نجس می‌شود که مایعی نجس در آن واقع شود که موافق صفات آب است. - از طعم، رنگ، بو- به گونه‌ای که اگر آن مایع مخالف صفات آب تصور شود بتواند طعم و رنگ و بوی آب را تغییر دهد، این نوع قطعاً موجب نجاست است.
حالت دوم: اگر آب کمتر از مقدار قلتین باشد. نجاست واقعه در آن دو نوع است:

الف: یکی نجاستی که به دلیل ناچیز بودن آن معلوم نباشد. این نوع مطابق قول اصح در میان هفت طرق مشهور موجب نجاست نیست.
ب: اگر نجاست قابل تشخیص باشد که خود دو قسم دیگر دارد:
قسم اول: آب حاصل از شستن نجاسات اگر تغییر نکرده باشد. مطابق اصح اقوال اگر این آب محل را پاک کند و از آن جدا شود طاهر و پاک است و در غیر این صورت ناپاک است.

این موارد در حالاتی صدق می‌کند که حجم آب با وقوع نجاسات افزایش نیابد اگر ملاقات و تماس نجاسات با آب موجب افزایش حجم آن شود، مطابق قول مشهور نجس است و مطابق قول ضعیف،- قیل- سه دیدگاه در مورد آن وجود دارد.

قسم دوم: آبی که برای شستن نجاسات به کار نرفته باشد که خود دو نوع دارد:

۱. آب‌های راکد:

آب‌های راکد اگر کمتر از مقدار قلتین باشد با وقوع نجاسات قابل تشخیص، مطابق مذهب - امام شافعی- نجس می‌شود. و مطابق وجهی در مذهب گفته شده است که این آب مادامی که تغییر نکرده است پاک است مانند آنچه که در مذهب امام مالک بدان قائل‌اند.

۲. آب‌های جاری و روان:

صحیح‌ترین اقوال در مورد این آب‌ها این است که این دسته نیز مانند قسم نخست- آب‌های راکد- هستند. - از نظر حکم- و تا زمانی که به مقدار قلتین نرسیده‌اند نجس هستند. البته مطابق قیل گفته شده که اگر به اندازه‌ی مساحت قلتین از جایی که نجاست در آن واقع شده است فاصله گرفته شود آب در آن جا طاهر و پاک است.

مطابق قول دوم نیز این آب طاهر است والله أعلم.

مقدار قلتین با رطل دمشق

مسأله (۱۲) مقدار قلتین با رطل دمشق چند است؟ و از نظر مساحت نیز چقدر است؟

جواب: با رطل دمشق حدود ۱۰۸ رطل است و از نظر مساحت نیز یک ذراع و ¼ ذراع[1] است - مقدار قلتین تقریبا ۷۵ سانتیمتر مکعب - از نظر طول و عرض و ارتفاع.

---

۱. هر ذراع تقریبا شصت سانتی‌متر است.

آبیاری حبوبات و میوه‌ها با آب نجس

مسأله (۱۳)آیا خوردن گندم، جو، خرما و سایر حبوبات و میوه‌هایی که به وسیله‌ی آب نجس آبیاری شده‌اند و در زمینی که محل دفع زباله بوده است رویده‌اند جایز است؟

جواب: بله خوردن آن جایز است.[1]

مسواک زدن با انگشتان

مسأله (١٤)آیا مسواک زدن دندان‌ها به وسیله انگشتان مجزی خواهد بود؟[2]

سه وجه در مورد آن وجود دارد:

مطابق صحیح‌ترین اقوال مجزی نخواهد بود- انگشت بدل مسواک نمی‌باشد.-

مطابق وجه دوم: مجزی است.

مطابق وجه سوم: در صورتی که جایگزین دیگری جز انگشتان وجود نداشته باشد مجزی خواهد بود اما با وجود امکان استفاده از شیء دیگر، استفاده از انگشتان مجزی نخواهد بود.[3]

---

۱. بنابر قاعده استحاله، اگر ماهیت شیء نجس تغییر کند و به ماده‌ای دیگرتبدل شود هیچ حرمتی ندارد.

۲. استفاده ازمسواك، سنت مؤکده است. مراد از مجزی بودن، تعلق اجر و درک استحباب آن است، آنگونه که اگر چوب مخصوص سواک استفاده شود. زدن مسواک اجر و ثواب فراوان و منافع و خاصیتهای بیشماری دارد. رسول خداﷺ فرموده است: «اگر بر امت من، یا بر مردم دشوار نمی شد، به آنان دستور می‌دادم که برای هر نماز، مسواك بزنند.»

۳. همچنین برای کسی که دندانهایش افتاده است، سنت است که با انگشت خود این عمل را انجام دهد. زیرا عایشهؓ گوید از رسول خداﷺ سوال کردم که: ای رسول خدا، آیا مردی که دندانهایش بیفتد، سواك بکند؟ فرمود: «آری» گفتم چگونه؟ فرمود: «یدخل إصبعه فی فیه» «با انگشتش این کار را بکند.» طبرانی آنرا روایت کرده است.

رنگ کردن ریش

مسأله (١٥) حکم رنگ کردن سفیدی ریش چیست؟

جواب: حنا زدن یا رنگ کردن ریش با استفاده از رنگ زرد و قرمز سنت است اما مطابق قول صحیح استفاده از رنگ سیاه حرام است. مطابق «قیلی»[1] در مذهب گفته شده کراهت دارد. این حکم نسبت به زنان و مردان یکسان است مگر مردی که در میادین جهاد فی سبیل الله باشد. ماوردی می‌گوید: در حق وی حرام نیست. در صحیح مسلم از جابر ﷺ آمده است: پیامبر هنگامی ریش ابوقحافه پدر ابوبکر ﷺ را دیدند فرمود: آن را تغییر دهید و از رنگ سیاه استفاده نکنید.[2]

ختنه کردن میت

مسأله (١٦) اگر انسان مسلمان ختنه نشده بمیرد در مورد آن سه وجه وجود دارد:

مطابق قول صحیح: ختنه نمی‌شود چه سالخورده باشد و چه کودک.

مطابق قول دوم: ختنه می‌شود.

مطابق وجه سوم: بزرگسالان بر خلاف کودکان ختنه نمی‌شوند. و اگر کودکی ختنه شده به دنیا آید دیگر ختنه کردن او لازم نیست.

ابوبکر جوینی در کتابش «التبصرة» این مسأله را ذکر کرده است.

---

١. قیل از صیغه‌های تضعیف و تمریض است به فتوای شماره یک مراجعه شود.

٢. در روایت ابوداوود و ابن ماجه جمله: «واجتنبوا السواد» ذکر نشده است. در روایتی از طریق ابن عباس آمده است که پیامبرﷺ فرمود: (یکون قوم یخضبون فی آخرالزمان بالسواد کحواصل الحمام لایریحون رائحة الجنة) «قومی در آخر زمان پیدا می‌شوند که مانند چینه دان کبوتران موهایشان را رنگ می‌کنند اینان بوی بهشت به مشامشان نمی‌رسد.» حدیث صحیح است: ابن ماجه، ٨١٥٣- ابوداوود، (٤١٩٤ / ١١/٢٦٦)، نسائی ١٣٨/ ٨.

تعداد مسنون در مضمضه و استنشاق

مسأله (١٧) آیا در مضمضه و استنشاق مستحب است برای آن شش مرتبه آب برداشته شود؟ آنگونه که معمول است یا تعداد دیگر در مورد استحباب آن ذکر شده است؟ و آیا در این باره چیزی از رسول خداﷺ نقل شده است؟

مستحب آن است که در سه مرتبه آب برداشتن با کف دست انجام گیرد. در هر بار ابتدا مضمضه کند و مقداری را هم از آن برای استنشاق استفاده نماید و به این نحو انجام آن در احادیث صحیحین و غیره ذکر شده است. اما در مورد انجام شش بار آن نقل صحیحی نیامده است.[١]

شستن دستان قبل از خوردن چیزی با آن

مسأله (١٨)حکم دست زدن به غذا و یا برداشتن آن با دستان کثیف، قبل از شستن آنها چیست؟ و یا در این حالت خوردن میوه‌ها و مایعات از قبیل هندوانه، عسل، خرما، روغن، شیر و غیره، چه حکمی دارد؟ آیا کراهت دارد؟

جواب: بله در تمامی موارد مذکور کراهت دارد و تفاوتی هم ندارد که وی تازه از خواب برخواسته باشد[٢] و یا غیر آن باشد و همچنین مکروه است که اگر در این حالت میوه‌ای آب دار بخورد.

---

١. وقتی که عمرو بن أبی الحسن از عبد الله بن زید رضی الله عنه در باره‌ی چگونگی وضوی پیامبر صلی الله علیه و سلم سوال کرد، عبد الله بن زید -برای توصیف آن- درخواست ظرف آبی کرد , بعد از فراهم شدن ظرف آب برایشان مثل وضوی پیامبرﷺ وضو گرفت، به این صورت که ظرف آب را گرفت و بر روی دستانش ریخت و هر کدام را سه بار شست، سپس دستانش را در ظرف آب فرو برد "فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَاسْتَنْثَرَ ثَلاثاً بِثَلاثِ غَرَفَاتٍ" و با گرفتن سه کف دست آب، آب را در دهان مضمضه نمود و سپس به بینی خود کشید و سپس با تنفس از بینی بیرون ریخت. صحیح البخاری، ١٩٢. و در روایت امام مسلم با این لفظ آمده است: «فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَاسْتَنْثَرَ مِنْ ثَلاَثِ غَرَفَاتٍ» صحیح مسلم، ٢٣٣.

٢. پیامبر ﷺ فرموده است:

←

عدول از وضو به تیمم در جایی که آب تنها برای نوشیدن باشد

مسأله (۱۹) اگر مسافر و غیر وی کوزه‌ی بزرگ آبی را پیدا کنند که بر سر راهی گذاشته شده است تنها میتوانند از آن آب برای نوشیدن استفاده نمایند. استفاده از آن برای گرفتن وضو جایز نیست، چون این آب برای نوشیدنی است که تشنگی جز با آن رفع نمی‌شود، در حالی برای وضو گرفتن جایگزینی دیگر نیز وجود دارد که همان تیمم[1] می‌باشد. پس این نوع استفاده از آن حرام است چون آب را برای وضو گرفتن در آنجا قرار نداده‌اند. متولی از جمله اصحاب ما- اصحاب شافعیه- به این مسأله تصریح کرده است. والله أعلم.

خواندن نماز با شک در طهارت

مسأله (۲۰) اگر شخصی وضو بگیرد و نماز صبح را بخواند سپس فراموش کند که وضو گرفته است یا خیر؟ و نمازش را اعاده نماید و بعد از آن به یاد آورد که وی یک سجده را در یکی از این دو نماز - نماز فرض و نماز معاداة- و یک مسح سر را به هنگام وضو برای یکی از این دو نماز ترک کرده است؟

(إذا استیقظ أحدکم من نومه فلا یغمس یده في إناء حتى یغسلها ثلاثا، فإنه لا یدري أین باتت یده) «هرگاه کسی از خواب بیدار شد دستهای خود را در ظرفی فرو نکند تا اینکه اول آنها را سه بار بشوید، زیرا او نمی‌داند که در مدت خواب به چه چیزی دست زده است؟» مراد از این حدیث نظافت و پاکیزگی می‌باشد.

زیرا امکان دارد به هنگام خواب دست انسان به محل خروج نجاسات برخورد کند. به همین دلیل هنگام برخواستن از خواب، قبل از وضو گرفتن و یا خوردن غذا، شستن دست‌ها استحباب دارد. جماعت محدثین آن را روایت کرده‌اند، جز آنکه بخاری عدد «سه مرتبه» را ذکر نکرده است.

۱. کلمه‌ی تیمم از نظر لغوی به معنی قصد و اراده است. و از نظر شرعی و فقهی، به معنی قصد خاک کردن است، تا بدان، صورت و دستها را مسح کند همراه با (نیت) و اراده‌ی مباح کردن نماز و امثال آن.

طهارت وی اکنون صحیح است هر چند که وی باید نمازش را دوباره بخواند چون احتمال دارد که وی مسح را در طهارت اولی و سجده را در نماز دومی ترک کرده باشد.[1]

گرفتن وضو با برف و یخ

مسأله (۲۱) اگر شخصی برای انجام طهارت- وضو و غسل- بر اعضای خود برف یا یخ بمالد یا آب آن را بر روی اعضای خود جاری سازد، کافی خواهد بود و به وسیله‌ی آن غسل حاصل می‌شود. اصطخری می گوید:

غسل وی صحیح نیست اگر- آب ناشی از- آن بر اعضا جاری نشود مگر برای کسانی که بر اعضای شکسته و جای زخم و یا خُف مسح می کنند.

مس فرج به هنگام نماز

مسأله (۲۲) کسی که ندانسته- در نماز- عورت خود را لمس کند. آیا نماز و طهارت وی باطل می‌شود؟

امام نووی رحمه الله در جواب فرمود:

بله هم نماز و هم طهارت وی باطل می‌شود.[2] والله أعلم. این سخن را از کلام وی یادداشت نمودم.[1]

۱.چون اگر این شخص مسح را در طهارت دومی ترک کرده باشد و در اولی انجام داده باشد پس اعاده‌ای بر او نیست اما چون احتمال دارد مسح را در اولی ترک کرده باشد، اعاده برای بار دوم بر وی لازم است. اگر این شخص سجده را در نماز اول ترک کرده است اعاده‌ای که انجام داد، مجزی خواهد بود اما چون احتمال دارد که آن را در نماز دوم- معاداة- ترک کرده باشد به همین دلیل اعاده برای بار دوم بر وی لازم است.

۲. به دلیل این فرموده پیامبر ﷺ که در مورد مس شرمگاه نقل شده است. (سن مس ذکره فلیتوضا) «هرکس شرمگاهش را لمس کرد باید وضو بگیرد.» وضوی این شخص نقض شده و نمازش هم باطل است. البته در احادث دیگری نیز آماده است که پیامبر برای شخصی که از وی سوال نمود دستش در

←

قرائت و کتابت قرآن و حمل آن

مسأله (۲۳) آیا جایز است قرآن را برای خواندن یا حمل کردن به کودکی که به سن تمییز رسیده است بدهیم؟ و یا وی قرآن را حمل کند در حالی که محدث است یا جنب شده است؟ و چگونه جنابت نسبت به وی- یعنی کودک ممیز- ثابت می‌شود؟ و آیا برای مرد یا زن بالغ نوشتن قرآن جایز است در حالی که جنب و یا محدث هستند؟

بله گرفتن وحمل قرآن به دست کودکی که به سن تمییز رسیده است جایز می‌باشد و تحقق جنابت برای چنین کودکی به وسیله وطء قابل تصور است. تفاوتی ندارد با وی وطء شود و یا خود وی کس دیگری را وطء نماید.

اما مرد و زن بالغ در چنین حالتی نمیتوانند قرآن را بنویسند یا حمل نمایند مگر به نحوی بنویسند که دستشان با کلمات قرآن تماس نداشته باشد و خودشان آن را حمل نکنند بلکه آن را بر روی شیء دیگری قرار دهند و در هنگام نوشتن نباید مصحف را با دست خود بگیرند.

حین نماز به عورتش برخورد کرده است فرمود: (هل هو إلا بضعة منک) «آیا بیش از این نیست که آن تکه گوشتی از بدنت است؟» که در توضیح آن باید گفت: زمانی آلت تناسلی، تکه گوشتی از بدن به حساب می‌آید، که لمس کردن آن همراه با شهوت نباشد؛ زیرا در این حالت می‌توان لمس آن را به لمس عضوی دیگر از بدن تشبیه کرد؛ ولی اگر با شهوت لمس شود دیگر نمی توان آن را به عضوی دیگر تشبیه کرد چون لمس دیگر اعضای بدن عادتاً با شهوت همراه نیست و این مسأله واضح است.

۱. احتمال می‌رود منظور از عبارت ابن عطار که می‌فرماید: «کتبت عنه» برای فتاوایی باشد که بعدها توسط خودش بدان اضافه شده است و در اصل فتاوای امام نووی نیامده است، بلکه ابن عطار پس از اینکه این موارد را بر امام نووی عرضه کرده است مکتوب شده باشند. سخاوی می‌فرماید: فتاوای دیگری نیز توسط ابن العطار به خط- املای- امام نووی نوشته شده است که در اصل نسخه فتاوی نوشته نشده بود ولی بعدا توسط ابن عطار و املای امام نووی بدان اضافه شده است. السخاوی، ترجمة الإمام النووی، (ص۱۳).

مسأله (۲٤) برای مسافر و غیر وی خواندن نماز در زمین مملوک در صحرا که چیزی در آن کاشت نشده که داخل شدن به آن موجب زیانی باشد چه حکمی دارد؟ و آیا میتوان با خاک آن تیمم کرد؟

جواب: بله نماز خواندن و تیمم با خاک آن جایز است اگر از روی قراینی و یا عرف آن مناطق دانسته شود که این عمل موجب کراهت مالک آن نیست. اما اگر مالک بدان راضی نباشد و یا در رضایت وی شک وجود داشته باشد کراهت دارد و جایز نیست.

قضای حاجت در صحرا

مسأله (۲۵)آیا قضای حاجت در صحرا، بدون اینکه حائل و مانعی وجود داشته باشد در جهت بیت المقدس مکروه است یا خیر؟

جواب: بله اگر شخصی به هنگام قضای حاجت در جهت بیت المقدس قرار بگیرد مکروه و در مورد آن حدیث آمده است.[۱]

---

۱. امام بخاری از طریق عبدالله ابن عمر این روایت را نقل کرده است: «إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ: قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ فَلاَ تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلاَ بَيتَ الْمَقْدِسِ. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: لَقَدِ ارْتَقَيتُ يوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيتٍ لَنَا، فَرَأَيتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى لَبِنَتَينِ مُسْتَقْبِلاً بَيتَ الْمَقْدِسِ لِحَاجَتِهِ. وَقَالَ: لَعَلَّكَ مِنَ الَّذِينَ يصَلُّونَ عَلَى أَوْرَاكِهِمْ، فَقُلْتُ: لاَ أَدْرِي وَاللَّهِ.» صحیح البخاری، ١٤٥.

عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: مردم می‌گویند: که موقع قضای حاجت، نباید رو به طرف قبله و یا بیت المقدس نشست. حال آنکه من روزی بر پشت بام رفته بودم، دیدم که رسول الله ﷺ بر دو خشت و رو به بیت المقدس در حال قضای حاجت نشسته بود. سپس گفت: شاید از جمله کسانی باشی که عارف به سنت نیستی و در حالتی جمع شده به سجده می‌رویی- شکم چسپیده به پاها باشد- گفتم: - واسع ابن حبان- به خدای سوگند نمی‌دانم. - یعنی اگر آشنا به سنت بودی می‌دانستی که عموم نهی در این باره مخصص دارد و بر اطلاق آن صحیح نیست-

دلالت این حدیث: نهی در باب استنجاء روبروی بیت المقدس و یا در جهت قبله، بر عموم آن صحیح نیست بلکه این نهی برای مواردی است که مانع و حائلی نباشد. و این حدیث در باب رخصت استنجاء در جهت بیت المقدس آمده است برای حالتی که مانع و حائلی موجود باشد مطابق روایتی که عبدالله

←

خواندن نماز بدون طهارت

مسأله (٢٦) اگر شخصی برای انجام طهارت- وضو یا غسل- نه آب و نه خاکی برای تیمم پیدا کند در این حالت- در حکم نماز وی- چهار قول وجود دارد:

مطابق قولی صحیح وی باید نمازش را بر حسب حال خویش بخواند و اعاده همان نماز نیز بر ذمه‌ی وی ثابت است؛ لازم است نمازی که اعاده می‌شود همراه وضو یا تیممی باشد که فرض با آن ادا شود.

اگر این شخص در حضر باشد و آب وجود نداشته باشد اعاده آن نماز - که بدون وضو و تیمم خوانده است- به وسیله‌ی تیمم جایز نیست. چون فائده‌ای در آن نیست و اگر وی را ملزم ساخته‌ایم که نمازش را در آن وضعیت -بدون وضو و تیمم- بخواند به دلیل حرمت وقت است. پس هنگامی که وقت نماز خارج شد دیگر حرمت وقت وجود ندارد. پس برای کسی جایز نیست در حالت حدث و بدون وضو و تیمم و پیش آمدن ضرورت و یا دخول وقت حرمت، نماز بخواند چون در این صورت نمازش برای وی سودمند نخواهد بود.

تیمم با غبار ناشی از شن

مسأله (٢٧) اگر شخصی با شن خالص که غبار آلود است تیمم کند و یا شن را در هوا پخش کند و از آن تیمم کند حکم این تیمم چیست؟

ابن عمر از فعل پیامبر نقل کرده است. بنابراین جمع احادیث قولی و فعلی پیامبر در این باره بیانگر این است استنجاء در جهت بیت المقدس در صحراء و بدون حائل کراهت دارد و حرام نیست. به این دلیل کراهت دارد که در این باره نهی به صورت مطلق آمده است و حرام نیست چون پیامبر آن را انجام داده است. رک به: شرح نووی بر صحیح مسلم، ۳/۱۵٦. عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ۲/۱۸۱.

امام نووی رحمه‌الله در جواب فرمودند: بلـه در هـر دو صـورت مـذکور تـیمم وی جایز است و کلام نویسنده‌ی «التنبیه» قابل تأویل است و الله أعلم.

احکام حیض و طهارت

مسأله (۲۸) برای کسی که عادت ماهیانه نامنظم دارد زوج موظـف اسـت نفقـه، لباس و سایر ملزومات نفقه زوجه خویش را فراهم نماید و - به این دلیـل - حـق فسـخ نکاح وی را ندارد. چون مانند حالتی است که زوجه مریض باشد.[1]

طهارت برای کسی که عادات ماهیانه نامنظم دارد

مسأله (۲۹) اگر چرخه‌ی قاعدگی زنی نامنظم باشد و بگوید: من در طـول هـر ماه پنج روز دچار حیض[2] می‌شوم، دو روز از یکی از پنج روز مـاه، سـه روز دیگـر نیز در پنج روز بعد از آن، واقع می‌شود اما نمی‌دانـم در کـدام پـنج روز بعـد از آن واقع می‌شود؟ همچنین نمی‌دانم که قاعدگی دو روز اول همراه سه روز دیگر است یا این سه روز اخیر پس از دو روز اول حیض واقع می‌شود؟

و اینگونه ایام قاعدگی وی پراکنده باشد به طـوری کـه چهـار روز از هفتـه بـه یقین پاک خواهد بود و آن هم دو روز اول و دو روز آخر از هر ماه می‌باشـد. و در سایر ایام ماه، احتمال پـاکی و حـیض وجـود دارد. حکـم اینگونـه مـوارد معـروف است، وی باید در طول این مدت ۱۰ مرتبه غسل بگیرد و آن هـم پـس از قاعـدگی

---

۱. این مسأله اگر در باب طلاق ذکر می‌شد مناسبت‌تر به نظر می‌رسید.

۲. حیض در لغت بمعنی جمع شدن است حوض آب جایی است که آب در آن جمـع مـی‌شـود کـه وجـه تسمیه آن نیز جمع شدن خون در رحم که توأم با ریزش جداره رحـم اسـت. در اینجـا مـراد از آن، خـونی است که از فرج زن در حال تندرستی بیرون آید و آن خون که بیرون مـی‌آیـد، بوسـیله‌ی زایمـان و ازالـه‌ی پرده‌ی دوشیزگی نباشد. (بنابراین، هر خونی را حیض نمی‌گویند).

روز دوم و سوم از هر پنج روز ماه است به استثنای پنج روز اول، که در مجموع به تعداد ۱۰ غسل می‌رسد. والله أعلم.

قاعده در مذهب شافعی برای روزه کسی که عادات ماهیانه‌ی نامنظم دارد

مسأله (۳۰) مطابق قول مشهور در مذهب، زنی که ایام حیض نامنظم دارد اگر وی قضای روزه‌ی۲ روز را بر ذمهٔ خود باشد- یعنی دو روز در ماه رمضان را در حیض بوده باشد- باید ٦ روز از ۱۸ روز را روزه بگیرد ۳ روز در اول آن و ۳ روز در آخر آن و اگر بر وی روزه‌ی ۳ روز باشد لازم است هشت روز روزه بگیرد و اگر روزه‌ی چهار روز بر ذمه‌ی وی باشد باید ده روز روزه بگیرد. و اینگونه تا چهارده روز که در آن ۳۰ روز روزه می‌گیرد. این روش اصحاب شافعیه است در این روش واجب به دو برابر افزایش می‌یابد و همچنین ۲ روز نیز اضافه می‌شود.

ولی روش درست همان طریقه‌ی دارمی است که مطابق آن: تنها دو برابر شدن واجب و یک روز مازاد بر آن لازم است. برای مثال اگر زنی- که ایام حیض پراکنده دارد- قضای ۲ روز روزه را بر ذمه‌ی خود داشته باشد کافی است پنج روز روزه بگیرد، که عبارت است از روز اول روز سوم، روز پنجم، روز هفتم، روز نهم. اما روزهای چهاردهم و شانزدهم و یک روز از یازده روز باقی مانده میان آنها را روزه نمی‌گیرد. هر کدام را که خود اراده کند و ذمه‌ی وی در هر یک از این حالات بری خواهد شد. و دارمی کتابی قطور درباره‌ی این مسأله نوشته است که در شرح «المهذب» مقاصد آن را بیان نموده‌ام.[1]

---

۱. امام نووی در شرح مهذب و در بیان دشواری و اهمیت مسائل مرتبط با موضوع حیض و اهتمام فقهای شافعیه به آن و تقریب و تفریع صورت‌های مختلف آن، می‌فرماید: بدان که موضوع حیض از دشوارترین مسائل است که به دلیل ظریف بودن و دقت مسائل آن بسیاری از بزرگان در مورد آن به خطا ←

شهادت زنان در مورد حیض

مسأله (۳۱) شهادت زنان- به تنهایی- در مورد حیض قبول است آنگونه که در مورد ولادت و شیر دادن و عیوب باطنی قبول است و این موضوع میان اصحاب ما مشهور است از آن جمله بغوی و غیر وی در کتاب شهادات و در محل خود آن را نقل کرده‌اند و نویسنده‌ی کتاب «الشامل» نیز آن را در فصل «الخلع» نقل کرده است.

البته در این مسأله اختلافی وجود ندارد و ذکر آن بدان جهت است که این امر در عصر ما شیوع یافته است و کسانی که حکم آن را نمی‌دانند در این باره تردید نمودند چون اطلاع بر حیض را از امور دشوار می‌پنداشتند در حالی که چگونه ممکن است اطلاع بر این امر از دیدگان زنان با تجربه که نیمی از عمر خود را در این حالت طی کرده‌اند پوشیده بماند.

تطهیر نجاسات و احکام آن

مسأله (۳۲) اگر در خمر نجاستی واقع شود مانند استخوان مردار و شبیه آن و سپس عین نجس از آن خارج گردد و خمر تبدیل به سرکه شود:

بدون هیچ اختلافی در این حالت سرکه پاک نیست. نویسنده «التتمة» در باب «الاستطابة» آن را ذکر نموده است. اما اگر در خمر نجاست دیگری واقع

رفته اند و بسیاری از محققان به بررسی جوانب مختلف آن پرداخته‌اند و کتاب‌های مستقلی در این موضوع تألیف شده است ابوالفرج دارمی در یک تألیف مستقل و مجلدی قطور تنها به موضوع حیض نامنظم و پراکنده پرداخته و مسائل مربوط به آن را نوشته است و در آن مسائل گرانبها و منحصر به فردی را به رشته تحریر درآورده است که قبل از وی کسی به آنها اشاره نکرده است که آنها را در چند ورقه‌ایی خلاصه نموده‌ام- یعنی امام نووی- امام الحرمین نیز بیش از نصف کتاب «النهایة» را به باب حیض تخصیص داده است. و در شرح مهذب در مجلد بزرگی به جمع آوری مسائل مرتبط با موضوع حیض پرداخته‌ام. رک به المجوع شرح المهذب، ۲/٤٦٨-٥١٨.

نشود و به وسیله‌ی اضافه شدن شئ دیگری تخمیر صورت نگیرد.- بلکه به مرور زمان استحاله صورت گیرد- به این نحو که خود در طی مراحل تخمیر، مدتی تا دهانه کوزه‌ی خمر بالا آمده باشد و سپس تا وسط آن ته نشین شود تا به این وسیله استحاله یابد و به سرکه تبدیل شود پاک است و قسمت‌های فوقانی کوزه نیز که خمر تا سطح آن بالا رفته بود نیز تطهیر می‌یابد. اصحاب ما به این مسأله تصریح کرده‌اند والله أعلم.

وقوع نجاسات در مایعات

مسأله (۳۳)درون ظرفی که داخل آن روغن و پنیر وجود دارد موشی افتاده است آیا امکان تطهیر روغن و پنیر وجود دارد؟

جواب: روغن به وسیله‌ی شستن پاک نمی‌شود بلکه میتوان از آن برای شمع و سوختن در چراغ استفاده کرد اما پنیر را میتوان با آب و خاک به نحوی شست که روغن از آن جدا شود تا اینکه تطهیر گردد.

تطهیر اشیائی که با رنگ نجس، رنگ شده‌اند

مسأله (۳٤) اگر پارچه‌ای به وسیله‌ی رنگی نجس، رنگ‌ریزی شده باشد و یا شخصی با رنگی نجس ریش و موی سر خود را رنگ کرده باشد آیا با شستن تطهیر حاصل می‌شود در حالی که رنگ آن همچنان باقی است؟

جواب: بله پاک می‌شود.

تطهیر چاقویی که با آب نجس، آبدیده شده است

مسأله (۳۵) اگر چاقوی را با آب نجس آبدیده کرده باشند آیا با شستن ظاهر آن، میتوان چاقو را تطهیر نمود؟ و یا اینکه دوباره باید به وسیله‌ی آبی پاک آبدیده

شود؟ و حکم چیزهایی که به وسیله‌ی این چاقو تا قبل از تطهیر آن بریده شده‌اند چیست؟

جواب: صحیح‌ترین قول این است که تنها شستن ظاهر آن کفایت خواهد کرد. و هر چیز مرطوبی که با این چاقو، قبل از تطهیر آن، بریده شده نیز نجس است.

تطهیر چربی و روغن نجس

مسأله (۳٦) چربی و روغن زیتون[۱] و روغن کنجد و دیگر روغن‌ها اگر نجس شوند به وسیله‌ی شستن پاک نمی‌شوند و این منصوص است و اکثر اصحاب - شافعیة- این قول را صحیح دانسته‌اند و دلیل آن نیز حدیث رسول الله ﷺ است که درباره‌ی موشی که در روغن افتاده بود فرمود: (إِنْ كَانَ ذَائِبًا فَأَهْرِقْهُ، وَإِنْ كَانَ جَامِدًا فَأَلْقِهَا وَمَا حَوْلَهَا)[۲] «اگر مایع باشد همه آن را دور بریزید و اگر جامد باشد تنها روغن اطراف آن را که بدن موش با آن در تماس بوده را پاک کنید و دور بریزید.»

پیامبر ﷺ در این حالت به ریختن روغن مایع امر کرده است با وجود اینکه آن حضرت از اتلاف اموال نهی کرده است. پس اگر روغن نجس به وسیله‌ی آب تطهیر می‌یافت پیامبر ﷺ امر به دور ریختن آن نمی‌کرد. از سوی دیگر معلوم است که پیامبر ﷺ بر حکم باطل و لغوی اقرار نمی‌کند.[۳]

---

۱. واژه‌ی زیت نیز بر مواد مایع قابل اشتعال که از گیاهان یا حیوانات گرفته و از آن در تغذیه و روشنائی و عطر آمیزی استفاده می شود اطلاق می گردد.

۲. این روایت در مُصنف ابن أبی شیبة آمده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيلٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ مَيْسَرَةَ، عَنْ عَلِيٍّ: فِي الْفَأْرَةِ تَقَعُ فِي السَّمْنِ، قَالَ: إِنْ كَانَ ذَائِبًا فَأَهْرِقْهُ، وَإِنْ كَانَ جَامِدًا فَأَلْقِهَا وَمَا حَوْلَهَا، وَكُلْ بَقِيَّتَهُ.» ۵/۱۲۲

۳. اگر این حکم صحیح نمی‌بود بعدها پیامبر آن را گوشزد می‌کرد و بقای این حکم و عدم نسخ و تغییر آن دلیل بر صحت آن است.

کتاب نماز[1]

این کتاب مبتنی بر ۳۳ مسأله است.

واقعه إسراء و فرضیت نماز

مسأله (۳۷) آیا پیامبرﷺ در شب إسراء برای سایر پیامبران علیهم السلام نماز خواند؟ و آیا در آن هنگام نماز واجب شده بود؟ و آیا آن نماز همین نماز معروف و معهود بوده است؟ یا مراد از «الصلاة» دعا بوده است؟ و آیا این شب روی در خواب و یا در حالت بیداری بوده است؟ آیاإسراء یکبار اتفاق افتاده است یا اینکه این واقعه دو مرتبه برای پیامبر تکرار شده است؟

جواب: بله ثابت است که پیامبرﷺ برای سایر پیامبران علیهم السلام در بیت المقدس نماز خوانده است و احتمال دارد آن نماز قبل از عروج پیامبر به سوی آسمان بوده باشد واحتمال دارد که بعد از نزول از آسمان بوده باشد علما در مورد این نماز

---

۱. نماز در لغت به معنای دعا کردن است اما در اصطلاح، عبادتی است که گفتارها و کردارهای ویژه‌ای را در بر می‌گیرد، با تکبیر (الله اکبر) آغاز و با تسلیم (السلام علیکم و رحمة الله) پایان می‌پذیرد.

اختلاف کرده‌اند برخی گفته‌اند که «الصلاة» به معنای لفظی آن بوده است یعنی به معنای دعا و ذکر آمده است و برخی گفته‌اند: آن نماز همان نماز معروف و معهود است. و این بر مبنای صحیح‌ترین قول است چون الفاظ در کلام شارع باید بر حقیقت شرعی حمل شوند و پس از آن اگر حمل بر معنای شرعی غیر ممکن بود باید بر حقیقت لغوی حمل شوند. در حالی که در این مورد حمل بر معنای حقیقت شرعیة ممکن است پس واجب است که آن را بر معنای نماز خواندن حمل کنیم.

نماز، قبل از شب إسراء واجب بوده است که مطابق آن قیام پاسی از شب واجب بوده است آنگونه که خداوند در سوره‌ی «الْمُزَّمِّل» فرموده است:

﴿يا أَيهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيهِ﴾ (مزمل: ۱-٤)

«ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان.
نیمی از شب، یا کمی از نیمه بکاه (تا به یک سوم شب می‌رسد).
یا بر نیم، بیفزا (تا به دو سوم شب می‌رسد).»

پس ابتدا واجب آن بود که خداوند در اول سوره‌ی مزمل ذکر کرده است. سپس بعد از گذشت یکسال با آیاتی که در اواخر این سوره آمده است نسخ گردید:

﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيسَّرَ مِنْهُ﴾ (المزمل: ۲۰)

«پس آن مقدار از قرآن را بخوانید که برایتان میسّر است.»

پس از آن نماز شب نیز در شب إسراء نسخ، و به جای آن نمازهای پنج‌گانه فرض گردید.

واقعه‌ی إسراء در سال ۵ یا ٦ بعثت بوده است و گفته شده در سال ۱۲ بعثت بوده است و همچنین گفته شده بعد از یکسال و سه ماه از بعثت رخ داده است و سخنان دیگری نیز در این باره منقول است.

إسراءو معراج در ۲۷ ماه ربیع الاول رخ داده است و همچنین إسراء- شب روی- دوبار صورت گرفته است یکبار در بیداری و یکبار در خواب بوده است.

پیامبر، ذات الله را در این شب با چشم سر دیده است و این بر مبنای قول صحیح است که ابن عباس و اکثر صحابه و علما در مورد آن اتفاق دارند اما عایشهؓ و دسته‌ای دیگر از علما با این موضوع مخالفت کرده‌اند.[۱]

برای مخالفان دلیل ظاهر و محکمی وجود ندارد بلکه ام‌المؤمنین عایشهؓ در انکار آن به این آیه استناد نموده است که خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ (انعام: ۱۰۳)

«چشمها (کُنْهِ ذات) او را درنمی‌یابند»

و در مقابل این استدلال، جمهور پاسخ داده‌اند: که ادراک به معنای احاطه است و مسلم است که کسی نمیتواند بر خداوند احاطه یابد اما انسان مؤمن در روز آخرت، پروردگار خویش را می‌بیند بدون اینکه بر وی احاطه یابد و همینگونه نیز رسول خداﷺ در شب إسراء معبود خویش را دیده است.

---

۱. ابن مسعود و ابوهریرة هم در روایتي با ام‌المؤمنین عائشه هم عقیده هستند. در صحیح مسلم آمده است که عائشه فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ تَكَلَّمَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ الْفِرْيَةَ. مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ الْفِرْيَةَ» سه موضوع هست هر کسی که آنها را بگوید بر خداوند دروغ بسته است هر کس گمان کند که محمد خدای خویش را دیده است بر خداوند دروغ بسته است...» صحیح مسلم، ۲۸۷. ابن عباس و عکرمه و أنس و حسن و ابن مسعود و ابوهریره در روایتی و بسیاری دیگر از اصحاب، از جمله کسانی می‌باشند که قائل به رؤیت هستند.

مسأله‌ای از مسائل دَور

مسأله (۳۸) سیدی به کنیز خود می گوید: اگر بتوانی نماز صحیحی بخوانی تو قبل از آن- اتمام نماز- آزاد هستی، کنیز نیز نمازش را می‌خواند در حالی که موهای سر وی نمایان است نماز وی صحیح است و آزاد هم نمی‌شود البته اگر وی قادر به پوشاندن موی سر خود باشد. دلیل آن نیز این است که اگر کنیز آزاد شود این اعتاق قبل از اتمام نمازش است و اگر قبل از آن آزاد باشد خواندن نماز- برای حر- در حالتی که مکشوف الرأس است و قادر به ستر آن باشد صحیح نیست و اگر نمازش صحیح نباشد شرط هم محقق نشده پس مشروط هم محقق نمی‌شود پس وی آزاد نمی‌شود و در این حالت اثبات عتق منجر به ابطال آن و هم ابطال نمازش خواهد گشت. و در این میان ما تنها عتق را باطل ساختیم.- و نماز وی صحیح است چون به هنگام ادای آن هنوز کنیز بوده و آزاد نشده است- آنگونه که در مسائل دور، نظیر و شبیه این موارد ذکر می گردد.

اما اگر کنیز در نپوشاندن موی سر خود معذور باشد و عاجز از آن باشد، نمازش در این حالت صحیح است و آزاد می‌شود چون زن آزاد نمازش در حالت عجز از ستر موی خویش، صحیح است. والله أعلم.

نماز مریضی که جراحتش را با شئ نجسی باندپیچی کرده است

مسأله (۳۹) طبیبی قابل اعتماد، برای شخص بیماری تجویز نموده که از تریاک فاروق برای باندپیچی زخم خود استفاده کند تا چند روزی بر بدن وی باشد و این تنها راهی است که پزشک بدان توصیه نموده تا در این صورت بهبودی بیمار حاصل شود و در تهیه‌ی این تریاک از شراب و گوشت مار نیز استفاده شده است. آیا در این حالت استعمال آن جایز است؟و همچنین میتواند در آن حالت نماز هم بخواند؟

جواب: بله جایز است و باید در این حالت نمازهایش را بخواند و سپس آنها را اعاده نماید.

مسأله (٤٠) اگر شخصی تکبیرة الاحرام نماز را نخواند آیا نماز وی به صورت صحیح بر پا شده است؟

جواب: خیر نماز وی منعقد نشده است و الله أعلم.

تکرار تکبیرة الاحرام به هنگام نماز

مسأله (٤١) اگر شخصی تکبیرة الاحرام نمازش را بگوید و سپس برای بار دوم و سوم و یا بیشتر آن را تکرار نماید:

اگر قصد وی از این تکبیرات بعد از تکبیر اول، تنها ذکر باشد یا از خواندن آن قصدی نداشته باشد نمازش باطل نمی‌شود و خواندن آن ضرری به نماز وی نمی‌رساند ولی اگر نمازش را بعد از تکبیر اولی یا دیگری قطع نماید و سپس نیت آورد و تکبیر گوید نمازش با همان تکبیر دومی- یا اخیر- منعقد می‌شود. و اگر با گفتن هر تکبیری قصد وی انعقاد مجدد نمازش باشد در این صورت نمازش با تکبیرات فرد منعقد و با تکبیرات زوج باطل می‌شود اگر تکبیرات این شخص به عدد فرد ختم شود نمازش صحیح است و اگر به عدد زوج ختم شود نمازش صحیح نیست. چون نماز با تکبیر اولی منعقد می‌شود و هنگامی که برای بار دوم به نیت احرام مجدد تکبیر می‌گوید این عمل متضمن ابطال نیت اولی و دخول مجدد در نماز است و در این حالت چون یک تکبیر هم برای قطع و هم برای انعقاد نماز استفاده شده است صحیح نمی باشد پس نمازش باطل است اما هنگامی که برای بار سوم تکبیر می‌گوید صحیح است و نمازش با آن منعقد می‌شود چون در حالی آن را می‌گوید که در نماز نیست بلکه از آن- با تکبیر

دوم- قطع شده است و هنگامی که تکبیـر چهـارمی را مـی‌گویـد بـه همـان دلیـل مذکور در تکبیر سومی[1] نمازش باطل می‌شود- یک نیت برای ابطال و انعقاد نمـاز کافی نیست- و هنگامی کـه در مرتبـه‌ی پـنجم تکبیـر مـی‌گویـد، نمـازش منعقـد می‌شود بر مبنای همان دلیلی که در تکبیر سـومی ذکـر گردیـد و همینگونـه اسـت برای دفعات بعدی. و این مسأله در میان اصـحاب مـا- شـافعیة- محـل اخـتلاف نیست.

تعداد تکبیرات در نماز

مسأله (٤٢) در نمازهای چهار رکعتـی ۲۳ تکبیـر وجـود دارد در هـر رکعـت ۵ تکبیر[2] و تکبیرة الاحرام و تکبیر قیـام از تشـهد اول، کـه روی هـم رفتـه ۲۲ تکبیـر است. و در نمازهای سه رکعتی ۱۷ تکبیر و در نمازهای دو رکعتی ۱۱ تکبیر وجـود دارد.

در نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی، چهار مرتبه نشستن وجود دارد: نشسـتن میان دو سجده، در جلسه‌ی استراحت و تشهد اول، و برای تشهد اخیر و افتراش.[3]

افتراش در سه رکعت اول و تورک[4] در رکعت آخر سـنت اسـت.[1] مگـر بـرای شخصی که دیر به نماز رسیده اسـت و مسـبوق اسـت و یـا شخصـی کـه در نمـاز

---

۱. سومی خطاست و صحیح همان تکبیر دومی می‌باشد.

۲. این پنج تکبیر عبارتند از: تکبیر رکوع، تکبیر سجود اول، تکبیـر جلـوس میـان سـجدتین، و تکبیـر در سجده‌ی دوم، و همچنین تکبیر در قیام برای رکعت دیگر.

۳. «افتراش»: پای چـپ را گسـتراندن و روی آن نشسـتن و پـای راسـت را نصـب کـردن بگونـه‌ای کـه انگشت‌های آن رو به قبله باشد. که در تشهد اول سنت است.

٤. «تورک»: نصب کردن پای راسـت بحالـت اول و دراز کشـیدن پـای چـپ زیـر پـای راسـت و نهـادن نشیمنگاه بر زمین است که در تشهد دوم سنت است.

مرتکب سهو شده باشد.- برای سهولت در رفتن به سجده سهو- که در مورد آنها قول اصح همان انجام افتراش در رکعت آخر است. در نماز مغرب هم خواند چهار تشهد قابل تصور است به این صورت که شخصی پس از رکوع دوم و قبل از تشهد اول به نماز رسیده و به امام اقتدا کرده باشد. والله أعلم.

پاسخ دادن به کلام امام در نماز

مسأله (٤٣) اگر امام ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (فاتحه: ٥) را قرائت نماید و مأموم همراه وی آن را تکرار کند آیا این عمل مأموم جایز است و یا وی مرتکب خطا شده است؟و آیا عالمی گفته است که نماز وی با انجام این عمل باطل می‌شود؟

جواب: چنین شخصی خطاکار و مبتدع است وبرخی از اصحاب امام شافعی رحمه الله گفته‌اند: که نمازش باطل می‌شود مگر اینکه قصد وی از تکرار کردن آن، خواندن دعا و یا قرائت قرآن- نه تکرار کردن همراه امام- باشد.[۲]

توقف بعد از خواندن فاتحه و قبل از شروع سوره در حق امام

مسأله (٤٤) اگر امام سوره‌ی فاتحه را در نمازهای جهریه بخواند و پس از آن سکوت نماید تا مأمومین نیز آن سوره را بخوانند آیا در این حالت سکوت مستحب است و یا اینکه مستحب آن است که مشغول دعا و قرائت و تسبیح باشد؟ وآیا

---

۱. در حدیث ابوحمید درباره چگونگی نماز پیامبر ﷺ آمده است که: «چون برای تشهد اول می‌نشست بر روی پای چپ مینشست و پای راست را نصب می‌نمود، و چون برای تشهد دوم می‌نشست، پای چپ را پیش می‌نهاد و پای راست را نصب می‌کرد و بر نشیمنگاه می‌نشست.» به روایت امام بخاری.

۲. چون این تکرار اگر به منظور قرائت و ذکر خوانده نشود، نوعی پاسخ دادن به کلام امام است. برای توضیح بیشتر در این مورد رجوع شود به: الإقناع فی حل ألفاظ أبی شجاع ١٤٩/١.

برای انجام این اعمال در شریعت اسلام اصلی آمده است؟ و یا یکی از علما آن را ذکر کرده است؟

جواب: برای امام در این حالت مستحب است به ذکر و دعا و قرائت خفی مشغول باشد و من قرائت را افضل می‌دانم چون جایگاه وی، جایگاه قرائت است.[۱] و دلیل این استحباب نیز این است که در نماز سکوت حقیقی در حق امام متصور نیست. با توجه به قرائت امام هنگامی که در نماز خوف[۲] منتظر می‌ماند. و اگر گفته شود که چگونه سکوت نامیده می‌شود و در آن قرائت و ذکر است؟

در جواب گفته می‌شود که اطلاق سکوت در این حالت ممتنع نیست آنگونه که در توقف بعد از تکبیرة الاحرام وجود دارد که در آن خواندن دعای استفتاح مستحب است. و در صحیحین از ابوهریرة روایت شده است که می گوید: رسول الله ﷺ بین تکبیر تحریم و قرائت، اندکی سکوت می کرد. عرض کردم: ای پیامبر گرامی ﷺ! پدر و مادرم فدایت باد، در این میان، چه می‌خوانی؟ رسول الله ﷺ

---

۱. جایگاه قرائت قرآن در نماز، به هنگام قیام است و جایگاه ذکر و تسبیح و دعا به هنگام سجود و رکوع است.

۲. در نماز خوف چه در دشمن در جهت قبله باشد و چه در جهات دیگر پراکنده شده باشند امام در مواقعی برای رسیدن تمامی نمازگزاران به نماز باید صبر کند. خداوند در مورد نماز خوف می‌فرماید: ﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ﴾ (نساء: ۱۰۲) «هرگاه خواستی برای سپاهیانت و یارانت نماز خوف بخوانی، آنان را به دو دسته و گروه تقسیم کن، که گروهی با تو نماز بخواند و گروهی دیگر مراقب و مواظب دشمن باشد. و آنان که با تو نماز می‌خوانند، در هنگام نماز اسلحه را با خود حمل کرده تا هر لحظه آمادگی رو یارویی با دشمن را داشته باشند. هر گاه آن گروه که با تو نماز می‌خوانند با تو به سجده رفتند، آن گروه دیگر که در پشت سر شما هستند نگهبانی بدهند تا اینکه گروه اول نیمه نمازشان را با تو بپایان می‌رسانند و نیمه دیگر را خودشان می‌خوانند و سلام می‌دهند و آنوقت آنان به نگهبانی می‌پردازند، درحالیکه تو هنوز رکعت سوم هستی، سپس آن گروه دیگر به تو اقتدا می‌کنند و بقیه نماز خود را با تو می‌خوانند و پس از اینکه تو سلام دادی آنان نماز خود را تکمیل می‌کنند. بنابر این هر دو دسته از پاداش و فضیلت نماز جماعت بهره برده‌اند. کافران دوست دارند که شما از اسلحه و کالاهای خودتان، غفلت کنید و یکباره به شما حمله کنند.»

فرمود: می گویم: (اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَاى كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَاى بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ.) «خدايا! ميان من و گناهانم فاصله بيانداز همانطور که ميان مشرق و مغرب فاصله انداختی. خدايا! همچنانکه پارچهٔ سفيد، از پليدی و چرك، پاك و صاف می‌گردد، مرا از گناهان پاك و صاف بگردان. خدايا! گناهانم را به وسيله آب، يخ و تگرگ بشوی و پاك گردان.»[1]

اين فاصله ميان تحريم و قرائت سکوت ناميده شده است. در حالی که در آن سخن- ذکر و دعا- وجود دارد و اين سکوت نسبت به حالت جهر قبل و بعد از آن سکوت است.

از ميان علمای اسلام کسی که اين مسأله را ذکر کرده است ابوالفرج سرخسی است که در کتاب «الأمالی» می‌فرمايد: «مستحب است که در اين ميان- ميان تکبير و قرائت- آنچه را که از حديث ابوهريرة ذکر کرديم- اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَاى...- را بخواند.» و آنچه که وی گفته نيکوست اما قول مختار قرائت خفی است به همان دليل که ذکر گرديد.[2]

اگر گفته شود اين ذکر و قرائت از رسول خداﷺ نقل نشده است پس چگونه انجام اين عمل استحباب دارد؟

در جواب گفته می‌شود برای اين حالت به صورت نفی و اثبات روايتی نقل نشده است. در اين باره نهی هم نيامده است پس در مورد آن به همان قياسی که ذکر کرديم ميتوان عمل نمود.

---

۱. (بخاری: ٧٤٤).
۲. که همان استحباب قرائت در جايگاه قرائت است يعنی قيام.

حکم قرائت قرآن به روایت‌های شاذ

مسأله (٤٥) آیا خواندن قرآن از طریق روایت‌های شاذ در نماز جایز است؟ و آیا نماز با آن باطل می‌شود؟

جواب: در نماز و در غیر نماز خواندن قرآن با قرائت‌های شاذ جایز نیست و اگر کسی آن را به این شیوه بخواند و در معانی تغییری ایجاد شود نمازش باطل است. البته در صورتی که عالماً و از روی تعمد باشد.

مسأله (٤٦) حکم خواندن قرآن با لحن، بدون اینکه عذری وجود داشته باشد[1] چیست؟ آیا حرام است یا مکروه است؟

جواب: حرام است.[2]

حکم خواندن قرآن اگر موجب تشویش دیگران شود

مسأله (٤٧) عده‌ای از مردم در مسجد جامع روزهای جمعه قرآن را با صدایی بلند می‌خوانند و عده‌ای به این قرائت گوش فرا می‌دهند و از آن بهره‌مند می‌شوند وبرای عده‌ای نیز موجب تشویش است در این حالت آیا قرائت فضیلت بیشتری دارد یا ترک آن؟

---

١. مانند کسی که زبانش با وی همراهی نکند و نتواند مخارج حروف را به صورت صحیح و یا فصیح ادا نماید.

٢. امام نووی ﷺ در شرح مهذب می‌فرماید: «کسی که قرآن را با لحن- لهجه- می‌خواند امامت وی به صورت مطلق مکروه است و اگر این لحن موجب تغییر در معانی نشود. مکروه تنزیهی است و نماز وی و کسانی که به وی اقتدا کرده‌اند صحیح می‌باشد مانند رفع هاء در «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، و اگر از جمله مواردی باشد که موجب تغییر در معنا شود مانند ضم تاء و یا کسر آن در «أنعمتَ» نمازش باطل می‌شود. همچنین اگر بگوید: «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِينَ» در صورتی که صحیح السان باشد. وبتواند صحیح آن را فرا گیرد نمازش باطل است.» سپس امام نووی از بندنیجی و ابوحامد غزالی نقل می‌کند که آنها گفته‌اند اگر کسی حرفی را تلفظ نماید که مترددد میان دو حرف باشد مانند حالتی که تلفظ حرف قاف مترددد میان کاف و قاف باشد در این صورت نمازش کراهت دارد. المجموع شرح المهذب، ٤/ ٢٦٨- ٢٦٩

جواب: اگر مصلحت و انتفاع مردم بیشتر از مفسده‌ی آن باشد؛ قرائت قرآن به صورت آشکار بهتر است و در صورتی که مفسده‌ی آن بیشتر باشد؛ قرائت آشکار، کراهت دارد.

فضیلت آشکار خواندن قرآن

مسأله (٤٨) در غیر نماز قرائت قرآن به صورت جهر و آشکار فضیلت بیشتری دارد یا اگر خفی باشد بهتر است؟

جواب: در غیر نماز، خواندن قرآن با صدای آشکار فضیلت بیشتری دارد مگر اینکه براین خواندن مفسده‌ای مترتب شود همچون ریاء، تکبر، یا موجب تشویش بر دیگران و کسانی باشد که معذوراند و یا در خواب هستند، و یا کسانی که خود مشغول عبادتی دیگراند و یا به کار مباحی پرداخته‌اند.

اما خواندن قرآن در تهجد با رعایت حد میانه در خواندن قرآن، فضیلت بیشتری دارد. خواندن باید میان جهر و خفی باشد و این صحیح است.[1] و گفته شده است که با رعایت شرایط مذکور، در شب جهری خواندن قرآن فضیلت بیشتری دارد.

---

۱. در حدیث ابوقتاده آمده است: شبی پیامبرﷺ از کنار ابوبکر گذشت که با صدای آهسته نماز می‌خواند، و از کنار عمر گذشت که با صدای بلند نماز می‌خواند، وقتی که هر دو در حضور پیامبرﷺ جمع شدند، پیامبرﷺ فرمود: ای ابوبکر از کنار شما گذشتم که با صدای آهسته نماز می‌خواندی؟ او گفت: ای رسول الله بی گمان کسی که با وی مناجات می‌کردم صدایم را می‌شنید، به عمر نیز فرمود: از کنار تو گذشتم که با صدای بلند نماز می‌خواندی، او گفت: ای رسول الله، خوابیدگان را بیدار می‌کردم و شیطان را می‌راندم. پیامبرﷺ فرمود: «یا أبا بکر ارفع من صوتك شیئا.» «ای ابوبکر تو کمی صدایت را بلند کن»، و به عمر فرمود: «اخفض من صوتك شیئا» «کمی صدایت را پایین بیاور.» امام احمد و ترمذی و ابوداود با سند صحیح آن را روایت کرده‌اند. و این همان توسط میان آشکار خواندن و غیر آشکار خواندن قرآن است.

تغنی زائد و کشیدن فاحش حروف در قرائت قرآن

مسأله (٤٩) قرائتی که برخی از انسان‌های نادان بر روی مردگان در دمشق می‌خوانند چیست که در آن حروف را بسیار کشیده تلفظ می‌کنند و قرائتشان همراه با تغنی زائِد، که گاهی برخی حروف و کلمات اضافی در آن داخل می‌شود؟ آیا این قرائت مذموم است یا خیر؟

جواب: این نحوه‌ی قرائت، عمل قبیح و منکری آشکار و مذموم است، و به اجماع علما حرام است و ماوردی و غیر وی اجماع را در این باره نقل کرده‌اند. و بر ولی امر مسلمانان لازم است آنها را از انجام این عمل منع کند و تغزیر و طلب توبه از آنها نیز لازم است. هر مکلفی هم در صورت استطاعت و امکان باید این عمل را انکار نماید. والله أعلم.

خواندن سوره‌ی انعام در یک رکعت

مسأله (٥٠) برخی از نمازگزاران در رکعت آخر نماز تروایح در شب هفتم ماه رمضان و یا غیر آن، سوره انعام را می‌خوانند آیا این عمل جایز است و یا اینکه بدعت محسوب می‌شود؟ برخی نیز گفته‌اند: سوره‌ی انعام یکباره نازل شده است آیا این مطلب صحیح است؟ و آیا دلیلی برای انجام این اعمال وجود دارد؟ و اگر بدعت است سبب کراهت آن چیست؟

انجام این عمل مسنون نیست بلکه بدعتی مکروه است. و کراهت آن از چند جهت است:

نخست این عمل موهم سنت بودن است- در حالی که سنت نیست- و از آن‌جمله موجب طولانی‌تر شدن رکعت اخیر بر اولی است در حالی که سنت است رکعت اول طولانی‌تر خوانده شود. همچنین موجب سخت‌گیری بر مأمومین می‌شود در حالی که سنت بر تخفیف و ارفاق به حال مأمومین دلالت دارد. و

دیگر نحوه‌ی قرائت و سرعت آن است و همچنین در انجام این عمل مبالغه در تخفیف رکعات قبل از آن وجود دارد و در کراهت آن موارد دیگری نیز وجود دارد.

ثابت نشده است که سوره‌ی انعام یکباره نازل شده باشد و به فرض ثبوت آن، دلیلی برای مشروعیت این عمل محسوب نمی‌شود. بنابراین بر هر نمازگزاری لازم است از انجام این اعمال اجتناب ورزد و لازم است مخالفت با این عمل ترویج شود و در احادیث صحیح از ارتکاب محدثات و اعمال بدعت آمیز نهی آمده است در این معنا که هر عملی نوبنیاد و تازه‌ای در امر دین بدعت است و هر بدعتی موجب ضلالت و گمراهی است.[1] و از هیچ یک از سلف انجام این عمل نقل نشده است و آنها از ارتکاب این اعمال دور هستند. والله أعلم.

جلسه‌ی استراحت در نماز و حکم آن

مسأله (۵۱) مواظبت بر جلسه‌ی استراحت مستحب است و آن نشستن کوتاهی بعد از سجدتین و قبل از برخواستن برای رکعت دیگر است البته در رکعاتی که تشهد خوانده نمی‌شود. - اگر تشهد خوانده شود جلسه‌ی استراحت وجود ندارد- و حدیث وارده در این باره را امام بخاری نقل نموده است. و در سنن ابوداود و ترمذی از طریق دیگری نیز این حدیث با سند صحیح روایت شده است و این عمل به اتفاق علمای مذهب شافعی صحیح است و همچنین جلسه‌ی استراحت بعد از سجده‌ی تلاوت در نماز مستحب نیست.

---

۱. در صحیح مسلم، در لزوم تبعیت از سنت و اجتناب از بدعت‌ها، جابر ﷺ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ در خطبه‌های جمعه می‌فرمود: (أَمّا بَعدُ فَإنَّ خَیرَ الحَدیثِ کِتابُ اللهِ، وَ خَیرَ الهَدی هَدی مُحَمَّدٍ ﷺ، وَ شَرَّ الأُمورِ مُحدَثاتُها، وَ کُلُّ بِدعَةٍ ضَلالَةٌ) «اما بعد: همانا بهترین سخن‌ها کتاب الله و بهترین روش‌ها، روش محمد ﷺ است و بدترین امور، امور نو پیداست (هر نو پیدایی بدعت است)، و هر بدعتی گمراهی است» صحیح مسلم، ۸٦۷.

صیغه مختار درصلوات بر پیامبرﷺ

مسأله (۵۲) نحوه‌ی فرستادن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه وسلم[۱]:

مختار آن است که گفته شود: (اللهم صلِّ علی محمدٍ عبدك ورسولك النبی الأمی وعلی آل محمد وأزواجه وذریته، کما صلیت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم، وبارك علی محمد وعلی آل محمد وأزواجه وذریته، کما بارکت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم فی العالمین إنك حمید مجید) «خداوندا بر محمد بنده و فرستاده‌ات، همان نبی درس نخوانده، و برخاندان و همسر و فرزندان او رحمت و عنایت فرما چنانکه بر ابراهیم و آلش رحمت و عنایت فرمودی، و بر محمد و خاندان محمد و همسران و فرزندانش برکت ده چنانچه بر ابراهیم و اولاد ابراهیم برکت نهادی، همانا تو ستوده و بزرگواری.» و دلیل استحباب فرستادن این صلوات این است که خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (احزاب/۵۶)

«ای اهل ایمان بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گوئید.»

---

۱. از عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت شده که: او از رسول اللهﷺ شنید که می‌فرمود: آنکه یکبار بر من درود فرستد، خداوند بر وی ده بار درود می‌فرستد. رواهُ مسلم. (مراد از درود گفتن خدا فرستادن رحمت از جانب اوست).

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که: رسول اللهﷺ فرمود: نزدیکترین مردم به من در روز قیامت (برای شفاعت) آنانی‌اند که از همه بیشتر بر من درود می‌فرستند. رواه الترمذی وقال: حدیثٌ حسن.

اوس بن اوس رضی الله عنه نیز روایت کرده است که: رسول اللهﷺ فرمود: همانا روز جمعه از بهترین روزهای شما است، پس در آن بر من زیاده درود فرستید، زیرا درود شما بر من عرضه می‌شود. گفتند: یا رسول اللهﷺ چگونه درود ما بر شما عرضه می‌شود، در حالیکه استخوانهایت پوسیده شده. فرمود: خداوند اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است (یعنی جسد شان پوسیده نمی‌شود). ابوداوود با سند صحیح آن را آورده است.

و در احادیث صحیح آمده است که اصحاب از پیامبر سوأل نمودند: ای رسول خدا! این سلام دادن به شما است (که آن را می‌دانیم) ولی چگونه برایت، درود بفرستیم؟ فرمود: «چنین بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»

و پیامبر نحوه‌ی صلوات فرستادن را در روایاتی که در صحیحین در این باره آمده را بیان فرموده است.[1] و تمامی این الفاظ ثابت است وبیشتر آن در صحیحین آمده است مگر لفظ «النبی الأمی» که در سنن ابوداود با اسناد صحیح آمده است. و طرق این حدیث و آنچه که مربوط به آن است را در شرح مهذب به تفصیل ذکر نموده‌ام.[2]

نحوه‌ی صلوات در تشهد اول بر پیامبر و آل ایشان

مسأله (۵۳) آیا صلوات در تشهد اول بر پیامبر و آل وی فضیلت دارد؟ همچنین خواندن سوره‌ای- پس از فاتحه- در دو رکعت اخیر در نمازهای چهاررکعتی و یک رکعت اخیر در نماز مغرب فضیلت دارد؟اگر در نماز نام پیامبرﷺ ذکر شود. آیا صلوات بر وی جایز است؟

---

۱. از آن جمله در روایات مشهور کعب بن عجزه که شیخین آن را روایت کرده‌اند آمده است: که گفت: از رسول اللهﷺ سوال کردیم: ای رسول خداﷺ بر شما و اهل بیت شما چگونه صلوات (درود) بفرستیم؟ زیرا خداوند نحوه‌ی سلام کردن بر شما را به ما آموخته‌است. فرمود: بگویید: «اللهمّ صلّ علی محمّد و علی آل محمد کما صلّیتَ علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انك حمید مجید، اللهمّ بارك علی محمّدٍ و علی آل محمّدٍ کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انكَ حمید مجید»: (خداوندا بر محمد وآل محمّد درود بفرست همچنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، به یقین که تو ستوده و با عظمتی، خداوندا! بر محمد و آل محمد برکت ده همانگونه که بر ابراهیم وآل ابراهیم برکت دادی، به یقین که تو ستوده و با عظمتی). بخاری، ش۳۳۷، مسلم، ش/٤٠٦.

۲. المجموع شرح المهذب، شرح گرانبهای امام نووی‌رحمه‌الله بر کتاب المهذب، أبو اسحاق الشیرازی‌رحمه‌الله است که متاسفانه امام نووی فرصت اتمام این کتاب را نیافت. این کتاب دربرگیرنده عمده‌ی اصول مذهب امام شافعی‌رحمه‌الله و فروعات فقهی و شرح مسائل دشوار برگرفته از آن است.

امام نووی ﷫ جواب دادند: افضل آن است در تشهد اول تنها صلوات بر پیامبر باشد بدون صلوات بر آل ایشان، و افضل ترک خواندن سوره در رکعات اخیر نماز است. در نماز هنگامی که نام پیامبر شنیده می‌شود صلوات فرستادن جایز نیست. و اصلی در شرع بر تایید آن گواهی نمی‌دهد.

حکم تحریک انگشت در تشهد

مسأله (٥٤) آیا اشاره کردن با انگشت مسبحة- انگشت شهادتین- دست راست در تشهد استحباب دارد و چه هنگام باید این اشاره صورت گیرد؟ و آیا تحریک- حرکت مکرر- آن جایز است یا اینکه تحریک آن موجب بطلان نماز است؟ در صورتی که انگشت مسبحه دست راست وی قطع شده باشد آیا اشاره با همان انگشت از دست چپ جایز است؟

اشاره کردن با انگشت دست راست هنگام تلفظ همزه‌ی لفظ «إلا الله» مستحب است و یکبار با بلند کردن آن انگشت انجام می‌شود، بدون تحریک و لرزش مکرر آن، در صورت تحریک کراهت دارد و صحیح آن است که با این عمل نمازش باطل نمی‌شود. و گفته شده که نمازش باطل می‌شود.

و در هیچ حالت با انگشت دست چپ اشاره نمی‌کند، فرقی ندارد که انگشت مسبحه دست راست سالم باشد یا مقطوع، و البته اگر با آن اشاره کرد کراهت دارد و نمازش باطل نمی‌شود.

جواب کسی که در نماز عطسه کند

مسأله (٥٥) اگر شخصی در نماز عطسه کند آیا مستحب است که بگوید: «الحمد لله» و همچنین برای کسانی که آن را می‌شنوند آیا پاسخ آن یعنی گفتن «یرحمک الله» جایز است؟

جواب: بله برای شخصی که عطسه می کند جایز است بگوید: الحمد لله، اما پاسخ به آن تنها برای شخصی جایز است که در نماز نیست و آن شخص میتواند پاسخ وی را بدهد.- و بگوید: «یرحمک الله».[۱]

رسیدن به نماز جماعت در حالت رکوع امام

مسأله (٥٦) اگر شخصی هنگامی به نماز جماعت برسد که امام در رکوع است اصحاب ما می گویند: اگر این شخص در حالت ایستاده، تکبیر- احرام- را گفته باشد و به رکوع رود و قبل از اینکه امام از رکوع برخیزد در آن حالت استقرار یابد در آن صورت یک رکعت محسوب می‌شود. و این شخص، این رکعت را درک نموده است. بر خلاف حالتی که نتواند در رکوع اطمینان و استقرار یابد و امام از آن برخیزد که در این صورت وی رکعت را درک ننموده و یک رکعت برای وی به شمار نمی‌آید و اگر شک داشته باشد که آیا رکعت را درک نموده است. یا خیر؟ دو وجه وجود دارد مطابق قول أصح، این رکعت برای وی محسوب نمی شود چون اصل عدم آن است - عدم ادراک امام در رکوع- بر این اساس وی

---

۱. سکوت در نماز واجب است و جواب عاطس مستحب است پس چون رعایت واجب موکدتر است. جواب عاطس داده نمی‌شود. آنگونه که متابعت الفاظ اذان و جواب آن برای کسی که در نماز است لازم نیست. امام ابوحنیفه هم جواب عطسه کننده را برای کسی که در نماز است جایز نمی‌دانند. دلیل آن نیز حدیثی که امام مسلم از طریق معاویه بن حکم سلمی ﷺ روایت کرده است که گفت:
ما همراه رسول الله ﷺ نماز می‌گزاردیم، ناگاه مردی از قوم عطسه زد، برایش یرحمک الله گفتم. مردم مرا بچشمان‌شان نشانه گرفتند و گفتم: مادرم بر من گریه کند، چه شده که بسویم نگاه می‌کنید؟آنها دستهای خود را بر رانهای خود زدند، و چون دیدم که آنها من را به خاموشی دعوت می‌کنند، ساکت شدم. چون رسول‌الله ﷺ نماز گزارد که پدر و مادرم فدایش باد، که هیچ معلمی را پیش از او و بعد از وی ندیدم که نیکوتر از وی تعلیم دهد! قسم بخدا که نه مرا سرزنش نمود و نه زد و نه دشنامم داد، فرمود: در این نماز جایی برای سخن مردم نیست، نماز جای تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن است. به روایت امام مسلم، ش ۷۰۱.

باید در رکعت اخیر خود که بعد از تسلیم امام انجام می‌دهد به سجده سهو رود چون وی در حالت فرادی رکعتی را انجام داده است که در زیاده‌ی آن مشکوک است مانند کسی که شک دارد آیا سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت، که در این حالت یک رکعت دیگر را می‌خواند و قبل از تسلیم دو سجده‌ی سهو انجام می‌دهد. در میان علما، غزالی به این مسأله اشاره کرده است و این یک موضوع سودمند و مورد ابتلای جامعه است که بسیاری از مردم نیز از آن غافل هستند پس اشاعه و ترویج آن لازم است. والله أعلم.

مسأله (۵۷) برای شخصی که چهار رکعت نماز سنت قبل از ظهر یا بعد از آن و یا چهار رکعت سنت عصر را می‌خواند. آیا بهتر است چهار رکعت را با یک تسلیم تمام کند و یا اینکه نمازش را در دو سلام به پایان برساند؟

جواب: میتوان با دو تشهد یا یک تشهد سلام داد که افضل دو سلام دادن است. - یعنی در دو نماز دو رکعتی آن را بخواند بهتر است. تا اینکه در یک نماز چهار رکعتی باشد-

خواندن قنوت در نماز فوت شده‌ی صبح

مسأله (۵۸) اگر نماز صبح قضا شود آیا قنوت در آن استحباب دارد؟

فرمود: بله برای وی مستحب است و الله أعلم. (آن را با املای امام نووی نوشتم. ابن عطار.)[1]

حضور قلب و خشوع در نماز صبح

مسأله (۵۹) اگر شخصی در نماز حضور قلب نداشته باشد و در فکر معاصی باشد و در آن تدبر نکند آیا نمازش باطل است یا خیر؟

---

۱. توضیح این عبارت در مسأله‌ی شماره ۲۲ آمده است.

جواب: نمازش صحیح است ولی کراهت دارد. والله أعلم.[۱]

خواندن نماز با کفش

مسأله (٦٠) آیا صحیح است که پیامبر در حالی که- بر پای مبارک خویش- کفش داشته، نماز خوانده است؟ و آیا نماز خواندن در این حالت افضل است یا اینکه بهتر است پا برهنه باشد؟ و آیا صحیح است که پیامبر در نماز کفشش را بیرون آورده و اصحاب هم به تبعیت از وی کفش‌هایشان را درآورده‌اند و سپس پیامبر دلیل عملشان را می‌پرسد و از آنان به خاطر این عمل خرده می‌گیرد؟ برای چه چیزی پیامبرﷺ بر عمل اصحاب خرده گرفت؟

جواب: هر دو حدیث صحیح است و نماز بدون کفش و با پای برهنه فضیلت بیشتر دارد چون پیامبرﷺ بیشتر به این صورت نماز خوانده است واگر گاهی با کفش نماز خوانده است برای بیان جواز بوده است و پیامبر هنگامی در نماز کفش خود را درآورد که جبرئیل به وی خبر داد که در آن ناپاکی است.

دلیل انکار پیامبر بر اصحاب خود این بود که برای نمازگزار انجام کارهایی در نماز بدون نیاز و حاجت کراهت دارد.

---

۱. رشید رضا درباره‌ی این مسأله و نظر فقهای مذاهب چهارگانه در مورد آن، این چنین جسارت نموده و بدون رعایت ادب و سنن اجتهاد، نسبت به فقهای مذاهب و بزرگوارانی چون امام نووی گفته است: «عجیب است که فقهای مذاهب چهارگانه و چه بسا غیر آنان می‌گویند: که نماز بدون حضور قلب موجب سقوط طلب است و ادا با آن حاصل می‌شود، این چه سخن باطلی است، هر آیه‌ای که در آن ذکر نماز است آن را باطل می‌کند، اما این فقها تمامی نصوص کتاب و سنت را به گونه‌ای تحریف کرده‌اند که یهود با این همه تحریف، تورات را اینگونه تحریف نکرده است.» رشید رضا، محمد، تاریخ الاستاذ الامام، صص ۱/۹٤۱- ۹٤۲.

اشاره لال در نماز به بیع و غیر آن

مسأله (٦١) اشاره لال در بیع و نکاح و سایر معاملات اگر قابل فهم باشد همچون کلام انسان ناطق است و با آن بیع و نکاح و سایر عقود صحیح است ولی قول اصح این است که شهادت او مقبول نیست.

اگر وی در نمازش به انجام بیعی و یا غیر آن اشاره کند بدون اختلاف بیع و غیره صحیح است و نمازش هم مطابق قول صحیح باطل نمی‌شود غزالی در کتاب طلاق در «الوسیط» آن را صحیح دانسته است و در فتاوی خود صحت آن را به صورت جزم بیان کرده است البته قاضی حسین نیز با صیغه‌ی جزم نماز چنین شخصی را باطل دانسته است ولی قول صحیح، صحت این نماز است چون آن در حکم کلام حقیقی نیست.

صورت اجرای بیع و نکاح در نماز

مسأله (٦٢) انعقاد بیع و نکاح در نماز قابل تصور است و هر دو نیز در این حالت صحیح است به این صورت که: اگر بیع و نکاحی را در نماز انجام دهد و فراموش کند که در نماز است ولی بعد از فاصله‌ای کم به یاد بیاورد و جاهل به تحریم کلام در نماز باشد و وی کسی است که عذر به جهل در حق وی معتبر باشد و یا انسان لال با اشاراتی قابل فهم باشد و عقد را با اشاره منعقد سازد در این حالت عقد و نمازش توأمان صحیح است آنگونه که ذکر آن- در مورد صحت بیع انسان لالی که اشارات قابل فهم دارد- گذشت.

مسأله (٦٣) آیا خواندن دو رکعت سنت وضو در اوقات مکروه، کراهت دارد؟

جواب: خیر کراهت ندارد.[۱]

مراد از نماز وسطی چیست؟

مسأله (٦٤) مشهور در مذهب امام شافعی ﷺ و معروف از وی و اصحابش این است که نماز وسطی که در قرآن ذکر آن آمده است همان نماز صبح است.[۲] ماوردی صاحب کتاب «الحاوی» می‌فرماید: در مذهب شافعی آن نماز، نماز عصر است به دلیل احادیث صحیحی که در این‌باره آمده است.[۳] و سپس در ادامه گفته: برخی از اصحاب ما در مورد آن به خطا رفته‌اند از امام شافعی در این مورد دو قول نقل شده است.

بنابراین این دو نماز صبح و عصرصحیح‌ترین اقوال ذکر شده درباره‌ی نماز وسطی است. اما نماز عصر به احادیث وارده نزدیک‌تر است.

و باید دانست که موکدترین جماعات بعد از نماز جمعه، نماز صبح و عشاء می‌باشد به دلیل حدیث پیامبر ﷺ که فرمود: (لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الصُّبْحِ وَالْعَتَمَةِ لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا) «اگر مردم بدانند که چه مزدی برای نمازهای عشاء و صبح

---

۱. کراهت خواندن نماز در اوقات مکروه شامل نمازهای که خود دارای اسباب معین هستند نمی‌شود مثلا سنت تحیت مسجد به هنگام دخول در مسجد استحباب دارد و تفاوتی ندارد که زمان آن هنگام غروب خورشید یا طلوع آن و یا قرار گرفتن آن در وسط آسمان باشد. بلکه استحباب آن همچنان باقی است به عبارتی دیگر نهی از خواندن نماز در اوقات کراهت، شامل نمازهایی که اسباب معین دارند نمی‌شود.

۲. یکی از دلایلی که نماز وسطی را نماز صبح دانسته‌اند: احتجاج به این می‌باشد که خداوند فرموده ست: ﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ البقرة/۲۳۸ با توجه به اینکه قنوت تنها در نماز صبح وجود دارد پس نماز وسطی را همان نماز صبح دانسته‌اند که در آن قنوت وجود دارد.

۳. از علی ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ در روز جنگ احزاب فرمود: (شغلونا عن صلاة الوسطى حتى غربت الشمس ملأ الله قبورهم أو بطونهم نارا) «مارا از نماز وسطی، یعنی نماز عصر باز داشتند، تا اینکه خورشید غروب کرد. خداوند خانه‌ها و قبرهایشان را پر از آتش کند.» المسند المستخرج علی صحیح الإمام مسلم، ش ۱٤٠١. مسند احمد، ش١٣٠٦. نسائی، ش۳۵۷.

است، اگر به خزیدن هم باشد بـه آن حاضـر مـی‌شـدند.» بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند. همچنین به دلیل حدیث دیگر از آن حضرت که فرمود: (مَنْ صَلی الْعِشَاءَ فی جَماعةٍ فکأنَّما قام نِصْفَ الليلِ، ومنْ صَلی الصبْحَ فی جماعةٍ فکأنما قامَ الليل كلَّهُ)[۱] «آنکه نماز عشا را با جماعت ادا کند، ثواب قیام نصف شب را دریافته است و آنکه نماز صبح را در جماعت بگذارد، ثواب قیام همه‌ی شب را دریافته است.»

حکم مصافحه بعد از خواندن نماز

مسأله (٦٥) آیا دست دادن بعد از خواندن نماز صبح و عصر فضیلت دارد؟

جواب: دست دادن - مصافحه- به هنگام رسیدن به یکدیگر و ملاقات سنت است اما تخصیص آن به بعد از نماز عصر و صبح از جمله‌ی بدعت‌های مباح است وقول مختار این است که اگر قبل از نماز یکدیگر را ملاقات کرده باشند مصافحه پس از آن بدعت مباح است همانطور که گفته شد. و اما اگر قبلاً یکدیگر را ندیده باشند در این صورت مستحب است چون ابتدای ملاقات و دیدار محسوب می‌شود.[۲]

---

۱. روایت امام مسلم است: عنْ عثمانَ بنِ عفانَ ﷺ قال: سمعتُ رسولَ اللّٰه صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وسَلَّم يقول: (مَنْ صَلَّى العِشَاءَ فی جَمَاعَة، فَكَأَنَّما قامَ نِصْفَ اللَّيل وَمَنْ صَلَّى الصبْح فی جَمَاعَة، فَكَأَنَّمـا صَلَّى اللَّيـل كُلَّهُ) به روایت مسلم. آنکه نماز عشا را با جماعت ادا کند، ثواب قیام نصف شب را دریافته است و آنکه نماز صبح را در جماعت بگذارد، ثواب قیام همه‌ی شب را دریافته است.

۲. در اصل مصافحه به وقت ملاقات مشروع است، رسول اللهﷺ وقتی که اصحابش را می‌دید با آن‌ها مصافحه می‌کرد و صحابهﷺ نیز هنگامی که با هم ملاقات می‌کردند مصافحه می‌نمودند. انس و شعبی گفته‌اند: «كان أَصْحابُ النَّبیﷺ إذا تَلاَقَوْا تَصَافَحُوا، و إذا قَدِمُوا مِنْ سَفَرٍ تَعَانَقُوا» «اصحاب پیامبرﷺ وقتی که همدیگر را ملاقات می‌کردند مصافحه می‌نمودند و هرگاه از سفر برمی‌گشتند یکدیگر را به آغوش می‌کشیدند.» بخاری (٤٤١٨) و مسلم (٢٧٦٩).

پیامبرﷺ در حدیثی فرموده: «مَا من مُسْلِمينَ يلْتَقِيانِ فيتصافحانِ الا تحاتَّتْ عَنهُماً ذُنوبُهُمَا كَمَا يتَحَاتُّ عَنِ الشَّجَرَةِ وَرَقُهَا» احمد (٤ / ٢٨٩، ٣٠٣)، ابوداود (٥٢١٢، ٥٢١١)، ترمذی (٢٧٢٧) ابن ماجه (٣٧٠٣)

←

حکم نماز «الرغائب»

مسأله (٦٦) نماز معروف به نماز «الرغائب» که در اول شب جمعه از ماه رجب خوانده می‌شود سنت و فضیلت است یا اینکه بدعت محسوب می‌شود؟

آن بدعتی قبیح و از جمله شنیع‌ترین منکر منکرات است که خود مشتمل بر منکرات دیگر است و ترک آن واجب است و باید مردم آن را از انجام این عمل بازداشت و بر ولی امر لازم است که فاعلان آن را از انجام این کار منع کند. چون وی در این باره مسئول حال رعیت خویش است. و علما کتاب‌هایی را در مذمت و انکار آن نوشته‌اند و فاعل آن را سفیه دانسته‌اند و کسی فریب کثرت کسانی را نخورد که آن را در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی انجام می‌دهند نه فریب این را بخورد که ذکر آن در کتاب‌هایی چون «قوت القلب»[1] و «إحیاء علوم الدین» و مانند آن آمده است. چرا که این عمل، بدعتی باطل است و از پیامبر ثابت است فرمود: (مَنْ أَحْدثَ فی أَمْرِنَا هَذَا مَا لَیسَ مِنْهُ فهُو رَدٌّ) متفقٌ علیه. «کسیکه در این

«هرگاه دو مسلمان که یکدیگر را می‌بینند و با هم مصافحه می‌کنند، گناهانشان می‌ریزد همان گونه که برگ درختان می‌ریزد.» مصافحه به هنگام ملاقات در مسجد یا در صف نیز مستحب است. اگر دو نفر قبل از نماز با هم مصافحه نکرده باشند، بعد از نماز با هم مصافحه بکنند، تا این که این سنت بزرگ محقق شده، دوستی‌ها تثبیت شود و دشمنی‌ها زدوده شود.

و برخی به این دلیل با مصافحه بعد از نماز مخالفت نموده‌اند چون استمرار بر انجام آن بعد از هر نمازی آن را همچون سنت و عبادتی قرار می‌دهد. ابن عابدین به نقل از امام نووی می‌گوید: «اعْلَمْ أَنَّ الْمُصَافَحَةَ مُسْتَحَبَّةٌ عِنْدَ كُلِّ لِقَاءٍ، وَأَمَّا مَا اعْتَادَهُ النَّاسُ مِنْ الْمُصَافَحَةِ بَعْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ وَالْعَصْرِ، فَلَا أَصْلَ لَهُ فِي الشَّرْعِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ وَلَكِنْ لَا بَأْسَ بِهِ فَإِنَّ أَصْلَ الْمُصَافَحَةِ سُنَّةٌ وَكَوْنُهُمْ حَافَظُوا عَلَيْهَا فِي بَعْضِ الْأَحْوَالِ، وَفَرَّطُوا فِي كَثِيرٍ مِنْ الْأَحْوَالِ أَوْ أَكْثَرِهَا لَا يُخْرِجُ ذَلِكَ الْبَعْضَ عَنْ كَوْنِهِ مِنْ الْمُصَافَحَةِ الَّتِي وَرَدَ الشَّرْعُ بِأَصْلِهَا اهـ » ردّ المحتار علی الدر المختار، ٦/٣٨١.

«مصافحه بعد از هر ملاقاتی مستحب است و اما چیزی را که مردم بدان عادت گرفته‌اند. به این شیوه دست دادن بعد از نماز صبح و عصر اصلی در شریعت در تایید آن وجود ندارد. اما با این وجود چندان اشکالی ندارد. چون اصل مصافحه سنت است و انجام آن در برخی احوال و یا افراط در انجام آن بسیاری از اوقات، آن مقدار از مصافحه مشروع را از اصل مشروعیت خارج نمی‌سازد.»

۱. کتاب قوت القلوب از ابوطالب مکی است که بارها چاپ شده است.

امر (دین ما) چیزی را بیاورد که از آن نیست مردود است.» در روایتی صحیح آمده که: (مَنْ عَمِلَ عمَلاً لَيسَ عَلَيهِ أَمْرُنَا فَهُو رَدٌّ)[۱] «کسیکه عملی انجام دهد که دین ما آن را تأیید نکند، مردود است.» و در صحیح مسلم و غیر آن[۲] آمده است که پیامبر فرمود: (كُلُّ بِدْعَةٍ ضلالَةٌ)[۳]«هر امر نوبنیادی- در امر دین- گمراهی است.» و خداوند به هنگام وقوع اختلاف ما را به سوی کتاب خویش رهنمون ساخته است و می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّـهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ﴾ (نساء: ۵۹)

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنّت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.»

---

۱. رواه المسلم.
۲. در حدیث مشهور عرباض بن سارية آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: (... فَعَلَيكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِينَ، عَضُّوا عَلَيهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِياكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلاَلَةٌ، وَكُلَّ ضَلاَلَةٍ فِي النَّارِ) «شما را به گرفتن راه من و راه خلفای راشدین- که هدایت شده اند- تشویق می کنم، این سفارش را با بن دندان عقل خود بگیرید، و شما را از راههای نو و جدید که برابر با راه من و خلفا نیست برحذر می دارم، زیرا هر نو و جدیدی (در دین) بدعت است، و هر بدعت گمراهی است، و هر گمراهی در آتش جهنم» أبو داود، وترمذِی نیز آن را روایت کرده‌اند و ترمذی فرموده است: حدیث حسن صحیح است.
۳. در صحیح مسلم از طریق جابر بن عبدالله آمده است.

و خداوند ما را به تبعیت از جاهلان امر نکرده است و همچنین به پیروی از اشتباهات کسانی که به خطا رفته‌اند امر ننموده است.[۱]

مسأله (٦٧) اگر مأموم شک کند که آیا وی از نظر مکانی، مقدم از امام قرار گرفته است:

نماز مأموم در این حالت صحیح است و امام شافعی به این مسأله تصریح کرده است وتفاوتی هم ندارد از پشت سر امام به جماعت پیوسته باشد یا از روبروی آنها التحاق نموده باشد.

خواندن نماز شخصی که عاجز از دور کردن نجاسات از خودش است

مسأله (٦٨) شخصی زمین‌گیر شده است و به خاطر مریضی از برخواستن و نشستن برای نماز عاجز است همچنین از دور ساختن نجاسات از خود ناتوان شده است، آیا نماز خواندن بر چنین شخصی لازم است؟

جواب: بله بر وی لازم است نمازش را بخواند در حالت نشسته و با اشاره به رکوع و سجود برود و تا جایی که برایش مقدور است و بر حسب امکان باید نجاسات را از خود پاک کند و اگر از دور کردن برخی از نجاسات عاجز شد باید پس از بهبودی و عافیت یافتن، آن نمازش را اعاده نماید.

---

۱. برخی وجود قول منتسب به عالمی را بهانه و حجت شرعی برای انجام بدعت می‌دانند و دیگر به محض وجود قولی به سنت و اجماع و دیگر دلایل و اقوال توجهی ننموده‌اند اما همانطور که در شرح زندگانی امام نووی و شجاعت وی در امر به معروف و نهی از منکر وی اشاره گردید این فتوا نیز به خوبی نشان از پختگی علمی و عنایت امام نووی به تبعیت از سنت و شیوه‌ی مشروع در عبادات است همچنین حکایت از مبارزه‌ی ایشان با بدعت‌ها و اجتناب از آن دارد در جایی که قائلان آن انسان‌های بزرگ و سرشناسی هستند.

نماز مسافر

مسأله (٦٩) اگر شخصی نیت نماید به مکانی سفر کند که مسافت آن مسافت قصر است.[1] با این قصد که از این مسافت تجاوز نماید. حال آیا این شخص به محض رسیدن به این مکان رخصت وی قطع می‌شود یا اینکه این مکان حکم سایر اماکنی را دارد که در مسیر خود از آن عبور کرده است؟ و آیا در این مورد اماکنی در مذهب شافعی اختلافی واقع شده است و آیا کسی به این مسأله تصریح نموده است؟

جواب: خیر به این دلیل رخصت وی از بین نمی‌رود بلکه حکم آن مکان همچون سایر اماکنی است که در مسیر خود از آن عبور کرده است - یعنی استمرار رخصت در آن مکان‌ها-[2] و این قول در مذهب شافعی صحیح است و فتوا نیز بر مبنای آن بوده است و ظاهر نصوص امام شافعی در بیشتر مواضع بر همین دلالت دارد و برخی همچون قاضی ابوعلی البندنیجی و دیگران به صورت جزم به این مسأله تصریح کرده‌اند. و اطلاق جمهور نیز اقتضای این قول و صحت این عمل

---

۱. مسافت قصر مسافتی است که برای شکسته خواندن نماز شرط است. آنچه که از آیه استنباط می‌شود آنست که در هر سفری خواه طولانی یا کوتاه باشد، نمازهای چهار رکعتی شکسته و جمع می‌شوند (قصر و جمع). و خوردن روزه مباح است، و در سنت نبوی چیزی نیامده است که این مطلق را مقید کرده باشد. اما مطابق اقوال مذهب در فقه شافعی رحمه الله این مسافت چهل و هشت میل هاشمی و دو منزل کاروانی ذکر شده است. یک میل ۱۷٤۸ متر است که مسافت معتبر برای قصر، تقریباً هشتاد کیلومتر است و در کمتر از آن نباید نماز را قصر نمود.

۲. جمهور علماء بر آن هستند که مسافر بمحض جدا شدن از محل اقامت و بیرون رفتن از شهر میتواند نمازهای چهار رکعتی را شکسته بخوانند و یا آنها را جمع نماید و خروج از آبادی و شهر محل اقامت شرط است. ابی المنذر گفته است: من نشنیده‌ام که پیامبر ﷺ در هیچیک از سفرهایش، نماز را شکسته خوانده باشد، مگر بعد از خروج از مدینه. انس گفته است: من نماز ظهر را با پیامبر ﷺ در مدینه چهار رکعتی و در «ذی الحلیفه» دو رکعتی خوانده ام. به روایت همه محدثین.

را دارد و عده‌ای از خراسانیون[1] از جمله بغوی در «التهذیب» و رافعی در مسأله دو قول از امام شافعی، ذکر کرده‌اند که صحیح‌ترین اقوال نزد آنها همان استمرار رخصت است.[2] مانند آنچه که گذشت و مطابق قول دوم رخصت با آن قطع می‌گردد.

---

۱. خراسانیون و عراقیون دو دسته از فقهای شافعیه هستند که در نقل و تخریج مذهب شافعی و استنباط مسائل و تفریع آن بر اصول و قواعد مذهب شافعی شهرت یافته‌اند. رک به: مقدمه ابن العطار.

۲. مطابق مذهب امام مالک و مشهور از مذهب امام شافعی: هرکس قصد اقامت بیش از چهار روز داشته باشد، باید نماز را درست و کامل بخواند و اگر قصد اقامت کمتر از چهار روز را داشته باشد، نماز را شکسته می‌خواند. اما مطابق صحیح‌ترین قول در مذهب شافعی که امام رافعی و شافعی نقل کرده‌اند مدت قصر محدود به چهار روز نمی‌شود بلکه صحیح‌ترین قول همان جواز استمرار قصر در مدت بیشتر از چهار روز است. البته به شرطی که در آن قصد اقامت و وطن گزیدن نباشد. ابوحنیفه رحمه‌الله می‌گوید: اگر کسی قصد اقامت پانزده روز کند نماز را تمام و درست می‌خواند و اگر قصد کمتر از آن کند، نماز را شکسته می‌خواند. و مذهب لیث بن سعد نیز چنین است و آن را از سه نفر از اصحاب پیامبر ﷺ: عمرو ابن عمر و ابن عباس، روایت کرده است. اما امام احمد رحمه‌الله در این باره فرموده است: «این سخن که گفته‌اند: "هرگاه کسی قصد اقامت چهار روز نماید، باید نماز را کامل و درست بخواند، و اگر قصد اقامت مدت کمتر از چهار روز نماید، نمازش را شکسته بخواند. و درباره آن احادیث و روایاتی که در این باره نقل شده، حمل بر این نموده که پیامبر ﷺ و یارانش قصد اقامت قطعی نداشته‌اند بلکه هر روز می‌گفتند: فردا بیرون می‌رویم و سفر را ادامه می‌دهیم". در این سخن جای تامل است و سستی آن برکسی پوشیده نیست، چه پیامبر ﷺ شهر بزرگ و با اهمیت چون مکه را فتح کرده و در آن اقامت نموده تا پایه‌های اسلام را بنیان گذارد و پایه‌های شرک و بت پرستی را فرو ریزد و زمینه کار و رویا رویی با اعراب پیرامون مکه را فراهم سازد. بدیهی است که کار بدین بزرگی محتاج اقامت چندین روزه است و در یک روز و دو روز امکان ندارد. و همچنین اقامتش در تبوک که بانتظار دشمن بوده است. بدیهی است که فاصله بین او و دشمن مسافت چند روزه بوده و طی این مسافت، محتاج چند روز راه است و می‌دانست که در چهار روز موافقت نمی کنند. و همچنین اقامت شش ماهه عبدالله بن عمر در آذربایجان بعلت نزول برف که در این مدت نماز را شکسته می‌خواند. پر واضح است که اینگونه برفها در مدت چهار روز آب نمی شوند تا راه باز شود. و اقامت دو ساله انس در شام که نماز را شکسته می‌خواند و اقامت هفت ماهه اصحاب در «رامهرمز» که نماز را شکسته می‌خواندند نیز چنین است. بدیهی است که اینگو نه محاصره‌ها و جهادها در چهار روز تمام نمی شوند. یاران امام احمد نیز گفته‌اند: اگر کسی بمنظور جهاد با دشمن یا حبس سلطان یا بیماری، اقامت کند، نماز را شکسته می‌خواند، خواه گمان کند که این نیاز او در مدت کوتاه یا مدت طولانی برآورده می‌شود. و این رای درست است. ولی برای آن شرطی قائل شده‌اند که از کتاب (قرآن) و سنت نبوی و اجماع و عمل اصحاب نمیتوان برای آن، دلیلی یافت. » رک به: ترجمه فقه السنة، دکتر محمود ابراهیمی ۲/۱۱۰– ۱۲۰.

دلیل صحیح برای صحت این دیدگاه همان احادیثی است که در صحیحین آمده است که رسول خداﷺ در حجة الوداع در مکه و منی و مزدلفه، نمازش را قصر کرده است و آن مکان‌ها همان جایی بوده که پیامبر صلی الله علیه و السلم قصد آن را کرده و منتهی الیه سفر وی بوده است.[1] والله أعلم.

کوتاه و بلندی لباس و گوشه عمامه

مسأله (۷۰) اگر لباسی یا شلواری به اندازه‌ای بلند باشد که پایین‌تر از قوزک پا قرار بگیرد آیا پوشیدن آن جایز است؟ و همچنین اگر لبه‌ی عمامه و گوشه‌ی آن آویزان شود جایز است؟ و مقدار مستحب آن چقدر است؟ آیا ترک آن - آویزان نکردن گوشه عمامه- بدعت است و کراهت دارد؟

جواب: هر آنچه را که پایین‌تر از قوزک پا قرار گیرد اگر برای کبر و فخر فروشی باشد حرام است شلوار باشد و یا پیراهن و یا عبا و غیر آن، و در غیر این صورت کراهت دارد و سنت در نحوه‌ی قرار دادن گوشه عمامه و آویزان کردن آن، این است که دنباله‌ی آن میان کتفین قرار گیرد و اگر آن را با درازای فاحش رها کند با حالت دراز شدن و پایین‌تر قرار گرفتن شلوار، از قوزک پا تفاوتی نخواهد داشت. و حدیث وارده درباره‌ی کشانیدن منهی عنه از پیامبر ثابت است که فرمود: (الإسْبَالُ فی الإزارِ، والقَمِیصِ، وَالعِمَامة)[2]«رها ساختن در ازار و پیراهن و عمامه است.»

و آویزان نکردن گوشه‌ی عمامه بدعت نیست بلکه فعل و ترک آن یکسان است.

---

۱. این سخن برای پاسخ به سوال و اشاره به این نکته است که برخی در توجیه اینکه چرا در برخی از مواقع پیامبر بیشتر از چهار روز نمازش را قصر کرده است گفته‌اند که پیامبر در این مدت قصد اقامت نداشت و در راه سفر به طائف و یا مکانی دیگر بوده است. در حالی که اینگونه نمی‌باشد.

۲.وعن ابن عمر ﷺ، عن النبی صَلّی اللهُ عَلَیهِ وسَلَّم قال: «الإسْبَالُ فی الإزارِ، والقَمیصِ، وَالعِمَامة، مَنْ جَرَّ شَیئا خُیلاءَ لَم ینظُرِ اللّه إلیهِ یوْمَ القِیامةِ» ابوداوود و نسائی آن را با سند صحیح آورده‌اند.

پوشیدن لباس غیر مسلمانان

مسأله (۷۱) کسی که پوشش غیر مسلمانان را به تن کرده آیا برای دین و نمازش ضررمند است؟ و آیا پیامبر آنچه را که امروزه در اجناد[۱] می‌پوشند از قباء[۲] و غیر آن، که آستین تنگی دارد؛ پوشیده است؟

تشبیه به کفار در لباس و غیر آن منهی عنه است به خاطر احادیث صحیح و مشهور که در این زمینه آمده است. و اجر نماز چنین شخصی به خاطر این عمل نقصان می‌یابد.[۳] و در صحیح بخاری آمده است که پیامبر گاهی اوقات قباء می‌پوشید و همچنین در صحیحین آمده است که پیامبر جبه‌ی شامی بر تن کرده که آستین آن تنگ است. والله أعلم.

مسأله (۷۲) شخصی که قبل از زوال قصد مسافرت دارد چگونه در مسیر راه خود نماز جمعه را بخواند؟

امام نووی ﷺ فرمود: به این صورت که بداند در مسیر راه وی روستایی دیگر واقع است که نزدیک به محل اقامت خویش است. به نحوی که بتواند به آنجا برسد و نماز جمعه را با اهل آن روستا بخواند.[٤]

---

۱. مراد از "الأجناد" پنج شهری است که در منطقه‌ی شام واقع است که عبارتند از: فلسطین وأردن ودمشق وحمص وقنسرین. امام نووی ﷺ می‌فرماید: در تسمیه این شهرها به "الاجناد" اینگونه گفته‌اند و بر آن اتفاق نظر وجود دارد. رک به: شرح نووی بر صحیح مسلم، ۲۰۸/١٤.

۲. قباء لباسی است که بر روی پیراهن می‌پوشند.

۳. یکی از حکمت‌های مخالفت با غیر مسلمانان در پوشش و لباس که در احادیث مختلف به آن اشاره شده است این است که امت اسلامی ارزش‌ها و مشخصات ویژه‌ای داشته باشد که به وسیله‌ی آن از سایر ملت‌ها متمایز گردد، و خود تبعیت شونده باشد نه تبعیت کننده، امام باشد نه مقلد. و حکم کراهت برای کسی است که قصد وی مشابهت نباشد اما اگر قصد تشبیه به کفار باشد انجام این عمل حرام است.

٤. مسافرت در روز جمعه بعد از فجر و قبل از زوال خورشید، اگر شخص بداند که سفرش موجب فوت نماز جمعه می‌شود حرام است مگر اینکه در راه مسافرت خویش، بتواند نماز جمعه را بخواند.

احتمالا منظور سوأل کننده این بوده است که چگونه شخصی هم قبل از زوال به مسافرت رود و هم بتواند نماز جمعه را نیز بخواند چون نماز جمعه بر مسافر واجب نیست و جواب امام نووی که فرمود: در

←

مسأله (۷۳) آیا برای زنان خواندن نماز عید در خانه‌هایشان جایز است؟ درحالی که یکی از آنها و یا مَحرمی و یا پسر بچه‌ایی- که به سن تمییز رسیده- برای آنها امامت نماید؟

جواب: بله مستحب است و تشویق آنها به این کار نیز مستحب است.[۱]

اطاعت از دستور ولی امر

مسأله (٧٤) اگر ولی امر مسلمانان، به سه روز روزه گرفتن برای طلب باران به هنگام حاجت و نیاز امر کند آنگونه که در کتب فقهی به این مسأله اشاره شده است آیا روزه گرفتن در حق کسانی که توانایی دارند و امر امیر به آنها ابلاغ شده است واجب است؟

جواب: بله واجب است و در این شرایط اگر از آن خودداری کنند مرتکب معصیت شده‌اند به این دلیل که خداوند فرموده است:

﴿أَطِيعُوا اللَّـهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾ (نساء: ٥٩)

«از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید.»

روستای نزدیک محل اقامت خویش نماز جمعه را بخواند بیانگر این است که وی هنگامی که به حد ترخص نرسیده باشد. باید نماز جمعه را بخواند که در این صورت نماز جمعه در حق وی واجب است و هم نماز جمعه را خوانده و هم قبل از زوال سفر کرده است. والله أعلم.

۱. مستحب است که زن برای زنان امامت کند: حضرت عایشه رضی الله عنها برای زنان امامت می‌کرد و با آنان در یک صف می‌ایستاد. و ام سلمه نیز چنین می‌کرد. پیامبر ﷺ ورقه را موذن برای زنان قرار داده بود که برایشان اذان می‌گفت و به وی دستور داده بود که در نمازهای فرض، برایشان امامت کند.

احادیثی که درباره امر پیامبر به خروج زنان در نماز عیدین روایت شده است. دلالت بر جواز است. خواه زنان دوشیزه یا غیر دوشیزه، جوان یا پیر یا قاعده باشند. ام عطیه رضی الله عنها فرموده است: «به ما دستور داده شدکه دختران دوشیزه و زنان قاعده را به نمازگاه عیدین بیرون ببریم تا کار نیک و دعوت مسلمانان را مشاهده کنند و زنان قاعده از نمازگاه کناره می‌گرفتند.» این حدیث متفق علیه است.

و امر برای وجوب است و در احادیث صحیحی که آمده است امر به اطاعت از ولی امر شده است. والله أعلم. (این مسئله را با املای امام نووی نوشتم. ابن عطار.)[1]

---

۱. توضیح این عبارت در فتوای شماره ۲۲ مذکور است.

کتاب مساجد[1]

این بخش مبتنی بر چهار باب است.

فضیلت ساختن مسجد

مسأله (۷۵)در صحیحن آمده است که رسول خداﷺ فرمود: (مَنْ بَنی للهِ مَسْجدًا بَنی اللهُ تَعَالَی لَهُ بَیتًا فی الجنَّة.) «کسی که برای خداوند خانه‌ای بنا نهد خداوند برای او در بهشت خانه‌ای بنا می‌نهد.» و در روایتی دیگر: «بیتًا مثله»خداوند برای او در بهشت خانه‌ای مثل آن بنا می‌نهد. که احتمال دارد معنای آن خانه خانه‌ای باشد که در بهشت فضل آن خانه بر سایر خانه‌های دیگر همچون فضل مسجد در دنیا بر سایر خانه‌ها باشد. و احتمال دارد تنها در مسمای خانه یکی باشند اما خانه‌ی بهشت در صفات و فضایل همچون وسعت و غیر آن معلوم است که بر خانه‌ای که انسان ساخته برتری دارد. چون نعمت‌های بهشت به

---

۱. مساجد مقدس ترین اماکن دنیاست به این دلیل شریعت مقدس اسلام آدابی را برای مساجد درنظر گرفته است که دانستن و رعایت کردن آن برای هر مسلمان لازم و ضروری است.

گونه‌ای است که هیچ چشمی آن را ندیده است و هیچ گوشی هم وصف آن را نشنیده است و نه تصور آن به ذهن انسانی خطور کرده است.[۱]

خوردن در مسجد

مسأله (٧٦) آیا خوردن نان یا هندوانه در مسجد جایز است؟ و یا میتوان از خوردن آن منع نمود؟

جواب: خوردن آن جایز است و منعی برای آن وجود ندارد اما شایسته است که برای خوردن چیزی پهن شود تا مسجد از کثیف شدن و ریختن دانه‌های میوه و غیر آن مصون بماند و از افتادن آنها بر روی زمین جلوگیری شود و این جواز برای حالتی است که بوی زننده و تندی - در غذایی که تناول می کنند- وجود نداشته باشد مانند سیر و پیاز و گیاه تره[۲]، که خوردن آنها در مسجد کراهت دارد ولی هندوانه از خود بویی ندارد ولی از خوردن این موارد در مسجد منع می‌شود و هر کس از این -گیاهان بد بو- خورده باشد نیز از آمدن به مسجد منع می‌شود مگر اینکه بوی آن از بین رفته باشد. و این به دلیل حدیث صحیح مشهور است که

---

١. اشاره به این حدیث قدسی است که ابوهریره از پیامبر نقل کرده است: (يقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: "أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ذُخْرًا بَلْهَ مَا أُطْلِعْتُمْ عَلَيْهِ" ثمّ قَرَأَ "فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ")
بخاری / ٤٧٨٠ «نبی اکرمﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان نیکوکارم، نعمت‌هایی فراهم و ذخیره کرده‌ام که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی آنها را نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است. و این نعمت‌ها غیر از آن نعمت‌هایی است که شما از آنها اطلاع دارید.» سپس رسول خداﷺ این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ یعنی هیچ کس نمی داند در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، چه نعمت‌های مسرت بخشی برایش، نهفته است.

٢. الكراث: گیاه تره، گیاهی بد بو از رسته زنبقیات است که در مناطق معتدل کشت می‌شود و مدرّ بول است. رک به: فرهنك ابجدی ١/ ١٩١٣.

در این زمینه از پیامبر نقل شده است.[۱] و تمامی این موارد برای حالتی است که بوی - نامطبوع- آن به مشام برسد اما اگر بوی آن با پختن و یا جوشانیدن از بین رفته باشد، خوردن آن در مسجد اشکالی ندارد و جایز است. والله أعلم.

حکم ساختن مسجد در گورستان

مسأله (۷۷) آیا ساختن مسجد و یا درست کردن محراب در گورستانی که وقف مسلمانان شده است جایز است؟ و در صورتی که مسجد و محرابی در آن ساخته شده باشد آیا تخریب آن لازم است؟

جواب: انجام این کار جایز نیست و تخریب آن واجب است.[۲]

---

۱. (عَنِ ابْنِ عُمَرَ ﷺ أَنَّ النَّبِي صَلّى اللهُ عَلَيهِ وسَلَّم قَال: منْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ يعْنى الثُّومَ فلا يقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا» متفقٌ عليه. وفي روايةٍ لمسلم: «مَسَاجِدَنَا.») «پیامبر ﷺ فرمود: آنکه از این درخت یعنی (سیر) خورد، به مسجد ما نزدیک نگردد. متفق علیه و در روایت مسلم به مساجد ما نزدیک نشود.»
وَعَنْ أَنَسٍ ﷺ قَال: قَالَ النبی صَلّى اللهُ عَلَيهِ وسَلَّم: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ فَلا يقْربنَّا، وَلا يصَلِّينَّ مَعنَا » متفقٌ عليه. پیامبر ﷺ فرمود: آنکه از این درخت بخورد، باید که به ما نزدیک نشده و با ما نماز نگذارد.
وَعَنْ جَابِرٍ ﷺ قَال: قَالَ النَّبی صَلّى اللهُ عَلَيهِ وسَلَّم: «مَنْ أَكَلَ ثُوماً أَوْ بَصَلا، فَلْيعْتَزِلْنَا، أَوْ فَلْيعْتَزِل مَسْجِدَنَا » متفقٌ عليه. وفي رواية لمُسْلِم: مَنْ أَكَلَ الْبَصَل، وَالثُّوم، وَالْكُرَاث، فَلا يقْرَبَنَّ مسْجِدَنَا، فَإِنَّ الْمَلائِكَةَ تَتَأَذَّى مِمَّا يتأذَّى مِنْهُ بَنُو آدمَ »
پیامبر ﷺ فرمود: کسی که پیاز، یا سیر بخورد باید از ما دوری جوید، یا باید از مسجد ما دوری جوید. و در روایتی از مسلم آمده که کسی که پیاز و سیر و کراث (ترکاری معروفیست) بخورد، باید به مسجد ما نزدیک نشود، زیرا فرشتگان اذیت می‌شوند از آنچه که فرزند آدم اذیت می‌شود.

۲. دلیل آن نیز روایت ابن عمر ﷺ است که از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که فرمود: (اجْعَلُوا مِنْ صَلاَتِكُمْ فِي بُيوتِكُمْ. وَلاَ تَتَّخِذُوهَا قُبُوراً.) «بخشی از نمازها را در منزل بخوانید و خانه‌هایتان را به قبرستان تبدیل نکنید.» [متفق علیه] این حدیث دلیل بر این است که مقبره و گورستان محل خواندن نماز نیست. خطابی از فقهای شافعیه خواندن نماز در جزء طاهر گورستان را جایز می‌داند اما امام نووی به طور مطلق آن را نادرست دانسته است.

آلوده کردن آب مسجد

مسأله (۷۸) مسجدی که در زیر آن قنات آبی روان است. آب آن به جاهای مختلفی جریان دارد. و در آن قنات جایی برای ریختن زباله وجود دارد و مشخص نیست که قنات قبل از مسجد یا بعد از ساختن مسجد بوده است. اما ظاهرا قبل از مسجد زده شده است آیا متولی مسجد میتواند مردم را از ریختن زباله در قنات منع کند؟

جواب: خیر متولی مسجد نمیتواند مسیر قنات را تغییر دهد و هم از ریختن زباله به درون قنات بر وجه مذکور ممانعت نماید و صاحبان قنات نیز مجبور به آوردن بینه و اثبات آن نمی شوند- که آنها قنات را قبل از بنای مسجد زده اند- بلکه استمرار انتفاع از قنات جایز است، مگر اینکه ثابت شود که هدف از ساختن آن عداوت و ایجاد ضرر بوده است والله أعلم.

کتاب سلام و غیر آن

در این بخش ده مسأله آمده است.

حکم برخاستن برای یکدیگر

مسأله (۷۹) رسم برخاستن مردم برای یکدیگر آنگونه که به عادت تبدیل شده است آیا جایز است یا انجام آن حرام است و یا اینکه این عمل کراهت دارد؟ و آیا در منع یا جواز آن نقلی آمده است؟

جواب: برخاستن برای اهل فضل، بزرگان و کسانی که حقی- بر گردن ما- دارند فضیلت محسوب می‌شود، و در این باره آثار سلف و اقوال علما را ذکر کرده‌ام همراه با جواب مسائلی که در ظاهر با جواز این عمل در تعارض است و در یک جزء مشهور به بیان آن پرداخته‌ام. اما آنچه که قول مختار است و بر مبنای آن عمل می‌کنیم و مشهور اقوال سلف و افعال آنان است؛ جواز برخواستن و استحباب آن بر وجه مذکور است.

خم شدن به هنگام سلام کردن

مسأله (۸۰) حکم خم شدن و انحناء به هنگام سلام کردن که برخی از مردم انجام می‌دهند آنگونه که امروز به عرف تبدیل شده است چیست؟ آیا در این باره چیزی از پیامبر ﷺ و یا از اصحاب ایشان نقل شده است؟

این عمل کراهت شدید دارد و از انس رضی الله عنه روایت شده است مردی به پیامبر عرض کرد ای رسول خداﷺ، یکی از ما با برادرش ملاقات می‌کند و در این هنگام برای وی خم می‌شود پیامبر فرمود: خیر - یعنی این عمل صحیح نیست- آن مرد عرض کرد: آیا وی را در آغوش بگیرد و وی را ببوسد؟ پیامبر فرمود: خیر، آن شخص گفت: دست وی را بگیرد و با وی دست دهد؟ پیامبر فرمود: بله. ترمذی آن را روایت کرده است و گفته حدیث حسن است.

این حدیث دلالت صریح در نهی از این عمل دارد و معارضی هم برای آن ذکر نشده است در نتیجه بهانه‌ای برای مخالفت با آن وجود ندارد و نباید فریب کثرت کسانی را خورد از اهل فقه و اهل فضل که با مضمون حدیث مخالفت کرده‌اند.[1] چرا که تبعیت تنها از رسول خداﷺ است. خداوند فرموده است:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر: ۷)

«و آنچه که پیغمبر به شما بدهد آن را بگیرید و از آنچه که شما را از آن باز می‌دارد باز آیید.»

و فرموده است:

---

۱. عن الفضيل بن عياض رحمه الله: اتبع طريق الهدى ولا يضرك قلةُ السالكين، وإياك وطريقَ الضلالةِ ولا تغتر بكثرة الهالكين. از فضیل‌بن عیاض رحمه الله: «در راه هدایت قدم بردار و از کمی پیروان آن بیمناک نباش و از راه گمراهی بر حذر باش و کثرت هلاک‌شدگان در آن تو را فریب ندهد.»

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور: ٦٣)

«(ای مؤمنان!) دعوت پیغمبر را در میان خویش (برای اجتماع و شرکت در کارهای مهمّ) همسان دعوت برخی از برخی از خود بشمار نیاورید (چرا که فرمانش فرمان خدا و دعوتش دعوت پروردگار است). خداوند آگاه از کسانی است که در میان شما خویشتن را می‌دزدند و پشت سر دیگران خود را پنهان می‌دارند (تا پیغمبر آنان را نبیند و از انصراف و گریز ایشان نپرسد و کاری بدانان حوالت نکند). آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و مصائب دنیوی، و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی)»[۱]

سلام کردن با اشاره سر

مسأله (۸۱) آیا خم شدن با سر در سلام کردن و سلام با اشاره دست و غیر آن جایز است؟

جواب: خم شدن با سر، مکروه است و سلام با اشاره‌ی دست بدون گفتن کلامی برای کسی که توانایی حرف زدن دارد کراهت دارد اما برای شخص لال

۱. بجیرمی می‌فرماید: «أَنَّ الِانْحِنَاءَ لِمَخْلُوقٍ كَمَا يفْعَلُ عِنْدَ مُلَاقَاةِ الْعُظَمَاءِ حَرَامٌ عِنْدَ الْإِطْلَاقِ أَوْ قَصْدِ تَعْظِيمِهِمْ لَا كَتَعْظِيمِ اللَّهِ وَكُفْرٌ إِنْ قَصَدَ تَعْظِيمَهُمْ كَتَعْظِيمِ اللَّهِ تَعَالَى.» خم شدن برای مخلوق مانند چیزی که برخی به هنگام ملاقت با بزرگان انجام می‌دهند به طور کلی حرام است و اگر قصد تعظیم آن باشد نه اینکه مانند خداوند تعظیم شود باز حرام است و اگر قصد تعظیم در آن وجود داشته باشد آنگونه که برای خداوند قصد تعظیم وجود دارد این عمل کفر خواهد بود. حاشية البجيرمی علی الخطيب ۱۲/ ٤١٤.

مستحب است و اگر شخصی که به وی سلام می‌دهد در فاصله‌ای دورتر از وی قرار گرفته باشد میتواند در سلام کردن میان اشاره و لفظ را جمع نماید.

احکام مربوط به سلام دادن با ذمی و غیر آن

مسأله (۸۲) حکم ابتدا سلام کردن به ذمی و برخواستن برای وی و جواب دادن عطسه و دعا کردن برای وی و خواندن نماز بر وی هنگامی که فوت نماید و زیارت قبر وی چیست؟ آیا این اعمال در حق آنان جایز است؟

جواب: جایز نیست ابتدا بر وی سلام کند و برخواستن هم برای وی مکروه است اما دعا کردن برای وی به اینکه هدایت یابد مستحب است و جواب عطسه‌ی وی هم مستحب است به اینکه بگوید: خداوند شما را هدایت نماید «یهدیکم الله» آنگونه که در احادیث به آن اشاره شده است. و تغسیل وی هنگام فوت کردن، جایز است و همچینن زیارت قبر وی نیز جایز است اما خواندن نماز بر آنها و دعا کردن به مغفرت برای آنها جایز نیست.

بوسیدن دست دیگران

مسأله (۸۳) بوسیدن دست دیگران چه حکمی دارد؟

جواب: بوسیدن دست انسانهای صالح و صاحب فضل و علم مستحب است. ولی در حق غیر آنان کراهت دارد. بوسیدن دست نوجوان زیبا رو، در هر حالتی جایز نیست.

سجده بردن پیش مشایخ

مسأله (۸٤) سجده‌ای که برخی از مردم پیش مشایخ و غیر آنان انجام می‌دهند حکم آن چیست؟

جواب: حرام است و تحریم آن شدید است.[۱]

عطسه کردن به هنگام حرف زدن

مسأله (۸۵) برخی از مردم وقتیکه فردی در هنگام صحبت کردن، عطسه می‌کند. می‌گویند: این نشانه راستی حرف اوست. آیا این اعتقاد اصل و مبنایی در شریعت دارد؟

جواب: بله این اعتقاد اصول و مبنای محکم دارد. ابویعلی موصلی با اسناد جید از ابوهریره روایت نموده است که پیامبر فرمود: (مَنْ حَدَّثَ حَدِيثًا فَعَطَسَ عِنْدَهُ فَهُوَ حَقٌّ)[۲] «هر کس که سخنی بگوید و در اثنای آن عطسه کند سخنش حق است.» تمامی رجال آن ثقه و مورد اعتماداند جز بقية ابن الوليد. و بیشتر ائمه و حافظان حدیث به حدیث وی که از اهل شام نقل کرده باشد احتجاج جسته‌اند و وی نیز این حدیث را از معاوية بن يحيى الشامي روایت کرده است.[۳]

---

۱. پیامبرﷺ سجده بردن برای خویش را جایز ندانسته است پس به طریق اولی برای احدی پس از آن حضرت جایز نیست. عبدالله بن ابی اوفی روایت می‌کند: هنگامی که معاذ ابن جبل از یمن بازگشت برای پیامبر سجده کرد و پیامبرﷺ فرمود: این چه کاری است که انجام می‌دهی. معاذ در جواب گفت: به شام رفتم دیدم که آنها برای اسقف و بزرگان خویش سجده می‌برند. با خودم گفتم که من نیز آن را برای تو انجام دهم. رسول خداﷺ فرمود: «این کار را انجام ندهید من اگر کسی را امر می‌کردم که برای غیر خدا سجده کند به زنان امر می‌نمودم که برای همسران خویش سجده کنند...» ابن حبان این حدیث را در صحیح خود و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود آورده است. سنن ابن ماجه ۱۸۵۳. امام آلبانی این حدیث حسن صحیح دانسته است. رک به: صحيح الترغيب والترهيب: ۱۹۳۹ , الإرواء تحت حديث: ۱۹۹۸. قال الشيخ شعيب الأرناؤوط: حديث جيد.

۲. أبي يعلى في مسنده ج۱۱/ص۲۳۵ ح۶۳۵۲

۳. امام ابوحاتم دربارهٔ این حدیث می‌گوید: «این حدیث کذب است.» العلل، ابن ابی‌حاتم (۲/۲۴۲) همچنین ابن قیم آن را رد نموده است. المنار المنيف ص۵۱– آلبانی آن را موضوع دانسته است. ضعيف الجامع الصغير شمارهٔ ۵۵۵. شوکانی نیز در «الفوائد المجموعة» آن را باطل دانسته است. ابن جوزی می‌گوید: «این حدیث باطل است.» همچنین بوصیدی آن را ضعیف دانسته است.

کتاب جنائز

در این بخش دوازده مسأله آمده است.

مشروعیت تلقین میت

مسأله (٨٦) تلقین میت قبل از افتادن به نزع جان، به گفتن لا اله الا الله سنت است به دلیل حدیثی که در صحیح مسلم آمده است که پیامبر فرمود: (لَقنُوا مَوْتَاكُمْ لاَ إِلهَ إِلا اللَّهُ)[1] «گفتن لا إِلهَ إِلاَّ اللَّه را به افراد در شرف مرگ‌تان تلقین کنید.» و جماعتی از اصحاب ما- شافعیة- گفتن محمد رسول الله را نیز مستحب می‌دانند- و جمهور را ذکر نکرد- اصحاب ما می‌گویند: در حالت تلقین نباید اصرار کرد و به وی گفته نمی شود که تکرار کن: لا اله الا الله، بهِ خاطر اینکه مبادا ناراحت باشد و از گفتن آن امتناع ورزد بلکه لا اله الا الله بر وی خوانده می‌شود و اگر یکبار آن را تلفظ نمود دیگر از وی تکرار کردن آن را نباید

---

١. عن أَبی سعید الخُدْرِی ﷺ قال: قال رسُولُ اللَّه صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وسَلَّم: «لَقِّنُوا موْتَاکُمْ لا إِله إلاَّ اللَّهُ» رواه مسلم.

درخواست نمود، مگر اینکه بعد از آن خود سخن دیگری بگوید، و مستحب است کسی که وی را تلقین می‌کند از غیر وارثان او باشد، شخصی باشد که در مورد وی این گمان نرود که وی به مردن او خوشحال است بلکه باید از جمله کسانی باشد که‌وی را به نیکی و احسان می‌شناسند. و تلقینی که در شام بعد از دفن میت صورت می‌گیرد مطابق قول مختار مستحب است. و در میان اصحاب ما از جمله کسانی که این اعتقاد را دارند، قاضی حسین و ابوسعید المتولی و شیخ ابوالفتح نصر المقدسی و ابوالقاسم رافعی و غیر آنان می‌باشند. قاضی حسن نقل می‌کند: گفته‌اند: مستحب است شخصی که تلقین می‌کند در کنار سر میت بشیند و بگوید:

(یا فلانُ ابنَ فلانٍ، أو: یا عبدَ اللهِ ابنَ أمةِ الله أُذکر العهدَ الذی خرجت علیه من دار الدنیا، وهی شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شریك له، وأن محمدًا عبده ورسوله، وأن الجنة حق، والنار حق، وأن البعث حق، وأن الساعة آتیة لا ریب فیها، وأن الله یبعث مَن فی القبور، وأنك رضیت بالله تعالی ربًا، وبالإسلام دینًا، وبمحمدﷺ نبیا، وبالقرآن إمامًا، وبالکعبة قِبلةً، وبالمؤمنین إخوانًا، ربی الله الذی لا إله إلا هو، علیه توکلت وهو رب العرش العظیم)

«ای فلان پسر فلانی، یا ای عبد خداوند فرزند عبد خدا، عهدی را که در دنیار بر آن بودی به بیاد بیاور: شهادت توحید و اینکه هیچ معبود به حقی، جز خداوند وجود ندارد تنهاست و شریکی برای او نیست و محمد عبد و فرستاده‌ی اوست و بهشت حق است و جهنم حق است و روز قیامت بدون شک در راه است. و خداوند کسانی که در قبرهایشان هستند دوباره زنده می‌کند و تو به الله به عنوان پرودگار خویش راضی بوده‌ای، و اسلام را به عنوان دین خویش و محمدﷺ را به عنوان پیامبر خویش، قبول کرده‌ای، قرآن را امام خود، کعبه را قبله‌ی خویش و

مؤمنان را برادر خویش دانسته‌ایی، پروردگار من همان معبودی است که جز وی معبود برحق دیگری نیست و او پروردگار عرش عظیم است.»

و از جمله احادیث در مورد این شیوه‌ی تلقین، حدیث سعید بن عبدالله الاودی است که فرمود: در خدمت ابا امامة بودم، و وی در حال احتضار بود گفت: «اگر وفات نمودم، مرا آنگونه که پیامبر در این باره فرموده است، دفن کنید آنگونه که فرمود:

(إذا مات أحدٌ من إخوانكم فسويتُم الترابَ على قبره، فليقم أحدُكم على رأس قبره ثم ليقل: يا فلانُ ابنَ فلانةٍ فإنه يسمعه ولا يجيبه ثم ليقل: يا فلانُ ابنَ فلانةٍ فإنه يستوى قاعدًا، ثم يقول: يا فلانُ ابنَ فلانةٍ فيقول: أَرْشِدْنَا رحمك الله، ولكن لا تَشعرون، فليقل: اذكر ما خرجْتَ عليه من الدنيا: شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمدًا عبدهُ ورسوله صلى الله عليه وآله وسلم، وأنك رضيت بالله ربًا، وبالإسلام دينًا، وبمحمد صلى الله عليه وآله وسلم نبيا، وبالقرآن إمامًا: فإنَّ منكرًا ونكيرًا يأخذ كل واحد منهما بيد صاحبه ويقول: انطلق بنا ما نقعد[1] عند من لُقِّنَ حُجَّتُهُ؟ فيكون الله عز وجل حجَّهما دونَه فقالوا: يا رسول الله فإن لم يعرف أمه؟ قال: فلْينسبْه إلى أمه حواءَ يا فلانَ ابن حواءَ)[2]

«هرگاه یکی از برادرانتان وفات یافت و قبر وی را هم سطح زمین ساختید یکی از شما بگوید: ای فلان فرزند فلانی، وی می‌شنود ولی نمیتواند پاسخ بدهد، دوباره بگوید: ای فلان فرزند فلانی، با شنیدن آن - میت- در جای خود می‌نشیند، سپس بگوید: ای فلان فرزند فلان، در این هنگام -میت- می‌گوید: ما را راهنمایی کن خدا به تو خیر و برکت دهد، ولی شما - آنچه را که وی می‌گوید- نمی‌شنوید.

---

۱. «ما نفعل» هم آمده است

۲. حدیث ضعیف است- طبرانی ۷۹۷۹- آلبانی، الارواء: ۲۰۳/۳.

پس به وی بگوید: عهدی را که در دنیا بر آن بوده‌ای به یاد بیاور، گواهی اینکه هیچ معبود به حقی وجود ندارد جز ذات خداوند متعال، و اینکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنده و فرستاده‌ی اوست، و اینکه تو به الله به عنوان معبود و به اسلام به عنوان دین خویش و به پیامبر به عنوان پیامبر خویش وبه قرآن به عنوان امام خویش اذعان نموده‌ای و گواهی داده‌ایی. در این هنگام هر یک از ملائک نکیر و منکر دست آن شخص را می‌گیرند و می‌گویند با ما بیااز اینجا برویم نمیتوانیم کاری انجام دهیم- اینجا نمی‌نشینیم- هنگامی که حجت و دلایلش را به او تلقین می‌کنند در این هنگام خداوند به جای این شخص مرده، پاسخ آنها را خواهد داد. مردی گفت ای رسول خداﷺ اگر مادر آن شخص را نشناختیم- چگونه وی را صدا کنیم- پیامبر فرمود: نسب وی را به مادرش، حواء نسبت دهید ای فلان فرزند حواء.»

طبرانی در معجم خود این حدیث را روایت کرده است و حدیث ضعیف است اما نقل آن برای انس گرفتن- به جهت استئناس- جایز است. وعلمای حدیث و غیر آنان متفق القول هستند که در احادیث مربوط به باب فضایل و ترغیب و تهدید مسامحه روا داشته می‌شود و این قول را با شواهد آن از دیگر احادیث در شرح مهذب بیان کرده‌ام. و هنوز هم اهل شام تا کنون بر این منوال عمل می‌کنند و این تلقین درباره‌ی میت مکلف بود اما مرده‌ای که هنوز به سن تکلیف نرسیده است تلقین نمی‌شود.

تکفین به وسیله‌ی پارچه ابریشم حرام است

مسأله (۸۷) تکفین مردان در لباس حریر حرام است ولی تکفین زنان در آن حرام نیست هر چند کراهت دارد. اصحاب ما می‌گویند: تکفین هر شخصی به آنچه که در حال حیات برای وی پوشیدن آن جایز باشد، درست است. و غیر از آن جایز نیست. و کسی که خنثی است مانند مرد است. - در تکفین- . و مطابق

قول اصح برای کودک لباس حریر و زینت آلات جایز است. و در مقابل گفته شده است که بر ولی تکفین کودک از این موارد حرام است. و نیز گفته شده پوشیدن و بر تن کردن این موارد تنها برای کودکی که به سن تمییز رسیده است حرام است نه غیر وی. (یعنی بر این اساس برای صبی غیر ممیز جایز دانسته‌اند)

اگر مأموم در نماز جلوتر از امام واقع شود

مسأله (۸۸) در نماز میت، اگر مأموم جلوتر از امام و میت واقع شود، و یا فقط مقدم از امام باشد، نه میت، آیا در این حالت نمازش صحیح است؟ و آیا در این مورد در مذهب شافعی اختلاف وجود دارد؟و آیا نماز میت برای کسی که کفش به پا دارد و آن کفش به نجاست آلوده شده است جایز است؟

جواب: در مذهب شافعی کسی که کفش نجس به پا دارد نمازش صحیح نیست. اما کسی که جلوتر از امام نماز می‌خواند هر چند جلوتر از میت هم واقع نشده باشد نمازش باطل است و این بر مبنای قول صحیح در مذهب شافعی است و جمهور اصحاب شافعیة همین مطلب را گفته‌اند. والله أعلم.

اعاده‌ی نماز میت

مسأله (۸۹) اگر کسی به انفراد و یا در جماعت نماز میت را خوانده باشد و سپس بخواهد در نماز جماعت دیگری، آن را اعاده نماید:

در مورد آن سه وجه در مذهب وجود دارد قول اصح آن است که این عمل خلاف «أَوْلی» است[۱]. ولی مکروه نیست. و بر مبنای قول دوم کراهت دارد و بر اساس قول سوم نیز مستحب است.

---

۱. برخی واژه خلاف أَوْلی را به معنای مکروه و جزئی از آن دانسته‌اند در حالی که خلاف اولی قسیم مکروه است. اگر نهی صیغه مخصوص نداشته باشد علمای اصول آن را خلاف اولی نامیده‌اند. و اگر نهی دارای صیغه مخصوص باشد آن را مکروه دانسته‌اند.

←

فوت زن حامله بر اثر حاملگی

مسأله (۹۰) اگر زن حامله بمیرد- فوت به دلیل حاملگی باشد- آیا شهید محسوب می‌شود؟

جواب: اگر بعد از شکل‌گیری جنین باشد شهید است البته از نظر ثواب در روز قیامت، هر چند که غسل داده می‌شود و بر وی نیز نماز می‌خوانند مانند کسانی است که بر اثر غرق‌شدگی در دریا مرده‌اند و یا در زیر آوار مدفون شده‌اند و یا بر اثر درد شکم و یا بیماری طاعون جان داده‌اند. و یا مانند کسانی که برای دفاع از مال و مانند آن -دفاع از عرض و ناموس و جان خود- کشته شده‌اند تمامی اینها از نظر ثواب در روز قیامت شهید محسوب می‌شوند اما علی رغم آن، غسل داده می‌شوند و بر آنها نیز نماز خوانده می‌شود.

حدیث قیراط برای تشیع جنازه میت

مسأله (۹۱) اگر شخصی در نماز میت شرکت کند و در آن حضور یابد آنگونه که در احادیث صحیحین آمده است برای وی یک قیراط اجر خواهد بود و اگر بعد از خواندن نماز میت آن را مشایعت کند تا اینکه دفن گردد برای وی یک قیراط دیگر اجر نوشته می‌شود. و گفته نمی‌شود که برای انجام تمامی آن، سه قیراط اجر به وی تعلق می‌گیرد. در مورد تعلق قیراط سوم، در مذهب سه وجه نقل شده است؛ آنگونه که سرخسی و دیگران از اصحاب ما آن را نقل کرده‌اند:

عمل مکروه مانند ترک نماز تحیت مسجد، چون نهی از آن در صیغه مخصوص "إذا دخل أحدكم المسجد فلا يجلس حتى يصلي ركعتين" آمده است. ولی ترک سنت ظهر یا عصر خلاف اولی است به خاطر امر کلی که به انجام عبادات وجود دارد و به صورت عموم از ترک آن نهی شده است. خلاف اولی است. و در درجه‌ایی پایین‌تر از کراهت قرار می‌گیرد. رک: الأشباه والنظائر ـ تاج الدين السبكي، ۲/ ۸۰.

اصح آن نزد صاحب «الحاوی» و اهل تحقیق این است که تنها با پایان یافتن دفن وی حاصل می‌شود.

مطابق وجه دوم: با پایین بردن میت در قبر و گذاشتن سنگ لحد بر وی حاصل می‌شود اگر چه هنوز بر روی آن خاک نریخته باشند. این قول قفال و ماوردی و قول مختار نزد امام الحرمین است.

مطابق وجه سوم: هنگامی که میت در لحد قرار داده می‌شود قبل از اینکه بر روی آن سنگ قرار داده شود.

و برای قول قفال و قول سوم به حدیث صحیح مسلم استناد می‌شود که پیامبر فرمود: («مَنْ صَلی عَلَی جَنَازَةٍ فَلَهُ قیراطٌ، وَمَنِ اتَّبَعَهَا حتی تُوضَعَ فی القبر فَلَه قِیرَاطانِ»[۱] وفی روایة: «حتی توضعَ فی اللَّحد.») «کسی که بر میت نماز بخواند یك قیراط به او احسان می‌رسد و اگر به دنبالِ آن (برای تشییعش) هم برود، تا اینکه وی را در قبر قرار می‌دهند دو «قیراط» (پاداش) می‌گیرد» و در روایتی دیگر رسول خداﷺ فرمود: «تا اینکه وی را لحد قرار می‌دهند.»

و برای وجه اول - تعلق اجر تنها با پایان یافتن دفن- به حدیث بخاری و مسلم استناد می‌شود که پیامبر فرمود: («وَمَنْ تَبِعَهَا حَتی یفْرَغَ مِنْ دَفْنها فلهُ قِیراطَانِ» وفی روایة مسلم: «حَتی یفْرَغَ منهَا.») «و اگر به دنبال آن (پس از خواندن نماز) هم برود، تا اینکه از دفن وی فارغ شوند برای وی دو قیراط اجر خواهد بود. در روایتی دیگر آمده است: «تا اینکه از آن فارغ شوند» و کار آن اتمام یابد. و روایت: «حتی توضع فی القبر، أو فی اللحد» به گذاشتن میت در قبر و حصول فراغت از دفن او تأویل می‌شود و اشاره‌ای به این مطلب است که برای تشییع کننده‌ی میت جایز

---

۱. صحیح مسلم: ۲۲۳۵- ۲۲۳۷- ۲۲۳۹ سنن ترمذی: ۱۰۴۰؛ سنن نسائی: ۱۹۹٤؛ سنن ابن ماجه: ۱۵۳۹-۱۵٤۰-۱۵٤۱.

نیست قبل از گذاشتن میت در قبر بازگردد. و قول صحیح و مختار این است که این اجر جز با اتمام دفن و ریختن خاک بر میت، حاصل نمی‌شود.

نتیجه: انصراف و بازگشتن از تدفین میت چهار مرحله دارد:

نخست بعد از نماز بازگردد.

دوم: بعد از نهادن میت در قبر و پوشاندنش با سنگ و قبل از ریختن خاک بر وی بازگردد.

سوم: بعد از اتمام دفن و ریختن خاک بازگردد.

چهارم: در آنجا بماند و برای میت دعا کند و از خداوند برای وی طلب آمرزش و ثبات در جواب مسألت نماید.

حالت چهارم کامل‌ترین احوال است و با حالت سوم دو قیراط اجر حاصل می‌شود و مطابق صحیح‌ترین قول در حالت دوم این دو قیراط اجر حاصل نمی‌شود و با حالت اول بدون اختلاف یک قیراط اجر حاصل می‌شود. و الله أعلم.

تدفین ذمی که جنین مسلمان در شکم دارد

مسأله (۹۲) زن ذمی که جنین مسلمانی را در شکم خود دارد، اگر در این حالت بمیرد در کجا باید دفن گردد؟ و آیا در مورد این مسأله اختلافی وجود دارد؟

جواب: صحیح‌ترین قول آن است که وی باید در مکانی بین قبرستان مسلمانان و کفار دفن گردد و گفته شده در گوشه‌ایی از قبرستان مسلمانان دفن می‌گردد و نیز گفته‌اند: کار تلقین و تدفین وی را به اهل دین خود واگذار می‌کنند تا وی را در قبرستان‌هایشان دفن نمایند. اما هر جا که دفن شود پشت وی باید به قبله باشد چون همواره روی جنین و صورت وی به سوی پشت مادرش قرار می‌گیرد.

آیا نبش قبر جایز است؟

مسأله (۹۳) اگر همراه میت چیزی غیر از کفن وجود داشته باشد مانند کالای زینتی و جواهرآلات و مانند آن، آیا برای بدست آوردن آن می‌توان قبر وی را نبش کرد؟ و آیا دست سارقی که از قبر دزدی می‌کند قطع می‌شود؟

جواب: بله می‌توان برای بدست آوردن آن قبر را نبش کرد. دست سارق قبر نیز قطع نمی‌گردد مگر اینکه قبر در خانه‌ایی محروز و محصور باشد و در حرز قرار گرفته باشد.[۱]

گریه و زاری بر میت

مسأله (۹٤) آیا صحیح است که پیامبر فرموده است: (إِنَّ الْمَيتَ يعَـذَّبُ بِبُكَـاءِ أَهْلِهِ عَلَيهِ) یا (ببکاء الحی علیه) «میت بخاطر آه و ناله اطرفیانش، عذاب داده می‌شود»؟ و معنای آن چیست؟

جواب: بله حدیث صحیح است و معنای درست آن برای حالتی است که شخص به ترک آن وصیت نکرده باشد.[۲]

---

۱. برای تحقق سرقت سه شرط لازم است: سرقت سه چیز را در بر می‌گیرد:
۱. مال دزدیده شده از آن خود دزد نباشد بلکه ملک غیر باشد.
۲. آن را مخفیانه و پنهانی ربوده باشد.
۳. مال دزدیده شده در، «حرز» و جای امنی باشد.
بنابراین، اگر مال دزدی ملک غیر نباشد و یا آن را بصورت آشکارا برده باشند و یا مال درحرز نبوده باشد، این نوع سرقت سرقتی نیست که موجب بریدن دست باشد.

۲. البته امام نووی در ریاض الصالحین فرموده است که این عذاب و شکنجه برای کسی است که خود بدان وصیت کرده باشد: «وَأَمَّا البُكَاءُ فَجَاءتْ أَحَادِيثُ بِالنَّهْي عَنْه، وَأَنَّ الميت يعَذَّبُ بِبُكَاءِ أهْلِه، وَهِي مُتَأَوَّلَةٌ ومَحْمُولَةٌ عَلَى مَنْ أوْصَى بِه، وَالنَّهي إنَّمَا هُوَ عَنِ البُكَاءِ الَّذِي فِيهِ نَدْب، أوْ نِيَاحَةٌ.» و در مورد احادیثی که از گریستن منع نموده است و اینکه مرده به گریه خانواده‌اش شکنجه می‌شود، این نوع احادیث تأویل گردیده و حمل بر آن شده که شخص بدان وصیت نماید. و نهی هم از گریه ایست که در آن نوحه و زاری باشد...»

←

رسیدن ثواب برخی حسنات به میت

مسأله (۹۵) آیا ثواب دعا خواندن و قرائت قرآن و صدقه دادن در حق میت، به وی می‌رسد؟

جواب: بله، ثواب دعا خواندن و صدقه دادن برای میت، به اجماع به وی می‌رسد و در رسیدن ثواب قرائت قرآن اختلاف وجود دارد امام احمد و برخی از اصحاب شافعیة معتقدند ثواب قرائت قرآن به میت می‌رسد اما امام شافعی و بیشتر- علما-، بر این رأی هستند که ثواب قرائت قرآن به میت نمی‌رسد.[1]

چون به اجماع علما، گریه بر مرده اگر همراه با شیون و زاری و داد و هوار نباشد جایز است. در حدیث صحیح آمده است که پیامبرﷺ گفت: «إن الله لا یعذب بدمع العین ولا بحزن القلب، ولکن یعذب بهذا أو یرحم وأشار إلی لسانه.» «خداوند کسی را بخاطر اشك چشم و اندوه قلب نمی آزارد و عذاب نمی‌دهد، بلکه عذاب یا رحمت بزبان مربوط می‌گردد یعنی زبان است که باعث عذاب یا رحمت الهی می‌شود.» پیامبرﷺ خود بهنگام مرگ پسرش ابراهیم گریه نمود و فرمود: «إن العین تدمع، والقلب یحزن. ولا نقول إلا ما یرضی ربنا، وإنا بفراقك یا إبراهیم لمحزونون» «بیگمان چشم اشك می‌ریزد و دل اندوهگین می‌شود وما چیزی را نمی‌گوئیم مگراینکه خدای ما را راضی کند. بیگمان ما ای ابراهیم از فراق تو اندوهگین می‌باشیم.» و پیامبرﷺ بهنگام مرگ امیمه دختر فرزندش زینب نیزگریه کرد. سعد بن عباده به وی گفت: ای رسول خدا تو نیزگریه می‌کنی؟ مگر زینب را از گریه منع نمی‌کنی؟ گفت: «إنما هی رحمة فجعلها الله فی قلوب عباده، وإنما یرحم الله من عباده الرحماء» «این گریه رحمتی است که خدا درقلب بندگان خود قرارداده است و خداوند تنها به بندگان صاحب رحم و مهربان خود، رحم می‌کند و مهر می‌ورزد.»

۱. بنا برای جمهورعلمای اهل سنت ثواب قرائت قرآن به مرده می‌رسد. نووی گفته است بنا به مشهور مذهب امام شافعی ثواب قرائت قرآن به مرده نمی‌رسد. در روایت دیگری از امام احمد بن حنبل و دسته‌ایی از یاران امام شافعی، ثوابش می‌رسد. در مغنی از ابن قدامه آمده است: احمد بن حنبل گفته است: هرگونه عمل خیری به مرده می‌رسد، چون در این زمینه نصوصی آمده است و مسلمانان درهرشهری جمع می‌شوند وقرآن را می‌خوانند وآن را به مردگان اهداء می‌کنند، بدون اینکه کسی انکار کرده باشد. بنابراین اجماع می‌باشد.

دعای مغفرت برای کفار

مسأله (۹٦) شخصی اسلام آورده و پدر و مادرش هنگامی که او کودک خردسالی بوده است از دنیا رفته‌اند و نمی‌داند آیا آنها اسلام آورده‌اند یا خیر؟حال وی گمان می کند و ظن غالب دارد که مادرش مسلمان بوده است برخلاف پدرش،- که در مورد وی چیزی نمی داند- آیا در این حالت میتواند برای آنها دعای مغفرت و رحمت نماید؟

جواب: خیر به صورت مستقیم نمیتواند برای آنها دعا کند چون اصل بقاء آنها بر حالت کفر است و دعای مغفرت برای کافر حرام است خداوند می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ (توبه: ۱۱۳)

«پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرك از دنیا رفته‌اند، و) مشرکان اهل دوزخند»

اما مستحب است دعای وی همانند دعای انسان مسلمانی باشد که در حق پدر و مادر- مسلمان- خویش دعای مغفرت و رحمت می‌نماید، بدین وسیله تمامی پدر و مادر و جد و جده‌های وی را که مسلمان باشند تا اینکه به آدم و حواء- صلوات الله علیهما وسلامه- می‌رسد در برمی گیرد و همه آنها را شامل می‌شود. والله أعلم.

مردن در جهنم

مسأله (۹۷) آیا کسی در جهنم می‌میرد؟ و آیا این مطلب در حدیث آمده است؟ و اگر صحیح است معنای این مردن چیست؟ و برای چه کسانی است؟

جواب: در صحیح مسلم از طریق ابوسعید خدری نقل شده است که رسول خداﷺ فرمودند (أمّا أهْلُ النّار الذينَ هُمْ أهلُها فإنَّهم لا يمُوتونَ فيها ولا يحْيوْنَ؛ ولكن ناسٌ أصَابتْهُم النّارُ بِذُنوبِهِمْ- أو قال: بِخَطاياهم- فأماتَهُمُ الله إماتَةً حتّى إذا كانوا فَحْمًا أذِنَ بالِشّفاعَةِ، فَجِيء بهِمْ ضَبَائِرَ ضَبَائِرَ، فَبُثُّوا على أنهَارالجنَّة، ثم قيل: يا أهل الجنَّة أفيضُوا عَليهم فَيَنْبُتُون نباتَ الحِبَّة تكُونُ في حميلِ السَّيل.) صحيح مسلم، كتاب الايمان، اثبات الشفاعة و اخراج الموحدين.

«اما اهل دوزخ یعنی کسانی که اصحاب و همدم دوزخند نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به دلیل گناهانشان به آنان رسیده است، پس خداوند آنان را می‌میراند، میراندنی تا چون به زغال تبدیل شدند، آن‌گاه در خصوص‌شان اذن شفاعت داده می‌شود- سپس شفیعان برمی‌خیزند و شفاعت می‌کنند- آن‌گاه آنان را گروه گروه بر نهری می‌آورند که به آن نهر حیات یا حیوان گفته می‌شود پس به اهل بهشت گفته می‌شود که به آنها عطا کنید- آنچه را که می‌خواهند- و در آن نهر می‌رویند چنان که سبزه‌ها در کف رودخانه می‌رویند.»

علما می‌گویند منظور از اهل دوزخ، کفار هستند که هرگز از آن خارج نمی‌شوند و هرگز در آنجا نمی‌میرند. خداوند فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ﴾ (فاطر: ٣٦)

«کسانی که کفر پیشه‌اند، آتش دوزخ برای آنان است. هرگز فرمان مرگ ایشان صادر نمی‌شود تا بمیرند (و راحت شوند). و هرگز عذاب دوزخ برای ایشان تخفیف داده نمی‌شود (تا مدّتی بیارامند). ما هر کافر لجوج در کفر را این چنین کیفر و سزا می‌دهیم.»

اما کسانی از اهل توحید که مرتکب معاصی و کبایر شده‌اند به قدر گناهانشان عذاب داده می‌شوند تا زمانی که خداوند خودش مقرر نموده است. سپس مرگ خفیفی به سراغ آنان می‌آید به نحوی که احساس[۱] آنها را می‌گیرد، و در آتش باقی می‌مانند. سپس به صورت مرده از آن خارج می‌شوند در حالی که تبدیل به زغال شده‌اند. آنگونه که اشیائی را جابجا کنند آنان را به سوی آب‌های بهشت می‌برند و آب حیات بر آنها ریخته می‌شود و در آن فرو برده می‌شوند پس از آن شروع به زنده شدن و نمو کردن می‌کنند که در ابتدای آن، رشدشان ضعیف است اما پس از آن به سرعت رویش آنها آغاز می‌شود مانند گیاه «حِبه» - به کسر حاء - [۲] محکم می‌شوند و جسم آنها کامل می‌شود تا اینکه به سوی جایگاهشان در بهشت روانه می‌شوند[۳]. والله سبحانه أعلم.

---

۱. در برخی از نسخ "یذهب فیها أجسامهم" نیز آمده است.

۲. گیاهی است چون سبزه که در سواحل رودخانه‌ها می‌روید. حِبهة- به کسر حاء - دانه‌ی گیاهان و گل‌ها را گویند. رک به: مختار الصحاح.

۳. در حدیث شریف آمده است: «یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذرة من إیمان: کسانی که در ذره‌ای از ایمان بوده است، از آتش بیرون آورده می‌شوند.»

کتاب زکات[1]

در این کتاب چهار مسئله آمده است.

زکات مال موقوفه و حیوان سائمه

مسأله (۹۸) آیا به حیواناتی که چرای آزاد دارند- آخوربند نیستند-[2] و خود و فرآورده‌هایشان موقوفه است و آیا به میوه‌ی درختانی که وقف شده‌اند، زکات تعلق می‌گیرد؟ و آیا در مورد آنها در مذهب شافعی اختلافی وجود دارد؟

---

۱. زکات شرعاً بدان چیزی گفته می‌شود که انسان بعنوان «حق الله» از مال و دارایی خود خارج می‌نماید و به نیازمندان می‌دهد. بدان جهت زکات نامیده شده است که در آن امید برکت و فزونی و اصلاح و تزکیه و پرورش نفس با کارهای نیك، وجود دارد. چرا که «زکات» از: رشد و پاکیزگی و برکت و فزونی، گرفته شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (توبه: ۱۰۳). «ای پیامبرﷺ صدقه اموالشان را بگیر، تا بدینوسیله آنان را از آلودگی، بخل وگناهان پاك سازید و نفس آنان را تهذیب و اصلاح کنید.» زکات یکی از پایه‌های پنجگانه اسلام است و در هشتاد و دو آیه قرآن همراه با «صلاة» ذکر شده است.

۲. جمهور و اغلب علماء سائمه بودن را برای تعلق زکات در چهارپایان شرط دانسته‌اند، یعنی چهارپایان در بیشترین قسمت سال در صحرا و بیابان چریده باشند، و نزد جمهور وقتی در شتر، گاو و گوسفند ←

جواب: در مورد درختان اگر میوه‌های آن وقف معین شده است بدون اختلاف، زکات آن بر عهده‌ی همان شخص و یا طرف معین است. چون وی مالکیت کامل بر این محصولات را دارد و هرگونه که بخواهد می‌تواند در آن تصرف کند و اختیار آن در دست اوست. اما اگر وقف عام باشد مطابق قول صحیح و مشهور از قول شافعی و اصحاب وی زکاتی به آنها تعلق نمی‌گیرد.

ابن منذر قول ضعیفی از شافعی رحمه الله نقل کرده است در «الاشراف» که مطابق آن،- و در این حالت نیز- باید یک دهم زکات آن داده شود.

اما حیوانات اگر از جهت عام وقف شده‌اند بدون اختلاف زکاتی به آنها تعلق نمی‌گیرد. و نقل قول ابن منذر - در مورد یک دهم زکات در وقف عام میوه‌ی درختان- در اینجا وارد نیست. چون زکات حیوانات- یعنی شتر، گاو، گوسفند، بز- مبتنی بر مسامحه است به همین دلیل برای اینکه زکاتی به آنها تعلق گیرد گذشت یکسال بر آنها لازم است. و در این میان گاهی نصاب آنها نقصان می‌شود و کاهش میابد.- بر خلاف میوه‌ی درختان-

و اگر وقف معین باشد جواب مسأله بستگی به این خواهد داشت که بدانیم در حقیقت این ملک موقوفه از آن کیست؟ صحیح ترین قول آن است که این ملک

زکات واجب می شود که در اکثر سال از علف‌های خود رو در صحراها تغذیه شوند، امام مالك، این شرط را نمی پذیرد، و عمل اهل مدینه نیز بر همین است، دلیل جمهور حدیث رسول اکرم ﷺ است، که فرمود: «و فی سائمة الغنم إذا کانت اربعین ففیها شاةٌ إلی عشرین و مائةٍ فإذا زادت علی عشرین و مائة ففیها شاتان إلی أن تبلغَ مائتین. . . » یعنی: «در مورد زکات گوسفندانی که در دشت وصحراء می‌چرند، از هر چهل رأس گوسفند تا یك صد و بیست گوسفند، یکی واجب می‌گردد و از یك صد و بیست تا دویست رأس، دو رأس گوسفند، لازم می‌شود...» این حدیث، صحیح است؛ نگا: إرواء الغلیل (۳/ ۲٦٤، شماره ی۷۹۲) از قید «وَفِی سَائِمَةِ الْغَنَمِ» جمهور شرط را در گوسفند از این نص و در شتر و گاو از قیاس بر گوسفند استنباط می کنند و می‌گویند: مشقت و زحمت علف و مشکل تدارك آن موجب می شود که چریدن شرط قرار داده شود. و در حیوانات معلوفه و آخوربند که برای تهیه و تدارک آن مشقت وجود دارد زکاتی به آنها تعلق نمی‌گیرد و این اقتضای قیدی است که در احادیث صحیح بدان اشاره شده است.

از آن خداوند است. و مطابق قول دوم، این ملک از آن کسی است که وقف او شده است. و اگر بگوییم که وقف خداوند است بدون هیچ اختلافی در آن زکاتی نیست. و اگر بگوییم این ملک از آن شخصی -اشخاصی- است که ملک وقف او شده است دو وجه وجود دارد:

نخست زکات آن واجب است چون ملک اوست و صحیح ترین قول این است که زکات واجب نیست چون ملکیت او ضعیف است و با بیع- معاوضه محض- و مانند آن حاصل نشده است و از آن هم ارث برده نمی‌شود.

اما در مورد محصولات و میوه‌ایی که از موقوف بدست می‌آید دو نکته وجود دارد نخست: اگر وقف از جهت عام باشد دادن زکات آنها لازم نیست و زکات ندارند. و اگر وقف از جهت معین باشد جواب مسأله بر این مبنا قرار می‌گیرد که چه کسی مالک این محصولات و ثمره‌ی آن است و در آن همان دو وجه مشهور نقل شده است. که بر اساس صحیح ترین قول، ثمره‌ی آن، ملک موقوف علیهم است پس زکات آن واجب است و بر عهده‌ی شخصی است که وقف او شده است چون ملک اوست و مالکیت کامل بر آن دارد مانند مالیکت بر میوه‌ی درختان.

دوم: نتایج موقوف تابع اصل آنهاست بر این اساس اگر ملک از آن خداوند باشد زکات ندارد و اگر بگوییم ملک موقوف علیه است دو وجه وجود دارد که صحیح ترین قول این است که زکاتی به آن تعلق نمی‌گیرد.

مقدار رطل بغداد

مسأله (۹۹) علما گفته‌اند: حد نصاب محصولاتی که زکاتشان یک دهم است[۱] پنج وسق می‌باشد[۲] و مقدار آن ۱٦۰۰ رطل بغدادی است. حال این مقدار با رطل دمشقی چند است؟ و آیا در قدر رطل بغداد اختلاف وجود دارد یا خیر؟

جواب: رطل بغداد ۱۲۸ درهم و ٤/۷ درهم است و آن ۹۰ مثقال است[۳] و گفته می‌شود: که ۱۲۸ درهم بدون ٤/۷ رطل است وگفته شده است که قدر آن ۱۳۰ درهم است. پس بر اساس صحیح‌ترین قول، که همان قول نخست است. وسق با رطل دمشقی، ۳٤۲ رطل و ٦/۷ رطل است و مقدار صاع دمشقی، یک رطل و یک اوقیة[٤] و ۵/۷ اوقیة می‌باشد. و مقدار مد نیز ۱/٤ صاع است.[۵] والله أعلم.

فقرا زودتر به بهشت وارد می‌شوند

مسأله (۱۰۰) وصف فقرایی که ۵۰۰ سال زودتر از ثروتمندان به بهشت داخل می‌شوند چگونه است؟

---

۱. مانند میوه‌ی درختان و دانه‌های چون گندم و جو که زکاتشان یک دهم است اگر دیمی باشند. رسول خداﷺ فرموده اند: (فیما سقت السماءُ و العیونُ أو کان عثریا العشرُ؛ و ما سُقِیَ بالنَّضْحِ نصفُ العشرِ) یعنی: «زکات محصولی که از آب باران یا چشمه، آبیاری می‌شود و هم چنین زکات درختی که ریشه در عمق زمین دارد (و آبیاری نمی شود)، عشر (یك دهم) محصول است و (زکات محصول) زمینی که با کشیدن آب از زمین، آبیاری می‌شود، نصف عشر (یعنی یك بیستم) می‌باشد.» هم چنین ترمذی (٦۳۹) و ابن ماجه (۱۷۱٦) از ابوهریره ﷺ روایت کرده‌اند که رسول خداﷺ فرموده اند: (فیما سقت السماءُ و العیونُ العشرُ؛ و ما سُقِیَ بالنَّضْحِ نصفُ العشرِ) یعنی: «زکات محصولی که از آب باران یا چشمه، آبیاری می‌شود، عشر (یك دهم) محصول است و (زکات محصول) زمینی که با کشیدن آب از زمین، آبیاری می‌شود، نصف عشر (یعنی یك بیستم) می‌باشد.»

۲. به دلیل این حدیث صحیح است که پیامبر فرمود: «لیس فیما دون خمسة أوسق صدقة» «در آن چه کم تر از پنج وسق باشد، زکات نیست.» بخاری (۱٤٤۷) و مسلم (۹۷۹).

۳. وزن هر رطل معادل دوازده اوقیه یا ۲۵٦٤ گرم است.

٤. اوقیه- وزن عربی است و وقیه هفت مثقال و نیم است. مثقال عجمی: برابر با ۸/ ٤ گرم است. و مثقال عراقی برابر با ۵ گرم است.

۵. هر وسق، معادل ٦۰ صاع است و یک صاع معادل چهار مد است.

جواب: آنان کسانی هستند که ناتوان و محتاج‌اند و مرتکب گناه کبیره‌ای نشده‌اند و این چیزی است که برای ما مشخص شده است و خداوند بهتر می‌داند که صواب چیست.

پرداخت زکات به مسلمان بالغی که نماز نمی‌خواند

مسأله (۱۰۱) آیا پرداخت زکات به انسان مسلمان بالغی که نماز نمی‌خواند و معتقد به وجوب نماز و فرضیت آن است اما آن را به خاطر تنبلی و سستی ترک نموده است جایز است؟

جواب: اگر در حالتی به بلوغ رسیده است که نماز نمی‌خوانده، و پس از آن بر همین وضعیت ادامه و استمرار یافته است پرداخت زکات به وی جایز نیست. چون وی به دلیل سفه محجور است و سفیه محسوب می‌شود و نمیتواند خودش زکات را اخذ نماید بلکه ولی وی باید به جای او زکات را قبض نماید. و اگر وی در حالی به سن بلوغ رسیده است که نماز می‌خوانده و دارای صلاحیت و حُسن تصرف - رشید- بوده است.[1] ولی پس از آن نمازهایش را ترک کرده است و قاضی نیز وی را محجور ندانسته باشد دفع زکات به وی جایز است و خودش نیز می‌تواند آن را قبض نماید آنگونه که دیگر تصرفات وی صحیح است.

---

۱. خداوند می‌فرماید: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾ (نساء: ٦)

«یتیمان را بیازمایید! تا زمانی که به سن ازدواج می‌رسند، اگر از آنان صلاحیت و حُسن تصرف را دیدید، اموالشان را به ایشان بازگردانید.»

چنانچه ثابت شود که کودکی به هنگام بلوغ جسمی به رشد و بلوغ عقلی و کسب مهارت و تجربه نرسیده است، ولایت و سرپرستی اولیاء همچنان ـ تا زمانی که به رشد و شایستگی برسد ـ بر او باقی می‌مانند و تصرفات و معاملات او بدون اعتبار تلقی می‌شود. و تعیین میزان سن رشد از نظر شرعی اساساً در اختیار متولیان امور و با توجه به زمان و مکان و مقتضای مصلحت انسانها سپرده شده است.

کتاب صیام[1]

این بخش مشتمل بر چهار مسئله می‌باشد.

تعداد سالهای که رسول خداﷺ در رمضان روزه گرفت

مسأله (۱۰۲) پیامبر چند سال در رمضان روزه گرفت؟

جواب: پیامبر به مدت ۹ سال در رمضان روزه گرفتند.- چون- فرض شدن روزه در شعبان سال دوم هجری بوده است.

---

۱. صیام در لغت به طور مطلق بر امساك و خودداری از انجام کاری دلالت می‌کند، ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا﴾ (مریم: ٢٦) «بیگمان من در راه خدا بر خود نذر کردەام که با مردم سخن نگویم.» که در اینجا صوم به معنی خویشتنداری از سخن گفتن است. ولی صوم در اصطلاح فقهی به معنی خویشتنداری از کارهایی است که موجب باطل شدن روزه است، که باید همراه با نیت عبادت و تقرب خدا، از هنگام طلوع فجر صادق تا غروب خورشید صورت گیرد.

چشیدن غذا و یا مزمزه و استنشاق برای روزه دار

مسأله (۱۰۳) اگر شخص روزه دار چیزی را بچشد ولی آن را نبلعد و یا نانی را بجود ولی آن را نخورد، یا آب دهن خود را جمع کند و آن را قورت دهد و یا مگسی بدون اختیار وارد دهان وی شود و یا اینکه فردی مشغول غربال کردن آرد گندم و یا غیر آن باشد تا غبار آن وارد دهان وی شود، و یا آبی را بدون زیاده روی مضمضه و استنشاق نمایدتا مقداری از آن بدون اختیار پایین رود. آیا در این موارد روزه باطل می‌شود؟

جواب: در تمامی احوال مذکور روزه باطل نمی‌شود و شخص مفطر نیست.

کفاره خوردن روزه و نزدیکی کردن با همسر در رمضان

مسأله (۱۰٤) اگر شخصی عامداً در روز رمضان چیزی بخورد و پس از آن با علم و آگاهی در روز رمضان، با همسر خود نزدیکی کند آیا دادن کفاره در این حالت بر او لازم است؟- کفاره جماع در رمضان- و آیا اگر- در همان روز- چند بار با وی نزدیکی نماید کفاره نیز تکرار می‌شود. یا خیر؟

امام نووی رحمه الله فرمود: در این حالت کفاره‌ای بر او نیست. بلکه مرتکب معصیت شده است و باید بقیه روز را امساک کند و قضای آن روز بر وی واجب است.[1]

و اگر شخص روزه دار چند بار عمل نزدیکی را تکرار نماید به نحوی که موجب کفاره باشد[1]- یعنی شکستن روزه با همخوابگی ابتداءً- تنها یک کفاره به

---

۱. دلیل وجوب کفاره از منظر فقهای شافعیه تنها شکستن روزه به وسیله‌ی نزدیکی کردن است ولی اگر شخص قبلا به طریقی دیگر مفطر باشد و پس از آن جماع نماید کفاره‌ی جماع بر وی نیست. اما از دیدگاه احناف تنها جماع در روز رمضان دلیل وجوب کفاره است و تفاوتی ندارد قبل از آن مفطر بوده باشد و یا افطار به وسیله‌ی جماع باشد.

دلیل نزدیکی اول بر وی واجب می‌شود و برای دفعات دیگر، کفاره‌ای لازم نیست[۲] و الله أعلم.

شب قدر

مسأله (۱۰۵) مشهور در مذهب ما این است که شب قدر منحصر در ۱۰ شب اخیر ماه رمضان است و آن یک شب معین و مشخص است که به شب‌های دیگر منتقل نمی‌شود بلکه در تمام سال شب قدر در همان شب مشخص واقع است؟

قول مختار این است که آن شب به شب‌های دیگر نیز انتقال می‌یابد به این صورت که ممکن است یک سال در یک شب معین باشد و سال دیگر در شب دیگر قرار بگیرد و این انتقال در ۱۰ شب اخیر رمضان صورت می گیرد و این گونه میان احادیثی که در تعیین آن اختلاف وجود دارد جمع و توفیق حاصل می‌شود و

---

۱. ابوهریره روایت است که مردی به حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ هلاك شدم. پیامبرﷺ گفت: چه چیزی شما را هلاك کرد؟ گفت: در (روز) ماه رمضان با زن خود جماع و همخوابگی کرده‌ام. پیامبرﷺ گفت: آنقدر داری که یك برده‌ای را خریده و آزاد کنی؟ او گفت: نخیر. پیامبرﷺ گفت: آیا می‌توانی دو ماه پشت سرهم روزه باشی؟ گفت: نخیر. پیامبرﷺ گفت: آنقدر داری که شصت نفر بینوا را اطعام کنی؟ گفت: نخیر سپس آن مرد نشست. در آنوقت مقداری خرمای صدقه به نزد پیامبرﷺ آوردند. پیامبر گفت: این خرما را ببر و آن را بعنوان کفاره به بینوایان ببخش او گفت: آیا کسی از ما نیازمندتر هست، که آن را به وی بدهم؟ در مدینه کسی را سراغ ندارم که بیش از سا بدان خرما نیازمند باشد. پیامبرﷺ آنقدر خندید که دندان‌هایش پدیدار گردید. و گفت: برو آن را به خانواده‌ات بده. متفق علیه.

۲. امام نووی گفته است بطور کلی قول اصح آنست، که کفاره جماع در روز رمضان، تنها بر مرد واجب است نه برزنش، بنابراین شوهر، فقط یك کفاره از بابت خودش می‌دهد و بر زن چیزی بعنوان کفاره واجب نیست. ابوداود می‌گوید: از امام احمد سئوال شد: اگر کسی در روز رمضان، با زنش جماع کرد، آیا بر زن نیز کفاره واجب است؟ او گفت: ما نشنیده ایم که بر زن کفاره واجب باشد. مولف «المغنی» گفته است: بدان علت می‌گویند بر زن کفاره واجب نیست، که پیامبرﷺ «به کسی که در روز رمضان جماع کرده بود، دستور داد که برده‌ای را آزاد کند و به زن وی چیزی نفرمود با وجود اینکه می‌دانست که آن زن هم در جماع سهیم بوده است.» ا ه.

از جمله بزرگانی که به این مطلب اشاره کرده‌اند، ابوابراهیم اسماعیل بن یحیی المزنی و اصحابش است. و همچنین امام ائمه ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمة رحمهما الله است. والله أعلم.

کتاب حج[1]

در این بخش ده مسأله آمده است.

دربارهی این فرمودهی پیامبر: «مَنْ حَجَّ فَلَمْ یرْفُثْ»

مسأله (۱۰٦) آیا این سخن از پیامبر ثابت است که فرمود: (مَنْ حَجَّ فَلَمْ یرْفُثْ، ولم یفْسُقْ رجَعَ کَیوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ)[2] «هر کس حج کند و در آن «رفث» نکند و مرتکب «فسق» نشود، چنان از گناهان پاك میشود که گویا تازه از مادر متولد شده است.» ترک «رفث» و «فسوق» که در این حدیث آمده است از چه زمانی لازم است؟ و منظور از آنها چیست؟

---

۱. حج یکی از ارکان پنجگانه اسلام است و یکی از فرایضی است که از ضروریات دین شناخته شده است. حج شرعاً عبارت است از قصد مکه بمنظور اداء عبادت طواف خانه کعبه وسعی بین صفا و مروه و وقوف در عرفه و دیگر مناسک حج تنها بخاطر اجابت امر خدا و طلب رضای او.

۲. متفق علیه.

جواب: این حدیث در صحیحین از روایت ابوهریره نقل شده است و ظاهر آن است که از هنگام خارج شدن از سرزمین خود، برای رفتن به سوی حج، ترک آن لازم است. و مراد از «رفث» مطابق قول صحیح و مشهور جماع است و «فسوق» نیز معصیت است. والله أعلم.

فروش زمین کشاورزی و یا سرمایه برای ادای فریضه‌ی حج

مسأله (۱۰۷) شخصی زمینی دارد که مالک آن است و هر سال محصول آن تنها برای تأمین معاش خود و خانواده‌اش کفایت می‌کند و چیزی افزون بر آن برایش نمی‌ماند و اگر آن را بفروش برساند با پول آن میتواند به حج برود و هزینه معاش خانواده را نیز تا زمان بازگشت از حج میتواند با آن تأمین کند. و یا اینکه وی سرمایه‌ای دارد که با آن تجارت می‌کند و حالت وی نیز مانند حالت پیشین است در این وضعیت آیا رفتن به حج بر وی واجب است و آیا در این باره اختلافی وجود دارد؟

جواب: مطابق صحیح‌ترین قول در مذهب، رفتن به حج بر وی واجب است.

رفتن به حج بدون اذن والدین

مسأله (۱۰۸) آیا رفتن به حج بدون اذن والدین جایز است؟ و آیا این حج- اگر بدون اذن والدین باشد- به صورت صحیح واقع می‌شود- ذمه‌اش بری می‌شود- و آیا خروج برای طلب علم شرعی بدون اذن والدین جایز است؟ و پدر و مادر اگر فرزند خود را از آن منع نمایند دچار معصیت شده‌اند؟

جواب: والدین میتوانند فرزندان خود را از رفتن به حج تطوع منع کنند و به این خاطر معصیتی هم مرتکب نشده‌اند در صورت منع، ولی آنها نمیتوانند اولاد خویش را از رفتن به حج واجب منع نمایند و در صورت منع، دچار معصیت شده‌اند.

و اگر کسی بدون اذن والدین خویش به حج رود حج وی مطلقاً صحیح است با این تفاوت که اولاد با رفتن به حج مرتکب معصیت شده‌اند.

همچنین اولاد میتوانند بدون اذن والدین در پی کسب و طلب علوم-شرعی- باشند.

جبران عقوق والدین

مسأله (۱۰۹) اگر شخصی والدین خود را اذیت نموده و در حالی والدینش از دنیا رفته‌اند که وی را عاق کرده‌اند این شخص چگونه میتواند حقوق آنها را ادا نماید و آن را جبران کند؟

جواب: هیچ راهی برای جبران این حقوق وجود ندارد و نمیتوان حقوقی که آنها در روز آخرت مطالبه خواهند کرد را ابطال نمود. اما شایسته است که وی بعد از پشیمان شدن از اعمال خویش، برای والدین خویش بسیار طلب آمرزش و مغفرت نماید و برای آنها در صورت امکان، صدقه بدهد. و از کسانی که مورد محبت پدر و مادرش بودند اکرام نماید از دوستان آنان و یا غیر آنان، و پیوند خویشاوندی را به جای آورد و دین آنها را تا جایی که میتواند برایشان ادا نمایدو به وعده و سفارش‌های آنان عمل کند.

انجام حج به نیابت از دیگری

مسأله (۱۱۰) شخصی به نیابت از دیگری و به ازای اجرتی که دریافت می‌کند به حج رفته است آیا وی مرتکب خطا شده است و آیا در برابر اعمالی که زائد بر خود اعمال و مناسک حج انجام می‌دهد ثوابی دریافت می‌کند. مانند زیارت قبر پیامبر و یا طواف زائد، و دعا خواندن و رفتن به زیارت قبور و غیر آن از عبادات دیگر؟

امام نووی رحمه الله فرمود: این فرد مرتکب خطایی نشده است و برای وی ثواب انجام این اعمال وجود خواهد داشت. و آن از جمله راههای کسب خیر است و اگر خود به صورت تبرع آن را انجام دهد بهتر است والله أعلم.

حالتی که احرام بستن به عمره صحیح نیست

مسأله (۱۱۱) تصور نمی‌شود که انسان مسلمان بالغ و عاقل و غیر مُحرِم، - که در احرام نیست- احرام وی به انجام عمره صحیح نباشد مگر تنها در این حالت که وی در حج باشد و هر دو تحلیل را انجام داده باشد و در منی برای رمی جمرات در ایام تشریق و شب‌های آن، مانده است.[1]

مسأله (۱۱۲) اگر کسی که هنوز به حج نرفته است نذر نماید که امسال به حج رود. اصحاب ما می گویند: اگر وی به حج رود این حج برای وی به عنوان حجة الوداع واقع می‌شود و از عهده‌ی نذر خود نیز خارج شده است. و تنها اثر این نذر این است که وی ملزم به تعجیل در انجام کاری می‌شود که می‌توانست آن را با تأخیر انجام دهد.

شک در بستن احرام حج و عمره و جمع آن

مسأله (۱۱۳) ماوردی در مسأله قران[2] و جمع میان حج و عمره می گوید:

---

۱. مبیت در منی همان شب ماندن در منی برای انجام رمی جمرات در ایام تشریق است که بعد از روز نهم در حج و انجام قربانی واقع است.
۲. انواع حج:
فریضه‌ی حج به یکی از طرق زیر انجام می‌گیرد. به عبارتی حج بر سه نوع است:
۱. تَمَتُّع: و آن اینکه هنگام احرام بستن در ماههای حج فقط نیت عمره را می‌کند، به مکه می‌آید و اعمال عمره را بجا می‌آورد، سپس از احرام خارج می‌شود در مکه می‌ماند و در روز هشتم ذی الحجه دوباره برای حج احرام می‌بندد و اعمال حج را بجا می‌آورد.

←

اگر شخصی ابتدا احرام[1] عمره بندد و پس از آن احرام حج آورد، و شک داشته باشد که آیا بستن احرام حج وی قبل از انجام طواف عمره بوده است در این صورت احرامش صحیح است و اگر متردد باشد که احرام حج وی بعد از انجام طواف عمره بوده است در این صورت احرامش باطل است.- حج وی تمتع واقع می‌شود نه قران-

و حکم صحت احرام به حج در حالت نخست به این دلیل است که اصل، جواز احرام به حج است مگر اینکه یقین حاصل نماید که وی ابتدا احرام عمره کرده است و بعد از طواف عمره، احرام حج بسته است. - که در این صورت صحیح نیست-

سپس ماوردی گفته است: اصحاب ما می گویند: این حالت مانند حالت شخصی است که احرام بسته است و ازدواج نموده و نمی‌داند که آیا بعد از ازدواج، احرام بسته است یا در حالت احرام ازدواج کرده است. امام شافعی فرموده است: ازدواج وی صحیح است.[2]

---

۲. قِرَان: آن است که هنگام احرام بستن، نیت ادای حج و عمره هر دو را می‌آورد و تا پایان حج در احرام می‌ماند.

۳. أفرَاد: آن است که هنگام احرام بستن، فقط نیت ادای حج را می‌کند.

آن است که هنگام احرام بستن، فقط نیت ادای حج را می‌کند.

۱. احرام یعنی قصد انجام مناسک حج یا عمره یا هر دو با هم. احرام رکن حج است، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَاأُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (بينة: ۵) «بدانان دستور داده نشده است مگر اینکه عبادت کنند و دین را خالصانه از آن خدا بدانند و اخلاص داشته باشند.» بدیهی است که داشتن اخلاص، خود نیت و قصد است و برای حج این اخلاص از طریق احرام صورت می‌گیرد. و پیامبرﷺ گفته است: (إنما الاعمال بالنيات، وإنما لكل امرئ ما نوى) «ارزش هر عمل وکاری از نیت و قصد آن عمل سرچشمه می‌گیرد و بهرکس ثواب و پاداش چیزی می‌رسد، که نیت و قصد آن را، کرده است.»

۲. بیانگر این مطلب است که در هر دو صورت مسأله به اصل استصحاب عمل شده است.

استحباب آوردن هدیه برای مسافر

مسأله (۱۱٤) آیا برای مسافر آوردن هدیه با خود برای خانواده‌اش مستحب است؟ آیا در این مورد حدیثی روایت شده است و یا کسی از علما آن را مطرح نموده است؟

جواب: بله آن مستحب است و در میان علما قاضی ابوالطیب در تعلیقش در آخر کتاب حج به آن اشاره کرده است. و در آن به حدیث عایشه‌ رضی الله عنها استناد جسته است که رسول خدا ﷺ فرمود: (إذا قَدِمَ أَحَدُكم مِنْ سَفَرِهِ فَلْيهْدِ إلى أهْلِهِ، وَلْيطْرِفْهُم ولو كانت حجارةً)[1] «هرگاه یکی از شما از سفرش بازگردد همراه خود هدیه‌ای بیاورد و اهل خود را خوشحال کند اگر چه سنگی هم باشد.»

شهر مدینه آیا متعلق به شام است یا یمن

مسأله (۱۱٥) مدینةالنبی - آیا شامی است یا یمانی؟ - متعلق به سرزمین شام است یا یمن؟

جواب: مدینة متعلق به هیچ کدام از این سرزمین‌ها نیست بلکه حجازی است و متعلق به حجاز است و در این موضوع میان علما اختلافی وجود ندارد.

---

۱. حدیث ضعیف جداً. دارقطنی آن را در «السنن» آورده است. رک به: سلسلة الاحادیث الضعیفة (۱٤۳٦)

کتاب صید و ذبیحه

در این بخش شش مسأله آمده است.

علائم حیات قبل از ذبح حیوان

مسأله (۱۱٦) نشانه حیات به هنگام ذبح حیوان چیست؟ که اگر آن را داشته باشد خوردن آن حلال و در غیر اینصورت حرام است؟ و اگر در وجود حیات مستقر پس از ذبح حیوان شک و تردید وجود داشته باشد آیا خوردن آن جایز است؟ یا خیر؟

جواب: حیات مستقر را میتوان به وسیله‌ی قراینی شناخت که برای شخص ناظر قابل درک است از جمله آن قراین حرکت شدید بعد از قطع حلق و مری و فوران خون است پس هرگاه قرینه‌ای با وجود یکی از این علایم یافت شود خوردن آن ذبیحه حلال است و قول مختار گوشت حیوان به صرف حرکت شدیدحلال است و اگر شخصی هنگام ذبح مترّدد باشد که آیا در آن حیات مستقر وجود دارد یا خیر؟ مطابق صحیح‌ترین وجه، ذبیحه حلال نیست. چون در چیزی که موجب حلیت است شک داردو پیامبر فرموده است: (دع ما يريبك إلَى ما لا يريبك) «آنچه

که تو را به شک میاندازد رها کن و به سوی آنچه کـه در آن تردیـد نـداری رهنمـون شو» ترمذی این حدیث را روایت کرده است و فرموده اسـت کـه حسـن صـحیح است.[۱]

ذبح حیوان مَجروح شده توسط درندگان

مسأله (۱۱۷) گوسفندی که امعاء و احشاء آن توسـط درنـده‌ای بیـرون آمـده و از بدنش جدا شده است و بعد از آن در حیوان رمق و نیمه جـانی مانـده باشـد- بعـض حیاة مستقرة- تا اینکه ذبح گردد. آیا خوردن گوشت آن جایز است؟

جواب: خوردن این گوشت حلال نیست. و ابن صلاح هم مطابق آن فتوا داده است.[۲]

---

۱. پیامبرﷺ فرمود: «ما قطع من البهيمة وهي حية فهو ميتة» هر آنچه را که از حیوان جدا شود در حالی کـه حیوان زنده است قسمت جدا شـده حکـم مردار را دارد و نمـی تـوان از آن اسـتفاده کـرد. أخرجـه أبـو داود (۲۸٤۱)، وابن ماجه (۳۲۱٦). ترمذی (۲٥۱۸). سند این حدیث صحیح است.

۲. امام ماوردی و العمرانی نیز به این مسأله اشاره کرده‌اند. و منافاتی میان فتوای مـذکور بـا ایـن آیـه کـه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ (مائده/۳) «و حرام است گوشت حیوانی که به وسیله حیوانات درنده مجروح شده و بدون ذبح مرده باشد مگر اینکه آن را زنده دریابیـد و ذبـح کنیـد.» وجـود ندارد چون صورت مسأله در مواردی آمده است که مرگ حیوان بر اثر آن قطعی باشد و متفاوت از حالـت جراحت بر بدن حیوان است. مانند پاره کردن حلق و مری، به نحوی که با وجود آن حیوان حیات مسـتقر نداشته باشد. همچون حیوان مریضی که در شرف مرگ است و اگر ذبح هم شود باز حلال نیسـت. چـون حیات وی مستقر نیست. به همین دلیل است اگر شخصی گردن حیوانی را بزند کـه درنـدگان شـکم و یـا مری و حلق آن را پاره کرده‌اند. قصاص یا غرامتی به سبب کشتن حیوان پرداخت نمـی‌کنـد چـون حیـات حیوان دیگر مستقر نیست. رک به: الحاوی الكبير في فقه مـذهب الإمـام الشـافعي، مـاوردی، ۱۲/٤٥. البيان في منهب الإمام الشافعي. العمراني، ٤/٥۳٤.

طعامهایی که در کتاب خدا از حرمت و حرام بودن آنها سخن رفته محصور است در ده چیزی کـه در ایـن آیه آمده است: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ﴾ (مائده:۳). «بر شما حرام شده است خوردن گوشت مردار و خون روان و جاری و گوشت خوك و گراز و گوشت حیواناتی که برای غیر خدا و بنام غیر خدا ذبح می‌شوند و گوشت حیوانی کـه خفـه شـده است و

←

قاعده در مورد حلال بودن ذبیحه

مسأله (۱۱۸) اصحاب ما می‌گویند: کسی که ازدواجش با مسلمان جایز باشد ذبیحه‌ی او نیز حلال است. و کسانی که ازدواج آنها با مسلمان جایز نباشد ذبیحه‌ی آنها نیز حلال نیست. مگر کنیز اهل کتاب، که ذبیحه‌ی وی جایز است اما نکاح وی صحیح نیست.

قاعده‌ای در مورد شکار

مسأله (۱۱۹) اگر صیدی در گل ولای زمین شخصی، گرفتار شده باشد، و یا پرنده‌ای در آن لانه‌ای ساخته باشد. و یا روی آن برف باریده باشد. مالک زمین هیچ حقی نسبت به آنها ندارد. چون وجودشان به دلیل زمین و ناشی از آن نبوده است. بر خلاف روییدن گیاه و یا جاری شدن چشمه‌ی آب. اما برای هیچ کسی جایز نیست که بدون اذن مالک و اطلاع وی، برای گرفتن صید و پرنده و یا برداشتن برف، وارد زمین شود. چون در غیر این صورت وارد شدن به آن کراهت دارد و اگر کسی بدون اذن مالک، برای برداشتن متاع خود اقدام کند مرتکب معصیت شده است. و اگر کسی دامی بگذارد و یا طنابی قرار دهد مالک هر آن چیزی است که صید می‌شود. فرقی نمی‌کند که وی مالک دام یا طناب باشد و یا آن را غصب کرده باشد که در صورت اخیر تنها اجرت آن را می‌دهد. و همین حالت وجود دارد اگر به وسیله‌ی کمانی مغصوب صیدی به دست آورد و در این

گوشت حیوانی که در اثر ضربت کشته شده و ذبح نشده است و گوشت حیوانی که ازمکان بلندی پرت می‌شود و ذبح نشده و مرده است و گوشت حیوانی که در اثر شاخ زدن حیوان دیگری مرده و ذبح نشده است و گوشت حیوانی که به وسیله حیوانات درنده مجروح شده و بدون ذبح مرده باشد مگر اینکه آن را زنده دریابید و ذبح کنید و گوشت حیوانی که برای بتها و طاغوت و بقصد تعظیم آنها ذبح شده باشد و همچنین برشما حرام کرده است که وسیله تیرهای مخصوص طلب قسمت کنید و بدانها قرعه بکشید این کارها و ارتکاب آنها خروج از جاده مستقیم شریعت و فسق و گناهکاری است.»

حالت نیز وی باید مزد صاحب کمان را تأدیه نماید و اگر به وسیله‌ی سگ غصب شده، شکار نماید، صحیح‌ترین قول این است که صید برای صیاد است. و مزدی هم به مالک این سگ داده نمی‌شود. مگر در حالتی که مطابق قول ضعیف اجاره‌ی سگ رِا جایز بدانیم که مطابق آن، مزد مالک آن لازم است. و در وجه ضعیفی آمده است که صید برای صاحب سگ است. آنگونه که اگر برده‌ای غصب شود و به وسیله‌ی او، صیدی گرفته شود که در این حالت بدون هیچ گونه اختلافی صید برای صاحب برده خواهد بود.

اخته کردن حیوان

مسأله (۱۲۰) بغوی و غیر وی گفته‌اند: اخته کردن حیوانی که گوشتش قابل خوردن نیست ممنوع می‌باشد. بلکه تنها اخته کردن حیوانی که گوشت آن، قابل خوردن است قبل از بزرگ شدن آن، جایز می‌باشد.

شکار کردن به وسیله‌ی تفنگ

مسأله (۱۲۱) شکار به وسیله‌ی تفنگ حلال می‌باشد یا حرام است؟

جواب: حلال است چون این خود یکی از انواع شکار کردن است و صید و شکار مباح است. و در صحیحین ثابت است از طریق عبدالله این مغفل روایتی آمده است که در آن پیامبر از پرتاب کردن سنگریزه نهی کرده است و فرمود: (أَنَّهُ نَهَى عن الْخَذْفِ وقال: إنَّهُ لا يَنْكِ الْعَدُوَّ، ولا يَقْتُلُ الصَّيدَ، وَلكِنْ يَفْقَأُ الْعَينَ، وَيكْسِرُ السِّنَّ) رسول الله صلی الله علیه وسلم از زدن سنگریزه بانگشت منع کردند. فرمودند: «که آن نه شکاری را می‌کشد و نه دشمنی را بقتل می‌رساند، ولی چشم را کور می‌کند و دندان را می‌شکنند.» اقتضای این حدیث مباح بودن شکار کردن با تفنگ است. والله أعلم.

بخاری در صحیح خود از حسن بصری نقل کرده است که وی تیراندازی را در روستا مکروه دانسته است. ولی در غیر آن تیراندازی برای شکار را جایز دانسته است. بلکه تنها از انداختن تیر در میان مردم نهی کرده است به خاطر ترس از اینکه مبادا تیر به انسانی اصابت نماید بر خلاف حالتی که در صحرا- خالی از سکنه- وجود دارد.

باب أطعمة

این باب مشتمل بر هفت مسئله است.

حکم خوردن گوشت گربه، پوست مردار، مایع منی، و نوشیدن مسکرات برای مضطر

مسأله (۱۲۲) مطابق أصح اقوال، خوردن گوشت گربه وحشی- سنور البر- جایز نیست و همچنین خوردن پوست مردار اگر چه دباغی شده باشد.[۱] و همچنین مایع

---

۱. امام نووی در شرح المهذب نیز این مطلب را فرموده است: «جِلْدُ المیتةِ الْمَدْبُوغُ فِی أَكْلِهِ ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ أَوْ أَوْجُهٍ سَبَقَتْ فِی بَابِ الآنِیَةِ (أَصَحُّهَا) أَنَّهُ حَرَامٌ» در مورد خوردن پوست مردار دباغی شده سه قول یا وجه در مذهب وجود دارد که مطابق صحیح‌ترین اقوال خوردن آن حرام است. المجموع، نووی، ۳۸/۹
البته مطابق احادث صحیح استفاده از آن جایز است: از ابن عباس ﷺ روایت شده است که گفته است: به یکی از کنیزان میمونة، گوسفندی بخشیده بودند که مردار شد، پیامبرﷺ که از آنجا می‌گذشت فرمود: «وهلا أخذتم إهابها فدبغتموه فانتفعم به؟. فقالوا: إنها میتة، فقال: (إنما حرم أكلها» «چرا پوست آنرا دباغی نکردید تا از آن سود ببرید؟ گفتند: آن مردار شده است، گفت: تنها خوردن آن حرام است.» جماعت محدثین جز ابن ماجه این حدیث را روایت کرده‌اند.

منی، جایز نیست. و کسی که مضطر است تنها به قدر حفظ رمق خویش - زنده ماندن- میتواند از مردار استفاده نماید. و همچنین برای وی نوشیدن مسکرات جایز نیست نه برای دواء[1] و نه برای رفع عطش تشنگی.

حکم خوردن گوشت به صورت خام

مسأله (۱۲۳) آیا خوردن گوشت خام یا نپخته جایز است؟

جواب: بله والله أعلم.

استحباب کوچک گرفتن لقمه

مسأله (۱۲٤) آیا صحیح است که پیامبر به کوچک گرفتن لقمه و خوب جویدن غذا، امر نموده است؟ و یا اینکه استحباب دارد؟

جواب: چیزی در این باره نیامده است و این کار استحباب دارد اگر این عمل برای رعایت حال همراهانی باشد که با وی- بر سر سفره- هستند و یا به قصد تعلیم و یادگیری آن باشد یا اگر غذا کم باشد و یا اگر مهمانی آمده باشد. و هم در حالتی که وی سیر باشد و بداند اگر از خوردن دست بکشد دیگران که گرسنه هستند قبل از سیر شدن از خوردن دست می‌کشند؛ در این موارد و موارد مشابه دیگر که قصد پسندیده‌ای ورای آن وجود داشته باشد استحباب دارد.

---

۱. امام احمد و مسلم و ابوداود و ترمذی از طارق ابن سوید جعفی روایت کرده‌اند که او درباره شراب از پیامبرﷺ سوال نمود و پیامبرﷺ او را آن منع کرد. طارق گفت: «من آن را برای درمان و دوا می‌سازم.» پیامبرﷺ گفت: «إنه لیس بدواء، ولکنه داء» «بیگمان شراب، درمان نیست بلکه درد است.»
ابوداود از ابوالدرداء روایت کرده که پیامبرﷺ گفت: «إن الله أنزل الداء والدواء، فجعل لکم داء دواء، فتداووا، ولا تتداووا بحرام» «خداوند همانگونه که درد را آفریده، دواء را نیز برای آن آفریده است پس دردها را دواکنید ولی از حرام دواء نسازید و در دوای خویش از حرام استفاده نکنید.» و در روایت بیهقی و تصحیح ابن حبان ازام سلمه آمد ه است که پیامبرﷺ فرمود: «إن الله لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم» «بیگمان خداوند شفای شما را در چیزی قرار نداده است که آن را بر شما حرام کرده باشد.» بخاری آن را از ابن مسعود روایت کرده است.

خوردن و نوشیدن در حالت ایستاده

مسأله (۱۲۵) آیا خوردن و نوشیدن در حالت ایستاده کراهت دارد؟ و چگونه باید میان احادیثی که در این باره آمده است جمع نمود؟

جواب: نوشیدن در حالت ایستاده بدون اینکه ضرورت یا نیازی باشد کراهت دارد. ولی حرام نیست. اما خوردن اگر به خاطر حاجتی باشد جایز است و در غیر این‌صورت خلاف فضیلت- خلاف اولی[1]- است. وگفته نمی‌شود که مکروه است و در صحیح بخاری از روایت ابن عمر ﷺ آمده است که آنها این کار را انجام می‌دادند[2]. و این حدیث، بر حدیث مسلم[3] که در کراهت نوشیدن در حالت ایستاده از انس ﷺ نقل شده است، تقدم دارد.

اما در مورد نوشیدن در حالت ایستاده در حدیث صحیح مسلم آمده است که پیامبر از آن نهی کرده است و در صحیح بخاری و غیر آن احادیث صحیحی آمده است که پیامبر این عمل را انجام داده است.[4] پس احادیث نهی دلالت بر کراهت

۱. توضیح اصطلاح خلاف اولی یا خلاف افضل در مسأله ۸۹ آمده است.

۲. به نظر می‌رسد این روایت در صحیح بخاری نیامده باشد بلکه در کتب حدیثی دیگر نقل شده است: از آن جمله روایت ترمذی است: عن ابن عمر ﷺ قال: كنَّا نَأْكُلُ عَلى عَهدِ رسُولِ اللَّهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وسَلَّم ونحْنُ نَمْشي، ونَشْرَبُ وَنحْنُ قيام. رواهُ الترمذي، وقال: حديث حسن صحيح.
از ابن عمر ﷺ روایت شده که گفت: ما در زمان رسول الله ﷺ غذا می‌خوردیم، در حالیکه راه می‌رفتیم و می‌آشامیدیم، در حالیکه ایستاده بودیم.
ابن جریر و عبد بن حمید نیز روایتی دیگر را در این زمینه از طریق ابن عمر نقل نموده است:
عن ابن عمر قال: كنا على عهد النبي ﷺ نأكل ونحن نمشي ونشرب ونحن قيام (ابن جرير) [كنز العمال ٤١٧١٠] أخرجه أيضًا: عبد بن حميد (١/٢٥١، رقم ٧٨٥).

۳. فقد روى أنس ﷺ عن النبي ﷺ: أنه نَهى أنْ يشْرَبَ الرجلُ قائمًا. قال قتادة: فقلنا لأنس: فالأكل؟ قال: ذلك أشَرُّ أوْ أخبَثُ. رواه مسلم(۳/ ۱۵۷۷، رقم ۱۹۹۲). از انس ﷺ روایت است که: پیامبر ﷺ نهی فرمود از اینکه شخصی ایستاده بیاشامد. قتاده گفت: ما به انس گفتیم، پس غذا خوردن چه؟گفت: آن بد تر است یا خبیث تر است.

٤. عن ابن عباس ﷺ قال: سَقَيتُ النَّبِي صَلّى اللهُ عَلَيهِ وسَلَّم مِنْ زَمْزَم، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائم. متفق عليه.
از ابن عباس ﷺ روایت می‌کند که: برای پیامبر ﷺ از آب زمزم دادم و آنحضرت ﷺ ایستاده آن را آشامیدند.
←

تنزیهی[۱] دارد و احادیثی که فعل وی را نقل کرده است دلالت بر عدم تحریم دارد.

نوشیدن آب با دهان

مسأله (۱۲٦) آیا کرع که نوشیدن آب با دهان است بدون دلیل کراهت دارد یا خیر؟

جواب: خیر کراهت ندارد و در صحیح بخاری در این باره حدیثی آمده است.[۲]

وعن النَّزَّال بنِ سبْرَةَ ﷺ قال: أَتَى عَلِي ﷺ باب الرَّحْبَةِ فَشَرِب قَائما، وقال: إِنِّي رَأَيتُ رَسولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وسَلَّم فعلَ كما رَأَيتُمونِي فَعَلت، رواه البخاري.
از نزال بن سبره ﷺ روایت شده که گفت: علی ﷺ به باب الرحبه (کوفه) آمده و ایستاده آشامید و گفت: من رسول اللهﷺ را دیدم مثل کاری که مرا دیدید، انجام داد.

۱. کراهت تنزیهی و تحریمی اصطلاحی رایج نزد احناف است. کراهت تنزیه معادل مکروه نزد جمهور است علمای اصول در تعریف آن گفته‌اند: اگر نهی جازم باشد کراهت تحریم است و اگر نهی غیر جازم باشد کراهت تنزیه است. فرق بین کراهت تحریم و حرام هم در آنست که کراهت تحریمی به دلیل ظنی ثابت شده که احتمال تاویل دارد. ولی حرام آنست که به دلیل قطعی ثابت شده و احتمال تاویل ندارد مانند کتاب یا سنت یا اجماع یا قیاس و البته هر دو موجب گناهند. اما کراهت تنزیهی موجب عقاب نیست. بلکه محروم شدن از فضیلت است. رک: أصول الفقه الذی لا یسع الفقیة جهلُه، ۱/ ٣٦.

۲. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ ﷺ: أَنَّ النَّبِيﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيﷺ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيلَةَ فِي شَنَّةٍ وَإِلاَّ كَرَعْنَا.» قَالَ: وَالرَّجُلُ يحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطِهِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: يا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَائِتٌ. فَانْطَلِقْ إِلَى الْعَرِيشِ، قَالَ: فَانْطَلَقَ بِهِمَا فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، قَالَ: فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِﷺ، ثُمَّ شَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ. (بخاری: ٥٦١٣)
جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: نبی اکرمﷺ با یکی از یارانش (ابوبکر) نزد یك مرد انصاری رفت و به او فرمود: «اگر نزد تو آبی وجود دارد که دیشب در مشك بوده است، برایمان بیاور. در غیر این صورت، با دهانمان از حوض، آب می‌نوشیم.» آن مرد در حالی که باغ اش را آبیاری می‌کرد و آب را از جایی به جایی دیگر، منتقل می‌ساخت، گفت: ای رسول خدا ﷺ مشك، آب دارد. شما به سایبان بروید. سپس آنها را به سایبان برد و در کاسه ای، آب ریخت و گوسفندش را در آن دوشید. آنگاه، رسول اللهﷺ از آن نوشید و در پایان، مردی که همراه ایشان آمده بود نیز از آن نوشید.

مشارکت شیطان در غذا خوردن انسان

مسأله (۱۲۷) آیا شیطان از آب و غدای انسان استفاده می کند؟

جواب: بله با وی می‌خورد و می‌نوشد.[1] والله أعلم

استحباب شستن دست قبل از غذا خوردن

مسأله (۱۲۸) برخی از اهل ادب گفته‌اند: مستحب است قبل از غذا خوردن دست‌ها شسته شود و هنگام شستن ابتدا از جوانان و خردسالان شروع شود سپس بزرگسالان، اما پس از خوردن غذا، ابتدا از بزرگسالان شروع می‌شود- سپس جوانان و خردسالان- و گفته‌اند مستحب است بعد از اتمام غذا دستها به وسیله‌ی دستمالی تمیز شود ولی قبل از آن، انجام این عمل استحباب ندارد. اگر این مطلب صحیح باشد چه حکمتی در آن نهفته است؟

جواب: تقدیم جوانان و کودکان قبل از خوردن غذا به این دلیل است که احتمال چرک و پلیدی در دستان آنها، به دلیل سهل‌انگاری، بیشتر است. و از این نظر پاک کردن آن مهمتر و موکدتر است چه بسا آب تمام شود و به بزرگان نرسد که در این صورت مفسده‌ی آن کمتر است. و به دلیل رعایت اکرام و احترام

---

۱. وعن جابِرٍ ﷺ قال: سَمِعتُ رسولَ اللّه يقولُ: «إذا دخل الرَّجُل بيتَهُ، فَذَكَرَ اللّه تعَالى عِنْد دُخُولهِ وعِنْدَ طَعامِهِ، قالَ الشَّيطانُ لأَصحَابِهِ: لا مبيتَ لَكُمْ ولا عشَاءَ، وإذا دخَل، فَلَم يذكُر اللّه تَعَالى عِنْد دخُولِهِ، قال الشَّيطَانُ: أَدْركتمُ المبيت، وإِذا لَم يذْكُرِ اللّه تعَالى عِنْد طَعامِهِ قال: أَدْركتُمُ المبيتَ وَالعَشَاءَ» رواه مسلم.
از جابر ﷺ روایت شده که گفت:

«از رسول اللهﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرگاه شخص به خانه اش داخل شده و در وقت داخل شدن خود و در هنگام نان خوردن خویش نام خدا را یاد کند، شیطان به یارانش می‌گوید: نه می‌توانید بخوابید و نه می‌توانید نان بخورید، ولی هرگاه داخل شود، و نام خدا را در وقت داخل شدن به خانه‌اش یاد نکند، شیطان می‌گوید: جای شب ماندن خود را یافتید و اگر وی نام خدا را در وقت طعام خود یاد نکند، شیطان می‌گوید: جای شب ماندن و نان خوردن را هم یافتید.»

بزرگان است که بعد از صرف غذا، بر دیگران مقدم می‌شوند و ضرورتی که قبل از خوردن غذا بود اکنون وجود ندارد.

تمییز کردن دست نیز به این دلیل در ابتدای غذا استحباب ندارد چون ممکن است دستمال آغشته به چرک و آلودگی باشد. و هنگامی که دست خود را با آن تمییز می‌کند و آن را به سوی غذا می‌برد کسانی که با وی غذا می‌خورند برایشان ناخوشایند باشد. بر خلاف حالتی که بعد از غذا دستان خود را با دستمال تمییز می‌کند. والله أعلم.

کتاب بیوع

این کتاب مشتمل بر هفت مسأله می‌باشد.

معامله مکرِه

مسأله (۱۲۹) معامله‌ی کسی که به ناحق اکراه شده باشد. باطل است ولی اگر اکراه به حق باشد. این معامله صحیح است. و در مورد بیع مصادر[1] دو رأی وجود دارد بر طبق صحیح‌ترین اقوال درست است چون وی بر فروش این مال اکراه نشده است والله أعلم.

---

۱. بَیعُ الْمُصَادَرِ بِفَتْحِ الدَّال: «منْ أُلْجِئَ إِلَى دَفْعِ دَرَاهِمَ فَبَاعَ بَعْضَ مَالِهِ وَدَفَعَ تِلْكَ الدَّرَاهِمَ.» بیع مصادر با فتح دال، معامله‌ی شخصی است که برای دفع ظلم، و به منظور تحصیل مال انجام می‌دهد. مصادر کسی است که بخشی از اموال خود را به منظور به دست آوردن پول و دادن آن برای دفع ظلمی، می‌فروشد. رک به: حاشیة البجیرمی علی الخطیب ۷/ ۳۱۵.

خرید و فروش گربه و میمون

مسأله (۱۳۰) خرید و فروش گربه و میمون صحیح است. چون هر دوی آنها طاهر هستند و از آنها استفاده می‌شود و قابل انتفاع‌اند. و جامع شروط مبیع[1] هستند. و در صحیح مسلم از طریق جابر نقل شده است که پیامبر از خرید و فروش گربه نهی کرده است.[2] و این حدیث به دو صورت تأویل می‌شود:

نخست اینکه: نهی وارده، نهی تنزیه است تا مردم از خرید و فروش آن صرف نظر کنند و به جای آن مسامحه به خرج دهند و به صورت هدیه به یکدیگر بدهند. آنگونه که معمول است.

دوم: این نهی حمل می‌شود بر گربه‌های وحشی که با انسان انس نمی‌گیرند در نتیجه منفعتی هم ندارند. و مطابق قول صحیح خوردن آن جایز نیست. و الله أعلم.

خرید و فروش ماء الشعیر اگر رؤیت نشود

مسأله (۱۳۱) خرید و فروش ماء الشعیر- آب جو-[3] جایز است اگرچه عین آن رؤیت هم نشود. و اختلاف موجود در بیع غایب در اینجا وارد نیست. چون باید پوشیده بماند و مصلحت مبیع اقتضا دارد که سر بسته و پوشیده باشد. (و نوشیدن آن جایز است و کراهتی هم ندارد.)[4] (همچنین خرید و فروش «النخشکنان»[5]

---

۱. در برخی نسخ لفظ «بیع» آمده است. که صحیح همان استعمال واژه‌ی «مبیع» است.
۲. رک به شرح مسلم، نووی، ۹۵/۸.
۳. الفقاع: شرابی مخصوص است که از مویز و یا جو گیرند و وجه تسمیه آن هم به این دلیل است که بر بالای آن کف و حباب درست می‌شود. الفقاع: به معنای حباب است. رک به: لسان العرب.
٤. عبارت داخل پرانتز در برخی نسخ نیامده است.
٥. میوه‌ای است که آب داخل آن خورده می‌شود.

صحیح است هرچند مقصود اصلی از خرید آن همان چیزی است که در داخل آن- پوشیده مانده- است. و این مستور ماندن به اقتضای مصلحت مبیع است.)[1]

حکم معامله کودک

مسأله (۱۳۲) اگر کودکی درهمی به صراف بدهد تا آن را به نقد دیگر تبدیل کند و یا متاعی پیش وی برد تا از قیمت آن اطلاع یابد. و مانند آن آیا برای صراف جایز است دوباره درهم و متاع را به کودک بازگرداند و یا اینکه وی باید از پس دادن آنها امتناع کند؟و حکم انجام معامله- خرید و فروش- با کودک و انسان سفیه چیست؟

جواب: جایز نیست آنها را به کودک بازگرداند بلکه فروشنده لازم است آن را به ولی وی بدهد و طلب آن نیز بر عهده‌ی ولی کودک است اگر آن کالا به دلیل افراط و یا تفریط در دست گیرنده‌ی مال- شخصی که از کودک مالی گرفته است- تلف شود آن شخص ضامن خواهد بود.

همچنین اگر کودک کالایی بخرد و پول آن را پرداخت نماید خرید وی صحیح نیست و فروشنده باید پول آن را به ولی کودک بازگرداند. و دادن آن به کودک صحیح نیست. اگر مبلغ پول در دست فروشنده تلف شود و یا هنگام پس دادن آن به ولی کودک، از بین رود وی ضامن است تفاوتی ندارد- در این فاصله- کودک آن را تلف کرده باشد و یا اینکه توسط دیگری اتلاف صورت گرفته باشد.

اما در مورد چیزی که توسط کودک، خریداری می‌شود. اگر آن را به ولی خود داده باشد بر ولی لازم است آن را به فروشنده بازگرداند و اگر در این راه مبیع

---

۱. عبارت داخل پرانتز در برخی نسخ نیامده است.

در دست کودک تلف شود و یا کودک خود آن را از بین ببرد ضمانتی بر عهده‌ی وی - کودک - نخواهد بود چه برای زمان حال و چه در آینده و بعد از بلوغ. چون فروشنده خود کودک را بر اتلاف مال خویش مسلط گردانیده است و با این عمل یعنی در اختیار قرار دادن مال خود در دست کودک، سهل انگاری نموده است.

و این برای حالتی است که فروشنده انسان رشید و ذوصلاحیت باشد. اما اگر فروشنده کودک باشد هر آنچه را که هر یک- فروشنده و خریدار کودک- ازدیگری می گیرند در صورتیکه تلف شود باید نگاه کرد آیا این معامله با اجازه‌ی اولیای آنها صورت گرفته است در این صورت ضمانت بر عهده‌ی اولیای آنهاست ولی در صورتی که خودشان بدون اجازه‌ی اولیای خویش دست به انجام چنین معامله‌ای زده باشند ضرر هریک باید از مال دیگری جبران گردد و بر اولیاء ضمانتی نیست. چون در این حالت دادن مال هر یک به دیگری به معنای مسلط ساختن بر اتلاف مال محسوب نمی‌شود بر خلاف حالتی که در آن شخص رشید با کودک معامله‌ای انجام داده است. - و با علم و آگاهی کودک را بر اتلاف مال خویش مسلط ساخته است.

اما فروشنده‌ای که به دلیل سفه محجور شده است در تمامی موارد مذکور حکم وی مانند کودک است.

اگر شخص سفیه بدون اذن ولی ازدواج کند و پس از آن دخول صورت گیرد. نکاح فاسد بوده و پرداخت مهری هم بر ذمه‌ای او قرار نمی‌گیرد نه برای زمان حال و نه برای زمان پس از رفع حجر از او، البته به شرطی که زوجه رشیده باشد چون وی در این حالت شخصی را بر از بین بردن دوشیزگی خود، مسلط ساخته است. آنگونه که این قاعده در مورد معامله فروشنده‌ی رشید با کودک- نیز ذکر گردید. اما اگر زوجه کودک باشد ویا به دلیل سفه محجور باشد در این حالت

پرداخت مهر بر وطء کننده لازم است. چون این حالت در معنای مسلط ساختن بر اتلاف نمی‌باشد آنگونه که در معامله فروشنده‌ی خردسال ذکر کردیم. والله أعلم.

خرید و فروش ماء الشعیر

مسأله (۱۳۳) خرید و فروش ماء الشعیر- آب جو- حرام است یا کراهت دارد؟

جواب: مباح است و کراهتی در آن نیست.

ولاء برده اگر توسط سید خود آزاد شود

مسأله (۱۳٤) شخصی برده‌ای[1] دارد اگر وی برده‌ی خود را بخرد جایز است؟ و در این صورت ولاء برای چه کسی خواهد بود؟

جواب: بله صحیح است و برده آزاد می‌شود[2] و ولاء نیز برای خریدار ثابت است.[3]

---

۱. در برخی نسخ لفظ «عبید» ذکر شده است.

۲. از عایشه‌ رضی الله عنها روایت است که: بریره‌ رضی الله عنها نزد وی آمد و در مورد کتابت خود (پرداخت مال برای آزادی خویش) کمك خواست. و هنوز چیزی از مال کتابت را پرداخت نکرده بود. عایشه‌ رضی الله عنها به وی گفت: نزد مالك خود برگرد و بگو اگر موافق هستند. من (عایشه) پول کتابت را پرداخت می‌کنم مشروط به اینکه ولای تو از آنِ من باشد. بریره به مالکش این پیشنهاد را ارائه داد. اما آنها نپذیرفتند وگفتند: اگر عایشه‌ رضی الله عنها در حق تو چنین احسانی می‌کند، بکند. ولی ولای تو از آنِ ما است. عایشه‌ رضی الله عنها این مطلب را برای رسول اکرم ﷺ بازگو نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «بریره را بخر و آزاد کن. «فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» همانا حق ولاء از آنِ کسی است که او را آزاد می‌کند.» روای می‌گوید: بعد ازآن، رسول الله ﷺ برخاست و فرمود: «چرا بعضی از مردم، شرطهایی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست؟ هرکس، شرطی بگذارد که در کتاب خدا وجود ندارد، آن شرط، باطل است. اگر چه، صد بار هم شرط بگذارد. (باید دانست که) شرط خداوند سزاوارتر و محکم تر است.» (که انجام گیرد). صحیح البخاري، ۱۱۳۸.

۳. در حالتی که در مسأله آمده است مالک سابق برده، چون برده‌ی خود را آزاد کرده است و آن را از خود خریداری نموده است اگر این برده مالی داشته باشد و عصبه‌ای هم نداشته باشد از وی ارث می‌گیرد. چون برای وی حق ولاء ثابت شده است. ولاء یکی از اسباب استحقاق میراث است؛ مثلاً اگر زید

←

خرید و فروش پادزهر مار

مسأله (١٣٥) آیا خرید و فروش تریاق و پادزهر مار، جایز است؟ و اگر فروشنده مارها را زنده نگه دارد و به همراه خود حمل نماید. آنگونه که عرف و عادت است و بر اثر آن توسط نیش یکی از این مارها بمیرد آیا این شخص مرتکب معصیت شده است؟- خود را در معرض هلاکت قرار داده است- و اگر یکی از این مارها فرار کند تلف شود و یا چیزی را تلف نماید آیا غرامتی برای آن خواهد بود؟

جواب: اگر تریاق و پادزهر از مواد و ترکیبات طاهر و پاکی بدست آمده باشند خرید وفروش آنها جایز است در غیر اینصورت خیر. و اگر این شخص، ماری شکار کند تا مردم پیش وی روند و به تخصص و تشخیص وی اطمینان یابند و وی نیز از جمله افرادی باشد که در کار خود مهارت دارد و گمان برد که از گزند آنها در امان است جایز می‌باشد. در این حالت اگر ماری وی را نیش بزند مرتکب معصیت نشده است. و اگر مار از دست وی فرار کند و موجب اتلاف چیزی گردد وی ضامن نخواهد بود. و همینطور اگر مار کشته شود و از بین رود، کسی ضامن نیست.

خرید و فروش برنج در پوست آن

مسأله (١٣٦) آیا خرید و فروش برنج درپوست آن، جایز است؟ و آیا بیع سلم[١] در برنج وجود دارد و در این باره اختلافی شده است؟

بردهای را آزاد کرد و آن برده آزاد شده وفات یافت و وارث و عصبه‌ای نداشته باشد در اینحال آزاد کننده‌اش از وی ارث می‌برد، و این حق منتقل می‌شود از آزاد کننده به ذکور عصبه‌ی وی.

١. بیع سلم یا بیع سلف، فروختن جنسی است که با ذکر ویژگی‌ها و صفات مشخص گردیده و بر ذمه فروشنده است که بعد از مدتی مشخص به مشتری تحویل می گردد، صورت بیع سلم چنین است که شخصی(همان مسلم) کالائی از قبیل طعام یا حیوان و غیره، را که با ذکر صفات مشخص شده است، ←

جواب: قول صحیح جواز هر دوی آنهاست.

غش در معاملات و مخلوط کردن انواع مختلف یک جنس

مسأله (۱۳۷) اگر شخصی روغن گیاهی را با روغن کنجد یا آرد گندم را با آرد جو یا چربی گاو را با چربی گوسفند مخلوط نماید و آنها را بفروشد و ادعا کند که این نوع مرغوب است. آیا این عمل حرام نیست؟

جواب: تمامی این اعمال حرام است. و هر آنچه را که در آن غش باشد از این موارد و موارد دیگر حرام است.

قول غزالی در فتاوی

مسأله (۱۳۸) اگر شخصی چیزی خریداری کند و پس از آن فروشنده بمیرد و بعداً معلوم شود که مبیع از آن پسر میت بوده است. مشتری می گوید: پدرت

می‌خرد و برای تحویل گرفتن آن مدتی را مشخص می کند. قیمت کالا را نقداً می پردازد و برای تحویل گرفتن جنس خریده شده فرا رسیدن مدت را انتظار می کند وقتی مدت معین، فرا می رسد، بایع (مسلم الیه) مبیع (مسلم فیه) را به او می سپارد. رسول اللهﷺ بیع سلم را جایز قرار داده است، می فرماید: «مَنْ أَسْلَفَ فِي شَيءٍ فَلْيُسْلِفْ فِي كَيلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» (متفق علیه). جواز بیع سلم در خرما منصوص است.

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول اللهﷺ به مدینه تشریف آورد در حالی که مردم مدینه در داد و ستد میوه‌ها برای مدت یك سال و دو سال، بیع سَلَم می‌کردند (یعنی قبلاً قیمت محصول را پرداخت می‌کردند). رسول اللهﷺ فرمود: «هرکس، در خرما، بیع سلم می‌کند، لازم است که مقدار خرمای مورد معامله را به وسیلهٔ وزن یا کیل، مشخص سازد.» و در روایتی دیگر، آمده است که: «میعاد آن نیز مشخص باشد.» (بخاری: ۲۲۳۹ ـ ۲۲٤۱).

ابن ابی اوفی رضی الله عنه می‌گوید: در زمان رسول اللهﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مردم در داد و ستد گندم، جو، کشمش و خرما، بیع سلم می‌کردند. در روایتی دیگر از ابن ابی اوفی آمده است که: ما (مردم مدینه) در معاملهٔ گندم، جو و روغن زیتون با کشاورزان شام، بیع سَلَم می‌کردیم و مدت و مقدار آن را نیز تعیین می‌نمودیم. از ابن ابی اوفی پرسیدند: آیا با کسانی معامله می‌کردید که جنس، نزد آنان وجود داشت؟- چون سَلَم در چیزی است که اصل آن برای زمان حال وجود ندارد- گفت: ما این مورد را از آنها سؤال می کردیم. (بخاری: ۲۲٤۲ ـ ۲۲٤۵)

خودش آن را هنگامی که تو کوچک بودی به من فروخته است برای نیازی که به آن داشت آن را به من فروخت.

اما پسر می‌گوید: پدرم آن را برای خودش و به قصد تعدّی فروخته است نه برای تأمین نیاز من، - امام- غزالی در فتاوی می‌گوید: سخن مشتری همراه سوگند پذیرفته می‌شود. چون پدر شرعاً نماینده فرزندان خود است وجز با دلیل و حجت متهم نمی‌شود. آنگونه که اگر مشتری بگوید: آن را از وکیل تو خریده‌ام و موکل بگوید: او وکیل من است ولی برای خود و از طرف خود فروخته است نه من، بنابراین قول مشتری به همراه سوگند پذیرفته می‌شود. والله أعلم.

جهالت فروشنده به مبیع منافی ملکیت او نیست

مسأله (۱۳۹) مردی پس از وفات، خانه‌ای از خود به ارث گذاشته است و پسر بالغ و رشیدی دارد که او نیز دارای فرزندان خردسالی است حاکم به پسر میت، اذن داده نصیب خود و خواهرانش را بفروشد. و سپس مدرکی پیدا می‌شود دال بر اینکه تمامی آن خانه متعلق به آن پسر بوده است و خواهران وی سهمی در آن ندارند. چون پدر بزرگش آن را به تملک وی درآورده است و پدر وی نیز هنگامی که خود کودکی بیش نبوده است آن را پذیرفته است. و این قرارداد تا بعد از زمان فروش مهم الارثشان از آن خانه از پسر پنهان مانده، حال آیا فروش این خانه در تمامی آن صحیح بوده است یا تنها در مورد بخشی از آن صحیح است؟

جواب: فروش خانه در تمامی آن جایز بوده است چون در این حالت این خانه ملک اوست و جهل به مالکیت خویش موجب خروج ملکیت نمی‌شود. مانند شخصی که مال مورّث خود را فروخته است. به گمان اینکه وی زنده است اما معلوم می‌شود که وی مرده است پس آن مال به وی انتقال یافته و به تبع آن نیز نزد اصحاب ما، مطابق صحیح ترین قول، بیع وی صحیح است بر همین مبنا در تمامی

موارد -جهل مالک به ملک خود- مطابق أصح أقوال جایز است - و معامله تنفیذ می‌گردد- و الله أعلم.

اگر مبیع مستحق للغیر درآید

مسأله (۱٤۰) شخصی خانه‌ای را فروخته است و سپس یک چهارم آن خانه مستحق للغیر درمی‌آید - آیا بیع آن صحیح است؟-

جواب: بیع در همان مقدار سه چهارم ٤/۳ صحیح است به میزان ٤/۳ قیمت آن نیز بیع صحیح بوده است.

ثواب کسی که نهالی کاشته است آیا به وراث منتقل می‌شود

مسأله (۱٤۱) کسی که نهال خرمایی کاشته است و سپس فوت نماید این نخل برای ورثه‌ی وی خواهد بود اما ثواب - در صورت انتقال نسل به نسل- آن برای چه کسی است؟ و کسی که ثمره‌ی آن را در زمان حیات کشت‌کننده، با ظلم و ستم اخذ نماید برای آزاد کردن ذمه‌ی خویش -پس از فوت کشت‌کننده‌ی درخت- آیا باید جبران آن را به فرزند بزرگ کشت‌کننده پرداخت نماید. و یا اینکه جبران آن همچنان بر عهده‌ی وی باقی خواهد ماند؟ و اگر ورثه، ظالم را بری نکنند و حق خود را نگیرند تا اینکه در روز قیامت این حق مطالبه شود آیا در این حالت مطالبه‌ی این حق از طرف کشت‌کننده‌ی درخت صورت می‌گیرد یا اینکه وارثان وی نیز حق مطالبه آن را دارند؟

جواب: برای کسی که نهالی را کاشته است اجر پیوسته و دائمی خواهد بود از زمانی که آن نهال را کاشته است تا زمانی که درخت از بین می‌رود. و ثمره‌ی این

درخت اگر بدون معاوضه به صورت هبه[1] داده شود. ثواب آنِ برای ورثه خواهد بود البته از زمانی که آنها استحقاق آن را پیدا می‌کنند- بعد از موت مورث- و هر آن‌چه از ثمر به ناحق اخذ شده باشد إبراء غاصب و یا ظالم، توسط ورثه بهتر است تا اینکه مطالبه آنِ را به روز قیامت موکول نمایند. و اگر ورثه آن را بری ننمایند روز قیامت هر یک از ورثه و یا خود مورث، میتوانند ثواب مدت زمان تأخیر در پرداخت حقشان را طلب نمایند البته در زمانی که خود استحقاق آن را داشته‌اند.

اما مطالبه‌ی حقی که به ناحق اخذ شده است مطابق اصح اقوال برای کسی است که غصب ابتدا از وی صورت گرفته است. و گفته شده این مطالبه برای آخرین وارث از نسل مورث است. بنابراین مطالبه‌ی این حق مختص به کسی که درخت را کاشته نمی‌باشد. بلکه هر دینی که گرفتن آن ناممکن شود اینگونه است. والله أعلم.

و اصلی که در مورد این مسأله میتوان به آن استناد جست در حدیث جابر آمده است که از رسول خداﷺ نقل می‌کند که فرمود: (ما مِنْ مُسْلِمٍ يغْرِسُ غَرْساً إلاَّ كانَ ما أُكِلَ مِنْهُ لهُ صدقةً، وما سُرِقَ مِنْه لَه صدقَةً، ولا يرْزؤه أَحَدٌ إلاَّ كَانَ له صدقةً) و در روایتی دیگر: (فَلا يغْرِس الْمُسْلِم غرسا، فَيأْكُلَ مِنْهُ إنسانٌ ولا دابةٌ ولا طَيرٌ إلاَّ كانَ له صدقَةً إِلَى يوْمِ الْقِيامة .)[2]

«رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هیچ مسلمانی نیست که نهالی بنشاند، جز اینکه آنچه از آن خورده می‌شود، برایش صدقه است و آنچه از آن دزدی

۱. هبه در اصطلاح شرع اینست که انسان مال خود را در حال حیات و زندگی خود بدون عوض به ملکیت غیر درآورد، پس هرگاه انسان استفاده و انتفاع از مال خود را برای غیر مباح کرد وآن را بملکیت وی درنیاورد، اعاره و عاریه دادن است، و اگر تملیك در هبه به بعد ازمرگ حواله شود، هبه نیست بلکه وصیت است و اگر این بخشش وعطاء درمقابل عوض باشد، بیع و فروش است، و حکم بیع برآن اجراء می‌گردد.
۲. مسلم، صحیح مسلم (۱۵۵۲)

شود، برایش صدقه است، و هیچکس آن را کم نمی کند، جز اینکه برایش صدقه است. و در روایتی از مسلم آمده که: هیچ مسلمانی نهالی نمی‌نشاند، که از آن انسانی یا حیوانی یا پرنده‌ای بخورد، جز اینکه برایش تا روز قیامت صدقه بحساب میآید. بخاری و مسلم هر دو این روایت را از طریق انس ﷺ، ذکر کرده‌اند.»

آیا در خرید و فروش درخت، محل درخت داخل در بیع می‌شود

مسأله (۱٤۲) شخصی درخت معینی را در باغستانی خریدار نموده این درخت پس از مدتی خشک می‌شود و یا اینکه توسط دیگری از جای خود کنده می‌شود آیا این شخص - خریدار- میتواند به جای آن درخت، درختی دیگر در آن محل بکارد؟

جواب: خیر وی نمیتواند چنین کاری انجام دهد چون خود محل درخت، داخل در معامله نمی‌شود و این بر مبنای صحیح ترین قول در مذهب شافعی ﷺ است. والله أعلم.

در فروش بستان اصل گیاه و برگ و ریشه داخل در معامله نمی‌شود

مسأله (۱٤۳) شخصی محصول خیار خویش را فروخته و خریدار نیز تمامی خیارها را در مدت زمان مقرر، جمع‌آوری نموده است. به نحوی که محصولی در آن نمانده. و دیگر چیزی هم از آن برداشت نمی‌شود. فروشنده و خریدار در اصل گیاه و برگ و ریشه آن با هم اختلاف پیدا می‌کنند تا هریک حیوانات خویش را در آن بچرانند. حال حق چریدن این حیوانات برای کیست؟

جواب: حق با فروشنده است و جماعتی از اهل علم اینگونه فتوا داده‌اند.

قرار دادن برخی از شروط در معاملات و حق فسخ به دلیل آن

مسأله (١٤٤) شخصی بستانی را در روستایی خریداری نموده است و متولی خریدار را مجبور کرده است که به خاطر خرید آن، باید کشاورزی کند.- یا وی جزو اهالی آن روستا شود- آیا در این حالت خریدار حق فسخ معامله را دارد؟

جواب: اگر آن بستان به چنین شرط و شروطی معروف و مشهور باشد.- رعایت شروط به دلیل خود زمین و از ضروریات آن باشد- و حق فسخ[1] آن را دارد و در غیر این صورت خیر.[2] غزالی و برخی از اصحاب ما- شافعیة- گفته‌اند: اگر شخصی خانه‌ای را خریداری نماید و آن خانه معروف باشد به محل توقف‌گاه سربازان، در این صورت وی خیار دارد- میان فسخ یا امضای آن- چون حق خیار فسخ در تمامی مواردی که موجب نقصان عین یا قیمت آن، یا کاهش تمایل و رغبت مردم به آن شود ثابت است.

حق فسخ معامله به دلیل عیب آن

مسأله (١٤٥) شخصی کالایی را خریداری نموده است و در آن هنگام با وجودی عیبی که در آن می‌بیند بدان راضی می‌شود. سپس می گوید: من به این دلیل به این عیب راضی شدم چون فکر می‌کردم که این عیب فلان عیب بوده است ولی اکنون دانسته‌ام که عیب دیگری است. آیا خریدار حق فسخ این معامله را دارد؟

---

۱. خیار عبارت از آنست که دو طرف معامله یا یکی از آنها بتوانند، حق انتخاب داشته باشند، در اینکه معامله را فیصله بدهند و اجراء نمایند یا اینکه آن را لغو و فسخ سازند و هر کدام را بهتر دانستند آن را برگزینند هریك حق پشیمانی دارد و این خیار دارای اقسامی است. مانند خیار مجلس، خیار شرط، خیار عیب و خیار غبن و مواردی دیگر.

۲. چون اگر این شرط و شروط معروف و معهود نباشد الزام موجود ناشی از خرید بستان نیست بلکه مربوط به امر متولی است.

جواب: اگر امکان وقوع چنین اشتباهی وجود داشته باشد و وقوع آن محتمل باشد بله حق فسخ آن را دارد. و اگر عیبی که به آن پی برده، کمتر از عیبی باشد که قبلاً بدان راضی بوده است و یا مثل آن باشد دیگر حق رد آن را نخواهد داشت مگر در صورتیکه ضرر آن عیب بیشتر باشد.

مسأله (١٤٦) شخصی کالایی را خریداری نماید که بر روی آن چیزی نمایان است. اما پس از مدتی می‌بیند که آن عیب است. به مشتری می گوید: من گمان کردم که آن، اثر چیزی است- رنگ و امثال آن- و عیب نباشد؟

جواب: اگر تشخیص این موارد در حق کسانی مثل وی پوشیده بماند مشتری باید قسم یاد کند و بر ادعایش تصدیق می‌شود.

مسأله (١٤٧) شخصی غلام یا کنیزی خریداری نموده است و سپس درمی‌یابد که ختنه نشده‌اند. آیا در این حالت خیار عیب ثابت می‌شود؟-

جواب: اصحاب ما می گویند: خیر امکان خیار در صورتی که هر دو خردسال باشند وجود ندارد و اما اگر بزرگسال باشند به نحوی که اگر ختنه شوند برای سلامتی آنها خطرناک باشد صحیح این است که عیب به شمار می‌آید و خیار رد غلام یا کنیز وجود خواهد داشت.

مسائلی مربوط به احتکار

مسأله (١٤٨) آیا احتکار[1] در پشم حیوانات و محصولات کشاورزی، و محصولاتی که قابل شمارش هستند جریان دارد؟

---

۱. احتکار آنست که چیزی را بخرند و آن را پنهان کنند و از مردم منع کنند، تا آن چیز در میان مردم کمیاب گردد و در نتیجه قیمت آن گران شود، و قیمت آن بالا رود و از اینراه مردم متضررگردند. بعضی از علماء دایره موادی راکه احتکار شامل آنها می‌شود، محدودکرده‌اند. امام شافعی و احمد می‌گویند تنها مواد خوراکی و طعام مردم، که قوت روزانه مردم است، مشمول احتکار است و بعضی این دایره را وسیعترکرده وگفته‌اند در هر چیزی که موجب ضرر و زیان گردد و قیمت آن متعادل نباشد و بهای آن با

←

جواب: خیر جمع نمودن این موارد داخل در موضوع احتکار نیست.

مسأله (۱٤۹) اگر زمان برداشت محصولات زراعتی باشد و خریداران منتظر خرید آن باشند اما مالک آن از فروختن این محصولات در زمانی که قیمت آنها پایین است امتناع می‌ورزد. آیا این عمل احتکار محسوب می‌شود و شخص با انجام این کار فاسق می‌شود؟ و آیا این عمل حرام است؟

احتکار در مواردی است که قوت مردم است اگر در وقت گرانی خریداری و از فروختن آن در زمان حال خودداری شود. به امید افزایش بیشتر قیمت آن در آینده، اما اگر شخصی چیزی را در زمان ارزانی خریداری کند و منتظر باشد که قیمت آن بیشتر شود این عمل احتکار نیست و با انجام آن شخص فاسق نمی‌شود و شهادت وی نیز با آن رد نخواهد شد. و الله أعلم.

صفاتی که در بیع سلم لازم است ذکر شود

مسأله (۱۵۰) صفاتی که در بیع سلم باید برای خرید گندم و جو و مانند آن ذکر شود چیست؟ جواب: مثال آن اینگونه است که بگویی: این درهم‌ها را تحویل تو دادم در برابر یک کیسه گندم از گندم جولانی جدید زرد رنگ، آن را باید در فلان زمان معین تحویل من دهی. و به جای استفاده از واژه‌ی «سلم»، میتواند از واژه‌ی «سلف» استفاده کند یعنی به جای «أسلمت الیک» بگوید: «أسلفتک»- این دراهم را- به تو تحویل دادم بگوید: - این دراهم را- پیشاپیش به تو دادم.

بهای اشیاء احتکاری تعادل و هماهنگی نداشته باشد مشمول احتکار می‌شود و حرام است بعضی گفته‌اند اگرکسی محصول زراعت خویش را یا ساخته دست خود را احتکارکند اشکالی ندارد حکم احتکار آنست که شارع آن را حرام کرده است و از آن نهی فرموده است، چون موجب حرص و طمع و آز فراوان و بداخلاقی و در تنگنا قرار دادن مردم می‌شود.

مسأله (۱۵۱) شخصی اقرار[1] می‌کند تعدادی از آنچه که به اسباذرود[2] تعبیر می‌شود-در بیع سلم- بر ذمه‌ی وی تعلق گرفته است؟

جواب: اقرار به آن صحیح نیست. چون این جنس به نحوی است که در ذمه ثابت نمی‌شود چون اگر آن را از مال دیگری تلف کرده است قیمت آن را باید بدهد نه مثل آن، چون مثلی نیست. و اگر آن شیء که بدان اقرار کرده، مسلم فیه، باشد به دو دلیل خود بیع -سلم- صحیح نبوده است.[3] نخست به این دلیل که بالا و پایین آن مختلف است و دوم: ترکیب دو جنس به کار رفته در آن متفاوت است. مرکب از مس و سرب است. والله أعلم.

قبول هدیه توسط دائن

مسأله (۱۵۲) شخصی که بر دیگری دینی دارد و این دین، قرض و یا غیر آن است. مدیون برای طلبکار خود، هدیه‌ای می‌آورد، در این حالت قبول این هدیه برای وی- دائن، طلبکار- جایز است و کراهتی در آن نیست. تفاوتی هم نخواهد کرد آن دین قرض و یا چیز دیگری باشد. این مذهب ما و مذهب ابن عباس ﷺ و دیگران- اصحاب- می‌باشد.

---

۱. اقرار در لغت یعنی اثبات کردن و در اصطلاح شرع و فقه یعنی اعتراف و اقرار بدانچه که مورد ادعا واقع شده است، اقرار قویترین دلیل است، برای اثبات دعوی بر علیه مدعی علیه و لذا آن را سید الادله و بهترین دلیل و شهادت برنفس خویش نامیده‌اند.

۲. به نظر می‌رسد «اسباذرود» یا «استادرود» اسم ظرفی باشد که در ساختن آن از مس و سرب استفاده شده است و چون نسبت این فلزات در آن غیر مشخص است. بر ذمه ثابت نمی‌شود و به دلیل جهل به مقدار آن، سلم هم در آن صحیح نمی‌باشد. و لفظ «شربات» در برخی نسخ با «شریات» آمده است.

۳. به عبارتی دیگر چیزهایی در ذمه ثابت می‌شوند که مقدار آن مشخص و قابل اندازه گیری بوده و بیع سلم نیز در آن صحیح باشد.

باب حجر بر سفیه

مسأله (۱۵۳) هنگامی که شخص مفلس،[1] محجور شود. و اموالش را برای پرداخت دیون، میان طلبکاران تقسیم کنند. اما این اموال کفاف دیون را نکند و مقداری از آن هنوز بر ذمه‌ی وی باقی مانده باشد:

شخص مفلس را برای استیفای باقی دیون مازاد بر اموالش نمیتوان به کار کردن وادار نمود. همچنین به کار کردن برای بدهکاران نیز مجبور نمی‌شود. و صحیح‌ترین قول نزد اصحاب ما این است که وی میتواند کنیز- ام ولد-[2] خود را به صورت اجاره به طلبکاران بدهد تا برایشان کار کند. و زمینی را که وقف او ساخته نیز به اجاره به آنها بدهد چون این اجاره مستلزم ایراد ضرری به وی- مفلس- نخواهد بود. اما در معطل کردن طلبکاران خسارت و ضرر وجود دارد و پیامبر فرموده است: (لا ضَرَرَ وَلا ضِرَارَ)[3] به یکدیگر زیان نرسانید و ضرر را با ضرر پاسخ ندهید.

حلول دین

مسأله (١٥٤) زمان تأدیه‌ی دَیْن بدهکاری سر رسیده است و باید آن را پرداخت نماید. مالی از زمین و غیره دارد اگر حاکم وی را مجبور به فروش اموالش کند

---

۱. مفلس کسی است که مالك مالی نیست و چیزی ندارد که بدان نیازهای خود را بر آورده کند و فقر و تنگ دستی، او را بحالی رسانده است، که هیچ پولی و فلسی برایش نمانده است. او را مفلس نامیده‌اند اگرچه فعلا مالی دارد، چون مال او در واقع از آن طلبکاران است وگوئی که وجود ندارد، و فقهاء مفلس را بدینگونه تعریف کرده اند: شخصی که دیون و بدهیهای او فراوان است و آنقدر ندارد که دیونش را بپردازد، لذا حاکم و قاضی حکم به افلاس و فقر و بی چیزی او می‌کنند.

۲. ام ولد (مادر فرزند): در اصطلاح فقه کنیزی است که از مولای خود آبستن شده و دختر یا پسری زاییده باشد. برای مالك روا نیست که در حیات خود آن کنیز را بفروشد. بعد از مرگ مالك نیز کنیز آزاد می‌شود و به کسی به ارث نمی‌رسد.

۳. امام مالک در موطأ ۲/ ۷٤٥ به صورت مرسل، و امام أحمد ۲۸٦۷، ابن ماجه ۲۳٤۱ این حدیث را روایت کرده‌اند. اسناد حدیث صحیح است.

در صورتی که هنگام فروش در آن زمان، کسی پیدا نشود آن را به قیمت مثل، خریداری نماید به اتفاق، وی را مجبور نمی‌کنند که آنها را به قیمت پایین‌تر از قیمت خود بفروشد بلکه باید صبر نمود تا کسی پیدا شود آنها را به قیمت مثل، خریداری نماید. اصحاب ما می‌گویند: و همین گونه است اگر برده‌ای ایمان بیاورد در صورتی که مالک کافر وی را مجبور به فروش اموالش کردیم و کسی در آن زمان، پیدا نشود که برده را از وی به قیمت مثل، خریداری نماید. در این مورد فرصتی داده می‌شود تا کسی پیدا شود و برده را به قیمت مثل، از وی خریداری نماید. اما برده از تسلط وی خارج می‌شود و دیگر خود به کسب و کار می‌پردازد.

مسأله (۱۵۵) فردی کنیزی را خریداری نموده است. کنیز توسط خریدار حامله شده است و قبل از اینکه قادر به پرداخت بهای آن باشد. محجور و از تصرف در اموال خویش، منع می‌شود. در این حالت آیا فروشنده میتواند کنیز را بدون فرزندش، از وی باز پس گیرد؟

جواب: خیر وی نمیتواند چنین کاری انجام دهد.[۱]

تنبیه فرزند به قصد تعلیم

مسأله (۱۵٦) آیا انسان میتواند فرزند خویش را برای انجام کاری به خدمت گیرد و او را به خاطر تقصیر و کوتاهی در انجام آن تنبیه نماید؟

---

۱. در برخی از نسخ «له ذلک» آمده است که بر مبنای آن فروشنده میتواند کنیز را بدون فرزندش، از وی باز پس گیرد اما با مراجعه به «الروضة» و «تصحیحات التنبیه» و همچنین شرح رافعی بر آن می‌بینیم که صواب «لیس له ذلک» می‌باشد و فروشنده نمی‌تواند کنیز را بدون ولد باز پس گیرد. چرا که احکام استیلاد در ایجاب حریت همچون عتق است.

جواب: بله تنها در صورتی که قصد وی آموزش و تعلیم و تأدیب و تربیت نیکو و اموری مانند آن باشد جایز است.

سهل انگاری در حفظ اموال یتیم و سفیه

مسأله (۱۵۷)آیا برای ولی یتیم و سفیه جایز است که با اموال آنها از راه دریایی عبور کند؟ خواه توسط خودش و یا توسط کسی دیگر؟ آیا در این مسأله نقل قولی از اصحاب شافعی وجود دارد؟ و آیا بیان شفافی در این باره آمده است؟

جواب: امام الحرمین در «النهایة» در اول باب تجارت وصی با اموال یتیم، می‌فرماید: (اما مسافرت با اموال یتیم در دریا اگر کشتی کهنه و فرسوده باشد جایز نیست. در غیر اینصورت اگر تاجران سوار بر آن شوند و امنیت در راه امر غالب باشد بیشتر اصحاب به جزم گفته‌اند که حتی در این حالت نیز مسافرت با اموال یتیم جایز نیست. بر خلاف حالتی که در خشکی وجود دارد.

و برخی از ائمه گفته‌اند: اگر سوار شدن بر کشتی برای انجام حج واجب نباشد مسافرت با اموال یتیم هم با آن جایز نیست و اگر برای انجام عبادت حج سوار شدن بر کشتی را هم لازم بدانیم در این صورت جایز است. چون در این حالت مسافرت در دریا را همچون مسافرت بر روی خشکی فرض نموده‌ایم.

گفته است: - امام الحرمین- و این موضوع ثابت است که عایشهﷺ با اموال محمد ابن ابوبکر در دریا تجارت می‌نمود. و هر کسی که آن را انکار نماید در تأویل آن خویشتن را به زحمت افکنده است. و قوی ترین تأویل این است که می گویند:

«عایشهﷺ به انجام چنین کاری امر شده بود و کشتی در دریا به موازات ساحل حرکت کرده است به نحوی که تهدیدی از جانب دریا وجود نداشته. و در این حالت مانند خشکی فرض می‌شود. و یا گفته می‌شود: شاید عایشه به شرط ضمانت و جبران خسارت این تجارت را انجام داده است.»

اما این تأویل بعید است. چون هر آنچه را که قابل ضمانت نباشد اقدام برای تضمین آن باطل است. ولی بهتر آن است که گفته شود: عایشه آن را مطابق رأی و مذهب خویش انجام داده است و پاسخ به این مسأله نیز ظنی است) این پایان کلام امام الحرمین است.

و نتیجه ایی که از این اقوال گرفته می‌شود: ممانعت ولی از انجام مسافرت با این اموال است خواه این مال متعلق به یتیم باشد یا سفیه یا مجنون و یا ولد صغیر که پدرش ولایت وی را به عهده دارد. تمامی این موارد جایز نیست. و قاضی حسن در همان باب مذکور در تعلیق بر تحریم مسافرت با اموال مذکور در دریا به صورت قطع و یقین گفته که جایز نیست و عمل عایشه را با همان دو تأویل سابق، توجیه نموده است. قاضی- حسین- گفته است: «در صورت تعدی ولی، از ولایت عزل نمی‌شود آنگونه که نمیتوان شهادت شاهد را با ارتکاب هر فسقی مردود دانست.» و الله تعالی أعلم.

ولایت ولی در تزویج سفیه

مسأله (۱۵۸) اگر شخصی به دلیل سفه محجور باشد چه کسی ولی اوست تا وی را به ازدواج دیگری درآورد و یا به تزویج وی اذن دهد؟ آیا ولی در تزویج وی استقلال کامل دارد یا اینکه اذن سفیه نیز لازم است؟

جواب: اگر محجور در ابتدا بالغ و رشید بوده است و پس از آن سفه بر وی عارض شده است در این حالت قاضی، تزویج وی را به عهده می‌گیرد. و اگر در حالت سفه به بلوغ رسیده است و پدر و یا پدر بزرگ دارد آنان امر تزویج وی را بر عهده می‌گیرند. و در غیر این صورت قاضی و یا کسی که نماینده قاضی در تزویج باشد وی را به ازدواج دیگری در می‌آورد. سفیه در انجام نکاح استقلال ندارد و در صورتی که بدون اذن ولی اقدام به ازدواج نماید نکاحش باطل است و

اگر دخولی هم صورت گرفته باشد و زن نیز بالغة و رشیدة باشد؛ زن مستحق هیچ مهری نخواهد بود و در غیر این صورت، مهر المثل به وی تعلق می گیرد.

و اگر ولی بدون اذن سفیه وی را به ازدواج دیگری درآورد مطابق قول اصح این نکاح باطل است. و اگر سفیه برای تزویج، از پدر و پدربزرگش طلب اذن نماید و آنها نیز مخالفت نمایند. در این صورت قاضی حکم می کند و امر تزویج وی را بر عهده می گیرد.

و هنگامی که از طرف ولی به سفیه اذن ازدواج داده می‌شود این اذن صحیح خواهد بود چه اینکه زوجه یا شبیه وی هنوز به عینه مشخص نشده باشد یا تعیین شده باشد. و اگر ولی، مهر را بیشتر از مهر المثل قرار داده باشد تنها در مقدار مهر المثل قابل تنفیذ است و بیشتر از آن باطل است.

وصیت به اموال مشترک

مسأله (۱۵۹) شخصی به اطعام یتیمان وصیت نموده است. و خودش دارای همسر و فرزندان است. آنچه را که- موصی- بدان وصیت نموده، میان خود و خانواده‌اش به صورت ملکی در میان مشترک است. و همگی در آن سهم دارند و از آن استفاده می کنند. آیا برای وصی -که خود در آن مال سهم دارد- جایز است گاهی اوقات از آن اموال مشترک استفاده کند، و کسانی را برای اطعام دعوت نماید؟

جواب: برای او جایز است اما انجام این کار مشروط به این است که این اطعام، مستلزم اسراف بر اموال یتیمان نباشد.

مسأله‌ای که در آن جد باید اجرة المثل پرداخت نماید

مسأله (١٦٠) شخصی وفات نموده است یک زوجه و یک پسر سه ساله دارد زوجه به خانواده پدرش ملحق شده است و پدر زوجه متوفی، پسر دختر خویش-

نوه‌اش- را نزد خود آورده است. و آن پسر برای آنها کار می‌کند تا اینکه به بلوغ می‌رسد و نزدجد مادری خود، به سن بیست سالگی می‌رسد. و فوت می‌کند. آیا در این حالت بر جد لازم است که اجرت المثل[1] عمل وی را در این مدت پرداخت نماید؟ در حالی که وی نه وصی بوده است و نه قاضی به ولایت وی امر نموده است؟

جواب: بله وی باید اجرت المثل مدت زمانی را که هنوز به سن رشد نرسیده است را پرداخت نماید. چه قبل از بلوغ باشد و چه بعد از آن قبل از رسیدن به سن رشد. و الله أعلم.

باب الضمان

حقوق مشترک

مسأله (۱٦۱) دو نفر که یکی از آنها خانه‌ای- طبقه‌ای- روی خانه‌ی دیگری ساخته است. به طوری که سقف خانه طبقه اول بر ستون چوبی قرار دارد که مالک طبقه‌ی همکف می‌خواهد از آن بی‌نیاز شود و آن را بردارد. حال به این دلیل میان این دو نفر- در حذف این ستون چوبی- اختلافی پیش آمده است:

جواب: این ستون متعلق به صاحب خانه‌ی پایین است چون به صورت حقیقی در تملک وی قرار دارد و انتفاع طبقه بالا از آن بی‌تاثیر است برخلاف سقف- حالتی که اختلاف بر تملک سقف باشد و مالک طبقه‌ی اول بخواهد سقت

۱. اجرت المثل: مقدار اجرتی است که برای موارد مشابه آن عمل داده می‌شود. اجرت المثل در مواردی جریان دارد که اگر اجرت مسمی فاسد باشد و یا تعیین نشده باشد و یا طرفین خود مقدار اجرت را اجرت المثل تعیین کرده باشند.

خانه‌ی خود را بردارد- چون سقف میان آنها مشترک است و کسی بر تملک آن بر دیگری برتری ندارد.

جبران خسارت در مواردی که مثلی نیست

مسأله (١٦٢) شخصی دیوار دیگری را تخریب نموده آیا وی ضامن است تا مثل آن را دوباره بنا کند؟ و یا به پرداخت ارش و جبران قیمت آن ملزم می‌شود؟ از امام شافعی در این باره سخنی نقل شده است؟ و آیا در این مسأله اختلافی وجود دارد؟

و آیا از کلام نویسنده‌ی «التنبیه» حکم این مسأله مشخص است؟ به صورت واضح بیان کنید؟

جواب: بغوی و غیر وی از امام شافعی ﷺ نقل نموده‌اند که وی فرموده است: مجبور به ساختن دوباره‌ی آن می‌شود و این مذهب امام شافعی است و مدار عمل و فتوا بر این قول است.

و این حکم در آخر باب صلح از کتاب «التنبیه» آمده است: «فان استهدم فنقضه أحدهما أجبر علی اعادته»[1] «اگر یکی از آنها- دو شریکی که دیواری در میان مشترک دارند- قصد تخریب دیوار را کنند تا اینکه دیوار فرو افتد، وی را مجبور به بازسازی آن می‌کنند.» و این قول تصریحی به لزوم قرار دادن دوباره‌ی آن است. و این قول وی- ابواسحاق شیرازی- که گفته است: «وقیل هو أیضا علی قولین» «و گفته شده که در این مورد نیز دو حکم وجود دارد» به این معنا نیست که در لزوم بازسازی دیوار توسط شریکی که آن را تخریب نموده است و یا پرداخت خسارت آن، اختلافی وجود دارد. بلکه این «علی قولین» برای مواردی

---

۱. شیرازی، أبو إسحاق، التنبیه فی الفقه الشافعی١/١٠٤.

است که شریک به دلیل مصلحتی دیوار را تخریب نموده است و در تخریب آن معذور بوده است به نحوی که گویی، دیوار خود فرو افتاده است در این حالت است که در اجبار شریک برای بازسازی آن، گفته شده که دو قول وجود دارد، نخست وی ملزم به بازسازی آن می‌شود و دوم چیزی بر عهده‌ی وی نیست.

بنابراین کلام صاحب «التنبیه» در بازسازی آن صراحت دارد و وی جبران خسارت ناشی از کاهش قیمت را ذکر نکرده است. و مثل آنچه که در «تنبیه» مذکور است جمهور اصحاب شافعیة بدان تصریح کرده‌اند.

امام الحرمین در آخر باب «ثَمَرَةِ الْحَائِطِ يبَاعُ أَصْلُهُ» فرموده است:

«اگر دیوار، از روی عداوت تخریب گردد پرداخت ارش نقصان آن لازم است نه ساختن و بنای دوباره‌ی آن، چون دیوار مثلی نیست. و جماعتی دیگر در باب غصب این مسأله را ذکر نموده‌اند. اما مشهور در مذهب همان مطلبی بود که ذکر گردید»[1] والله تعالی أعلم.

تصرف لاحق موجب بطلان حق سابق نیست

مسأله (١٦٣) شخصی حق جاری ساختن آبی را بر روی زمین خود دارد که از آب باران در چاهی مخصوص جمع می‌شود. اگر وی بخواهد روی زمین خود سطح و طبقه‌ی دیگری بنا کند تا آب را بر روی آن نیز جاری سازد آیا وی میتواند از همان مسیر جریان آب برای آبیاری آن نیز استفاده نماید؟ یا کسانی که آب بر مسیر راه آنها قرار دارد حق ممانعت از آن را خواهند داشت؟

---

١. امام نووی رحمه الله این قول را در کتاب روضة الطالبین نیز از امام الحرمین نقل نموده است. رک به: روضة الطالبين وعمدة المفتين، ٤/ ٢١٥.

جواب: خیر آنها نمیتوانند مانع جریان این آب شوند مگر اینکه این طبقه‌ی ساخته شده، مستلزم خسارت و ایجاد ضرری افزون بر حالت قبل از ساخت آن باشد.

پرداخت دین اَز مال حرام

مسأله (١٦٤) اگر شخص مدیونی، دین خود را از مال حرام پرداخت نماید و صاحب دین نیز وی راتبرئه نماید و از حرام بودن آن بی اطلاع باشد. آیا در این حالت دین مدیون ساقط می‌شود و تبرئه صحیح بوده است؟

جواب: اگر وی را در معنای استیفای حق خویش برائت نموده باشد صحیح نیست و دین همچنان بر ذمه‌ی مدیون باقی خواهد بود.

شرط در ضمانت

مسأله (١٦٥) شخصی دیگری را ضمانت[1] نموده و با این عبارت می‌گوید: من ضامن فلانی- یعنی مضمون عنه[2]- هستم و اگر وی عاجز از پرداخت دین خود شود من در این صورت دین او را پرداخت می‌کنم.

---

۱. ضمان بدلیل آیه زیر مشروع و جایز است، می فرماید: ﴿وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾ (یوسف:۷۲). رسول اکرمﷺ نیز می فرماید: (الزَّعِيمُ غَارِمٌ) «ضامن مسئول غرامت است»، و می فرماید: «إلا أنْ قَامَ أحدكم فضمنه» شخصی فوت کرده و مدیون بود و چیزی برای پرداخت بدهی‌های خود باقی نگذاشته بود، رسول اکرمﷺ از اقامه نماز جنازه ایشان خودداری کرد و فرمود: البته اگر یکی از شما پرداخت بدهی‌های او را تقبل کند، من نماز جنازه اش را می خوانم. (بخاری).

ضمانت دارای احکامی است از آن جمله: در ضمانت، شناختن شخص مضمون برای ضامن لازم نیست زیرا جایز است کسی ضامن کسی شود که اصلا او را نمی شناسد، چون ضمان نوعی تبرع و احسان است. و دیگر اینکه ضمانت نباید مشروط و معلق به شرطی باشد چون ضمانت برای توثیق دین است نه تضعیف آن.

۲. ارکان ضمانت عبارت از: ۱. مضمون عنه: شخص بدهکاری است که ضامن وی را برای ادای بدهی‌اش ضمانت کرده است. ۲. مضمون له: همان طلبکارو صاحب حقی است که ضامن، پرداخت

←

جواب: این ضمانت فاسد است چون معلق به شرط شده است و با مقتضای ضمانت منافات دارد.[1] چون ضامن برای ضمانت، عجز مضمون عنه از پرداخت دین را شرط نموده است و در این حالت وی ضامن چیزی نخواهد بود. والله تعالی أعلم.

کتاب وکالت

وکالت فاسد

مسأله (۱٦٦) اصحاب ما گفته‌اند: اگر شخصی بگوید: هر کسی که بخواهد خانه‌ی مرا بفروشد وی را وکیل خوددر فروختن آن قرار دادم، این وکالت باطل است و تصرف هیچ شخصی بر مبنای این وکالت صحیح نخواهد بود. بر خلاف حالتی که بگوید: «هر کسی به جای من به حج رود برای وی دویست درهم باشد.» اگر شخصی آن را بشنود و به حج رود وی مستحق دویست درهم خواهد بود. و حج هم به نیابت از گوینده صحیح است. این کلام امام شافعی رحمه الله می‌باشد. و جمهور اصحاب از وی تبعیت نموده‌اند مزنی می‌گوید: «و برخی گفته‌اند: اجیر مستحق اجرت المثل است.»

امانت فرد غایب

مسأله (۱٦۷) شخصی امانت فرد غایبی را نزد خود دارد به این نحو که مالک، هر شخصی که امانت را نزد خود نگه دارد- در تصرف و حفظ آن- وکیل نموده

بدهی مضمون عنه را، برایش ضمانت نموده است. ۳. مضمون به: همان مال و حق ضمانت شده می‌باشد. ٤. ضامن نیز همان شخص ثالثی است که پرداخت دینی را در ذمه خود برعهده گرفته است.

۱. فلسفه‌ی ضمانت توثیق دین است و مشروط ساختن آن منجر به تضعیف آن می‌شود.

است. تا اینکه به شخص مودَع که امانت پیش اوست خبر می‌رسد صاحب مال وی را از وکالت عزل نموده است. آیا با وجود این شبهه[۱] بر وی لازم است که آن مال را در اختیار وکیل - مخبر - قرار دهد؟

جواب: اگر آن وکیل، وی را مجبور به دادن آن اموال کند دفع آن اموال بر وی لازم است و خبری که از طرف موکل، مبتنی بر عزلش به وی رسیده است عزل[۲] محسوب نمی‌شود تا بدین وسیله عزل ثابت شود. چرا که وکالت وکیل و استحقاق نگه داری این اموال در ظاهر برای وی ثابت بوده است و با شک، وکالت وی سلب نمی‌شودپس اگر وکیل در دادن این اموال تأخیر نماید. موافق شرط احتیاط است.

۱. چون شرط مالک برای وکالت در تصرف این اموال تنها در اختیار داشتن آنها بوده است.
۲. در برخی نسخ به جای «عزل»، «عذر» آمده است.

کتاب الودیعة[1]

تلف شدن مال ودیعه بدون تعدی

مسأله (۱۶۸) شخصی اسبی را نزد دیگری به امانت سپرده است و آن شخص برای حفظ اسب، ناگزیر از سوار شدن بر آن می‌گردد تا اینکه بر اثر آن اسب تلف می‌شود.

جواب: اگر حفظ اسب جز با سوار شدن مقدور نبوده است و آن شخص در مقدار سوار شدنی که برای حفظ اسب لازم است افراط نکرده باشد، و در حفظ

---

۱. ودیعه از ودع الشیء یعنی آن را رها کرد، گرفته شده است. چیزی راکه انسان نزد کسی ترک می‌کند و می‌گذارد تا آن را برایش حفظ و نگهداری کند، ودیعه نامیده‌اند چون آن را نزد او رها می‌کند.
ودیعه نهادن یا ودیعه خواستن، هردو جایزهستند، قبول و دیعه برای کسی که درخود قدرت نگهداری آن را می‌بیند، مستحب و پسندیده است، آنوقت که قبول کرد بروی - مودع - واجب است که آن را در جای مناسب و امین حرز مناسب آن، آن را نگهداری کند. ودیعه نزد مودع امانت می‌باشد و بر وی واجب است که هرگاه صاحبش آن را خواست، آن را به وی برگرداند.

آن هم تقصیری از وی سر نزده باشد در این حالت وی ضامن نخواهد بود. و حرف وی با سوگند در ادعای عدم تقصیر پذیرفته می‌شود.

موت مودَع و رد ودیعه توسط وارثان وی

مسأله (١٦٩) اگر شخصی که ودیعه‌ای را به وی سپرده‌اند. وفات نماید بر وارثان و یا کسی که به جای وارث قرار می‌گیرد رد آن ودیعه به مالکش، لازم است. جانشین وارث وکیل میت است و در صورت فقدان وارث و جانشین وارث، قاضی، وظیفه رد ودیعه را بر عهده دارد. و مطابق صحیح‌ترین قول، اگر ودیعة پس از زمانی که امکان رد آن فراهم بوده، به صاحب آن بازنگردد تا اینکه تلف گردد آنان ضامن خواهند بود.

و اگر وارثان میت ادعا نمایند که وی قبل از فوت، ودیعه را به صاحبش بازگردانده است و یا ودیعه بدون تفریط در دست میت- قبل از تمکن از رد- از بین رفته است. و یا در دست وارثان قبل از تمکن از رد آن تلف شده است. ادعایشان با سوگند پذیرفته می‌شود.

اختلاف میان وارث و مودَع

مسأله (۱۷۰) شخصی علیه دیگری مدعی است که برادر میت وی امانتی معلوم و مشخص را نزدش به امانت گذاشته است و وی تنها وارث برادرش است و فردی که امانت نزد اوست قول او را تصدیق می‌نماید. اما می‌گوید: مودِع- امانت گذارنده- مرا امر نموده که آن را به فلانی بدهم و وارث ضمن اینکه این سخن وی را تصدیق می‌کند می‌گوید: برادرم به این دلیل تو را مأمور ساخته بود تا امانت را به این فرد بدهی تا به طریق وکالت برای این فرد چیزی خریداری نمایی، و یا اینکه بگوید: چون خواسته بود تا آن را به عنوان امانت نزد وی قرار دهی، آیا در این حالت قول وارث پذیرفته می‌شود یا خیر؟

جواب: قول، قول وارث است و سخن وی پذیرفته می‌شود و این فرد باید ودیعة را به وی تحویل دهد و در این حالت جایز نیست آن را به فرد دیگر تحویل دهد. و اگر وارث بگوید: هیچ گونه اطلاعی ندارم که برادر من چنین چیزی را گفته باشد. در این حالت نیز این ودیعة ملک دیگر نخواهد بود و تحویل آن به وارث وی واجب است. چون اصل بقای آن اموال در تصرف و ملکیت میت و اختیار وی بوده است پس این ملکیت باید به ورثه انتقال یابد. و الله تعالی أعلم.

کتاب الغصب

مسأله (۱۷۱) اگر شخصی گندم یا درهمی را از عـده‌ای غصـب نمایـد بـه ایـن صورت که از هر نفر شیء معینی را غصب کند سپس تمامی آنهـا را بـه نحـوی بـا هم مخلوط نماید که قابل تمییز از یکدیگر نباشند و پس از آن با توجه میزان سـهم هر یک، تمامی این اموال مختلط میان آنها تقسیم شود آیا برای آنها برداشتن از ایـن مال، به اندازه‌ی حق شان جایز است؟

جواب: بله هنگامی که تمامی این اموال بر همه‌ی آنها تقسیم شـود هـر کسـی میتواند به میزان سهم خود از آن بردارد ولـی اگـر ایـن امـوال تنهـا بـه عـده‌ای داده شود. آنها باید با توجه به میزان سهم‌شان و سهم تمامی افراد دیگر از آن بردارنـد. و اگر شخصی چند درهمی و یا گندمی و یا غیر آن را که متعلق به دیگـری اسـت را با اموال خود مخلوط نماید به نحـوی کـه قابـل تفکیـک از هـم نباشـند وی بـرای تقسیم آن، ابتدا باید میزان سهم دیگران را از آن جدا نماید و در مابقی آن تصـرف کند و اصحاب ما در این مورد اتفاق نظردارند. کلام شافعی نیز در موارد مشابه آن به صراحت آمده است، هنگامی که فردی گندم یـا روغنـی و یـا غیـرآن را غصـب نماید و آنها را با مثل آن مخلوط نماید. گفتـه‌انـد: از ایـن مـال مخـتلط بـه مقـدار

سهم‌اش به مستحق داده می‌شود و پس از آن غاصب میتواند در مابقی اموال تصرف نماید. و آنچه برخی از مردم عوام می گویند: اختلاط حلال با حرام موجب حرمت آن می‌شود باطل است و اصلی برای آن وجود ندارد. والله أعلم.

مسأله (۱۷۲) دو نفر در تملک یک اسب شریک هستند و یکی از آنها بدون اذن شریک دیگر، سهم خود را از این اسب می‌فروشد و اسب را به مشتری تحویل می‌دهد. اسب در دست مشتری تلف می‌شود در چنین حالتی شریک میتواند با توجه به مقدار سهم خود، قیمت آن را از هر یک از شریک و یا مشتری، مطالبه نماید.

مسأله (۱۷۳) اگر انسانی که درآمد وی از خوردن ربا تأمین می‌شود. چند درهمی از دیگری غصب نماید و آن را با دراهمی که نزد خویش دارد و از ربا بدست آمده مخلوط نماید و از این درهم‌های مختلط، دراهم غصب شده را پس دهد، آیا برای این شخص گرفتن این درهم‌ها جایز است؟

جواب: جایز نیست مگر اینکه رباخوار ابتدا مقدار دراهم اخذ شده و مقدار دراهم خود را تفکیک نماید و پس از اینکه آنها را از هم جدا نمود باید سهم وی را بدهد.[1]

مسأله (۱۷٤) هنگامی که کودکی مالی را به سرقت ببرد و آن را نزد پدر خود بگذارد و سپس پدر فوت نماید و چیزی از خود به ارث باقی نگذاشته باشد آیا این پسر بعد بلوغ، لازم است این مال مسروقه را برای صاحب آن جبران نماید؟

جواب: بله جبران خسارت این مال بر وی لازم است.

مسأله (۱۷۵) اگر کودکی مالی به سرقت ببرد و آن را به پدر خویش تحویل دهد و آن مال نزد پدر تلف شود سپس پدر وفات یابد. آنگاه کودک بالغ شود و پدر ترکه‌ای نداشته باشد که به جای آن مال مسروقه، استیفا گردد. آیا در این حالت جبران خسارت این مال بر پسر لازم است؟

---

۱. باید اموال خود را به دو قسمت مجزا تقسیم کند و در بخشی از آن که احتمال می‌دهد مال فردی است که اموال وی را غصب نموده است باید در این مقدار سهم وی را پس دهد.

جواب: بله جبران خسارت این مال از مال پسر لازم است. چون وی برای جبران خسارت‌های وارده، از اهل ضمان است.[۱]

باب قراض[۲]

مشتمل بر دو مسأله می‌باشد

---

۱. از کسانی است که برای جبران خسارت‌های وارده ضامن است.

۲. کلمه قراض از قرض گرفته شده که به معنی قطع و بریدن است، چون در این معامله نیز مالک پاره‌ای از مال خود را از دیگر اموال خود بریده است تا در آن تجارت کند و پاره‌ای از سود آن را نیز قطع کرده است، و در اصطلاح شرعی عقدی است بر وجه عقد تا عامل در آن با تجارت کردن تصرف کند و برابر شرایط مورد توافق سود حاصله میان مالک و عامل در آن مشترک باشد.

ابن منذر در کتابش «الاجماع» (ص ۱۲٤) می‌گوید:

«علماء اتفاق نظر دارند بر اینکه مضاربه با دینار و درهم جایز است.

و نیز اتفاق دارند که عامل (کارکن) میتواند با صاحب مال توافق کند، که صاحب یک سوم، یا نصف، و یا غیره از سود مال او باشد، که پس از مشخص شدن، به او تعلق می‌گیرد.»

اصحاب پیامبر ﷺ به صورت مضاربه معامله کرده‌اند:

از زید بن اسلم از پدرش روایت است: «عبدالله و عبیدالله دو پسر عمر بن خطاب با لشکری به عراق رفتند، در راه بازگشت نزد ابوموسی اشعری که امیر بصره بود رفتند، ابوموسی به آنان خوش‌آمد گفته و از آنان پذیرایی کرد، سپس گفت: اگر میتوانستم کاری را به نفع شما انجام دهم، انجام می‌دادم، و گفت: آری، اینجا پولی از بیت‌المال وجود دارد که می‌خواهم آنرا برای امیرالمؤمنین بفرستم، پول را به صورت قرض به شما می‌دهم، شما با آن از کالاهای عراق خریداری کنید و در مدینه بفروشید، و اصل پول را به امیرالمؤمنین بدهید و سود آن را برای خود بردارید. گفتند: این کار را دوست داریم، ابوموسی پول را به آنان داد و به عمر بن خطاب نوشت که پول را از آنها تحویل بگیرد، وقتی بازگشتند و از فروش کالا سود بردند، اصل پول را به عمر تحویل دادند، عمر گفت: آیا ابوموسی به تمام افراد لشکر، مانند شما پول قرض داده است؟ گفتند: خیر، عمر بن خطاب گفت: چون پسران امیرالمؤمنین هستید پول را به شما قرض داده است! اصل پول و سود آنرا تحویل دهید، عبدالله ساکت شد اما عبیدالله گفت: ای امیرالمؤمنین! این کار در شأن تونیست، اگر این پول کم می‌شد یا از بین می‌رفت ما ضامن آن بودیم، باز عمر گفت: پول و سود را تحویل دهید، عبدالله ساکت شد و عبیدالله سخن خود را تکرار کرد، یکی از همنشینان عمر گفت: ای امیرالمؤمنین چرا آنرا مضاربه قرار نمی‌دهی؟ گفت: آنرا مضاربه کردم، پس عمر اصل پول و نصف سود را گرفت، و نصف دیگر را به عبدالله و عبیدالله تحویل داد» این حدیث صحیح است: الإرواء ۲۹۱/۵ و بیهقی (٦/۱۱۰).

مسأله (۱۷٦): کسی مالی را به عنوان قراض به فردی داده است و این فرد مال را به شخصی دیگر می‌دهد و مال در دست فرد دوم تلف می‌شود، آیا مالک میتواند از آن دو مطالبه‌ی ضمان کند یا خیر و اینکه قرار ضمان بر چه کسی خواهد بود؟

جواب: او میتواند مال خود را از هر دو نفر مطالبه کند و اگر فرد دوم بر اوضاع آگاهی نداشته است قرار ضمان بر شخص اول خواهد بود در غیر این صورت شخص دوم ضامن است. والله اعلم.

جواز و یا منع مزارعه[1]

مسأله (۱۷۷): آنچه در مذهب ما مشهور است این می‌باشد که مزارعه به تبع مساقات جایز است و مزارعه‌ای که در آن «مساقاة[2]» نباشد باطل است و این نص شافعی رحمه الله است و جمهور اصحاب ما و جمهور علما قائل به آن هستند.

---

۱. مزارعه در لغت عبارت است از معامله بر قسمتی از محصولات کشاورزی که از زمین برداشت می‌شود.
و در اصطلاح: تحویل زمین به کسی است که در برابر قسمتی از محصول آن را می‌کارد.
مشروعیت آن:
از نافع از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است: (أن النبي ﷺ عامل أهل خيبر شطر مايخرج منها من ثمر أو زرع) «پیامبر ﷺ با اهل خیبر در برابر نصف آنچه از محصول و یا زراعت بدست می‌آید، معامله کرد.»
متفق علیه: بخاری: (۲۳۲۹)، مسلم (۱۵۵۱).
بخاری می‌گوید: «قیس بن مسلم به نقل از ابوجعفر می‌گوید: در مدینه تمام مهاجرین بر یک سوم و یک چهارم محصول، زمین اجاره می‌کردند و علی، سعد بن مالک، عبدالله بن مسعود، عمربن عبدالعزیز، قاسم، عروه، آل ابوبکر، آل عمر، آل علی و ابن سیرین همه مزارعه (زمین اجاره) می‌کردند» بخاری (۱۰/ ٥ بَابُ الْمُزَارَعَةِ بِالشَّطْرِ وَنَحْوِهِ)
۲. در اصطلاح شرع و فقه مساقات یعنی عقد مزارعه‌ی درختان و واگذاری آن به کسی که آبیاری آنها را به عهده گرفته و پرورش دهد تا این‌که به ثمر می‌رسند و این فعل در برابر قسمتی از میوه‌ی آن درختان که باید معلوم باشد صورت می‌گیرد.

و احمدبن حنبل ﷺ می‌گوید: مزارعه صحیح است و سه تن از علمای بزرگ اصحاب ما نیز قائل به آن هستند و ایشان عبارت هستند از: امام الأئمه ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه ﷺ و ابوالعباس احمد بن عمر بن سریج ﷺ و ابوسلیمان احمد بن محمد بن ابراهیم الخطابی ﷺ و از حیث دلیل، این قول مختار و راجح می‌باشد.

و به نسبت احادیثی که درباره‌ی نهی از آن وارد شده است علمای قائل به این مسئله در جواب آن احادیث پاسخ گفته‌اند و ابن خزیمه در این باره کتابی نوشته است که خلاصه‌ی آن در شرح «المهذب» موجود می‌باشد. والله اعلم.

کتاب اجاره[1] و غیر آن

این بخش مشتمل بر ۱۵ مسأله است.

مسأله (۱۷۸) اگر شخصی منزل خود یا غیر آن را در مقابل جاریه‌ای به اجاره داد برای وی جایز است که بعد از استبراء (مدت زمانی که زن به برائت و پاکی رحمش یقین پیدا می‌کند) و قبل از به پایان رسیدن مدت اجاره با وی همبستر شود و اگر اجاره به علت انهدام منزل یا غیر آن در معرض فسخ قرار گیرد، تأثیری در استقرار مالکیت وی نخواهد داشت هر چند این احتمال بسیار اندک است.

اصحاب ما به این مسئله تصریح نموده‌اند از جمله: ماوردی در مسئله‌ی زکات اجاره قبل از اتمام مدت آن.

---

۱. در مشروعیت اجاره می‌توان به چندین آیه و حدیث اشاره کرد از جمله:
خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (الطلاق: ٦) «آنان (حاضر شدند بعد از جدائی، فرزندان) شما را شیر دهند، مزدشان را به تمام و کمال بپردازید.»
و ازعائشه روایت است: «پیامبرﷺ و ابوبکر رضی الله عنه مردی را از بنی دیل بنی عبد بن عدی به عنوان راهنما اجاره گرفتند، که بسیار ماهر در هدایت بود.» بخاری(٢٢٦٣).

استحقاق اجرت المسمی[1]

مسأله (۱۷۹) اصحاب ما می‌گویند: هرگاه فردی، کسی را به عنوان کارگر (اجیر) به کار گرفت تا دیواری را برای او بنا کند و کارگر چنان گمان ببرد که این دیوار را برای خود آن شخص بنا می‌کند اما سپس برای وی معلوم گردد که دیوار برای مستأجر بوده است، این شخص مستحق اجرت المسمی خواهد بود و در این مسئله خلافی نیست.

اصحاب ما با توجه به این مسئله در مسئله‌ی مشهوری دیگر نیز چنین استدلال نموده‌اند که: هرگاه فردی، کسی را اجیر کند تا به جای شخصی که مرده است یا زمین‌گیر شده، حج را به جای آورد ولی اجیر احرام را به نیت کسی که به خاطر او اجیر شده است ببندد و پس از آن اجیر برای خود احرام ببندد، مذهب چنین است که این انصراف صحیح نیست بلکه برای مستأجر باقی می‌ماند.

و آیا اجیر مستحق دریافت اجرت خواهد بود یا نه؟ در این باره دو قول مشهور وجود دارد:

۱- اصل این است که نزد اصحاب، مستحق آن است چنان‌که در مسئله‌ی بنای دیوار ذکر نمودیم.

۲- مستحق دریافت اجرت نیست، زیرا او به گمان این‌که این افعال را برای خود انجام می‌دهد، حج نموده است، بنابراین فرق بین این دو در این است که او در حج با بستن احرام برای خود خیانت و مخالفت نموده است بر خلاف بنای دیوار. والله اعلم.

---

۱. اجرتی است که طرفین در معامله بر آن توافق کرده‌اند، این اجرت گاهی از اجرت المثل بیشتر و گاهی کمتر است.

اجاره‌ی مکان موقوفه در جهت امور عامه

مسأله (۱۸۰) هرگاه مکانی موقوفه در جهت امور عامه اجاره شود به شیوه‌ای که در هنگام ایجاب، حق اجاره، به مقدار اجرت المثل تعیین شده باشد و سپس فردی بعد از اتمام مجلس اجاره و تفرق بایعین از مجلس عقد، اجاره‌ی آن را افزایش دهد در حالی که معامله استقرار یافته است آیا این معامله فسخ می‌شود و آیا برای ناظر یا غیر او در این حالت جایز است که معامله را فسخ کند؟

جواب: معامله فسخ نمی‌گردد و برای ناظر و غیر او فسخ معامله جایز نیست و فرقی ندارد که آیا یک سوم به آن افزوده شده است یا بیشتر، در هر حال فسخ آن جایز نیست و این رأی صواب است.

اما آنچه که برخی از افراد نادان از متولیان اوقاف و مانند آنان انجام می‌دهند بدین شیوه که اگر افزوده به یک سوم برسد آن را قبول می‌کنند و یا بدین سبب معامله را فسخ می‌کنند، باطل است و دارای هیچ اصلی نیست و بلندی مرتبه‌ی کسی که به انجام این امور عادت نموده است، تو را فریب ندهد، بدون شک این امر، اشتباهی است که از یک فرد جاهل یا از کسی که خود را به جهالت زده است، سر می‌زند.

و برخی از اصحاب شافعی وجهی را ذکر نموده‌اند مبنی براینکه فسخ معامله به صورت مطلق جایز است و این وجه به اتفاق اصحاب ضعیف است و جمهور ایشان آن را حکایت نمی‌کنند و افرادی از ایشان که آن را حکایت نموده‌اند بر ضعف و بطلان آن و این‌که برای این مسئله فتوا داده نمی‌شود و غیرَ قابل اعتماد است، اتفاق نظر دارند. والله اعلم.

مساله(۱۸۱) شخصی دیگری را اجیر نموده تا برکه، یا چاه، و یا گودالی را برای وی حفر کند به صورتی که طول آن ۱۰ ذراع و عرض آن ۱۰ ذراع و عمق آن

نیز ۱۰ ذراع باشد.[1] وی نصف آن مقدار یعنی ۵ ذراع در متر مکعب را برای وی حفر می‌کند. و سپس اجاره فسخ می‌شود. حال این شخص مستحق چه مقدار اجرت عمل خویش است؟

برای بدست آوردن مقدار اجرت عمل در این نوع از اجاره کافی است که آنچه را که مقدار اجاره بر آن واقع شده را به متر مکعب بدست آوریم. و سپس مقدار عمل انجام شده را نیز به متر مکعب حساب کنیم و نسبت آن را در مقایسه با نسبت کل بدست آوریم. آنچه که بدست می‌آید مقدار اجرتی است که عامل یا اجیر- استحقاق دریافت آن را دارد.

و معنی متر معکب یعنی اینکه طول در عرض و در عمق ضرب شود و اگر مقداری که اجاره بر آن واقع شده را با متر مکعب بسنجیم بر این اساس باید ۱۰ ذراع طول را در ۱۰ ذراع عرض ضرب کنیم که مقدار ۱۰۰ ذراع بدست می‌آید. سپس عدد حاصل در ۱۰ متر عمق- ارتفاع- ضرب می‌شود که مقدار ۱۰۰۰ ذراع بدست می‌آید.- این مقدار کلی اجاره است- و برای محاسبه مقدار عمل نیز در متر مکعب باید ۵ ذراع طول در ۵ ذراع عرض ضرب شود تا عدد ۲۵ بدست آید و سپس در عمق ضرب شود که ۱۲۵ بدست می‌آید.- این مقدار عمل انجام شده است- حال باید نسبت مقدار کلی اجاره را با مقدار عمل انجام شده بدست آوریم. که مقدار آن ۱۲/۵٪ درصد از کل اجرت می‌شود. این درصد همان مقدار اجرتی است که اجیر مستحق آن است.- و بر این اساس در تمامی موارد مشابه باید عمل نمود. والله أعلم.

---

۱. هر ذراع تقریبا شصت سانت است. بنابراین ۱۰ ذراع در طول و عرض و ارتفاع برابر ٦ متر مکعب است.

اجیر کردن برده

مسأله (۱۸۲) هرگاه سید برده‌ی خویش را به اجاره‌ی خود درآورد، اجاره صحیح نیست بر خلاف این که برده‌ی خویش را از خودش بخرد. در این حالت بنابر قول صحیح و منصوص، معامله‌ی او صحیح است.

از بین رفتن مرکبی که اجاره داده شده است

مسأله (۱۸۳) هرگاه شخصی مرکبی را اجاره کند و بر آن مرکب سوار شود و آن را با ضربه‌های عادی شلاق بزند و در اثر این ضربات آن مرکب هلاك شود، اصحاب ما می‌گویند: ضمانی بر وی نیست زیرا سبب هلاک آن اسب، امری مباح بوده است، ایشان می‌گویند: فرق این مسئله با مسئله‌ی کتک زدن همسر و مرگ او در اثر این ضربات که ضمان آن بر شوهر وی واجب است در این می‌باشد که در حالت اخیر مرد میتوانست همسر خود را بدون کتک زدن تأدیب نماید. بر خلاف مرکب (که عدول از زدن برای کنترل و هدایت آن، ممکن نیست).

محکم‌کاری نکردن در امور

مسأله (۱۸٤) شخصی نجاری را در مقابل اجرتی معلوم اجیر نموده تا برای او منزلی کج درست کند و نجار به هنگام کار بر قسمت‌های فوقانی آن چنان‌که این حرفه ایجاب می‌کند در بستن آن محکم کاری ننموده است و وقتی که در پی آوردن وسایل کار خود می‌رود این منزل بر یکی از خانه‌های همسایه افتاده و آن را تلف می‌کند، حال پرداخت غرامت این خانه بر چه کسی واجب است؟

جواب: پرداخت غرامت بر نجار واجب است زیرا او چنان که عادت است محکم کاری ننموده و در آن کم کاری کرده است و چیزی بر صاحب منزل نیست.

اجاره‌ی زمینی که در حال حاضر در آن زراعت وجود دارد

مسأله (۱۸۵) شافعی ﷺ و اصحاب وی می‌گویند: اجاره‌ی زمینی برای زراعت که در حال حاضر در آن زراعت وجود دارد صحیح نیست و این به دو علت است:

۱- زمین پوشیده شده است و قابل رؤیت نیست.

۲- تسلیم آن به هنگام اجاره ممکن نیست و این به معنای اجاره‌ی زمان آینده است.[۱]

قرار دادن غله در مسجد

مسأله (۱۸۶) غزالی ﷺ در فتاوی می‌گوید: هرگاه فردی غله یا چیز دیگری را در مسجد قرار داد باید اجاره‌ی آن را بپردازد، اگر درِ منزل را ببندد باید اجاره‌ی همه‌ی مسجد را پرداخت کند چنان که اگر آن را در یک منزل یا در یک راهرو یا سالن قرار داد و در آن را بست باید اجاره‌ی همه‌ی منزل را بپردازد و می‌گوید: همان‌گونه که او با بستن در مسجد ضامن پرداخت اجاره‌ی آن است اگر چیزی از منافع مسجد را نیز تلف کند ضامن پرداخت تلفات خواهد بود و این هم‌چون منفعت املاک است.

این پایان سخن غزالی ﷺ است و این قول صحیح و تعیین شده است و اگر با غله‌ی خود قسمتی از مسجد را اشغال کند و در آن را نبندد باید اجاره‌ی قسمت

---

۱. احکامی چون جواز اجاره، جعاله، حواله و سلم و غیره با این روش و بر خلاف قیاس، تشریع یافته‌اند. و به عبارتی عقود ارفاقی هستند که وجود شرط و تعلیق با ماهیت آنها منافات دارد به همین دلیل اگر اجاره معلق به شرطی باشد اجاره باطل است. چون اجاره، عقد بر منافع معدوم است و در جعاله نیز، مقدار عمل مجهول است حواله نیز فروش دین به دین است و سلم نیز بیع معدوم است.

اشغال شده را بپردازد و حق اجاره‌ی آن در مصالح مسجد صرف می‌شود. والله اعلم.

تصرف در عطای سلطان

مسأله (۱۸۷) اگر سلطان قطعه زمینی را برای سربازی تعیین کند آیا میتواند آن را اجاره دهد یا نه؟

جواب: اجاره‌ی آن جایز است زیرا او مستحق منفعت آن زمین است و این احتمال که سلطان بعد از مرگ سرباز یا به علت‌های دیگر زمین را از او باز بگیرد، مانع از اجاره‌ی آن نمی‌شود؛ همان‌گونه که برای زوجه جایز است زمینی را که مهریه‌ی او قرار داده شده، قبل از این‌که با شوهرش همبستر شود، اجاره دهد هر چند در معرض آن باشد که به علت فسخ نکاح، آن را از او بازپس بگیرد.

نگه داشتن لباس نزد خیاط

مسأله (۱۸۸) آیا خیاط و جامه‌شوی میتوانند تا وقتی که اجرت خود را می‌گیرند لباس را نزد خود نگه دارند؟

این کار به نسبت جامه‌شوی جایز است و برای خیاط جایز نیست زیرا جامه‌شویی عین است و مانند معامله می‌باشد بنابراین میتواند لباس را نزد خود نگه دارد.

حکم قبول هدیه‌ی دانش‌آموز به معلم

مسأله (۱۸۹) اگر دانش‌آموزی به معلم یا کسی که نزد وی قرآن یاد می‌گیرد هدیه‌ای بدهد، با این توضیح که اگر به علت آموزش قرائت یا تعلیم معلم به وی نبود، این هدیه را به او عطا نمی‌کرد، آیا در این صورت برای معلم حلال است که هدیه را قبول کند یا نه؟

جواب: این امر حرام نیست هر چند قبول نکردن آن نشانه‌ی پرهیزکاری است[1].

دادن مال به کسی به منظور شفاعت کردن نزد حاکم

مسأله (۱۹۰) اگر فردی به ناحق در حبس سلطان یا کسی دیگر باشد و او مالی را به دیگری ببخشد که نزد سلطان با توسل به وجاهت خود یا چیزی دیگر او را از زندان رها کند آیا این امر جایز است یا نه؟ و آیا هیچ‌کدام از علما قایل به آن هستند؟

جواب: این امر جایز است و دسته‌ای از علما به این امر تصریح نموده‌اند از جمله آنان: قاضی حسین در اول باب ربا از تعلیق خود و آن را از قفال مروزی نقل نموده، می‌گوید: این امر یک نوع جعاله‌ی مباح به حساب می‌آید و می‌گوید: این امر از باب رشوه محسوب نمی‌شود بلکه مانند انواع جعاله[2] مقابلی حلال است(که آن را جهت نجات از ظلم بخشیده است).

---

۱. در کتاب تاریخ دمشق اثر ابن عساکر حکایت شده است که عمر بن عبدالعزیز یزید بن ابو مالک دمشقی و حارث بن یمجد اشعری را فرستاد تا مسائل شرعی را به مردم بادیه تعلیم دهند و برای آنان حقی تعیین کرد، یزید این مال را قبول کرد و حارث آن را قبول نکرد و گفت: من بر علمی که خداوند آن را به من آموخته است دستمزدی نمی‌گیرم و این را برای عمر بن عبدالعزیز نوشت، عمر در جواب او نوشت: در کاری که یزید انجام داده است ایرادی نمی‌بینم و خداوند امثال حارث بن یمجد را در میان ما فراوان گرداند. ر ک به: تاریخ دمشق، أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله معروف به ابن عساکر، ۱۱/ ۵۱۰.

۲. جعاله عبارت است از عوضی معلوم که در برابر برگرداندن گمشده گرفته می‌شود، و دلیل جواز آن قول خدای تعالی است که می‌فرماید:

﴿وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ﴾ (یوسف: ۷۲)

«و هرکس آن را برگرداند، بار شتری در برابر آن می‌گیرد.»

و همچنین می‌توان به داستان رقیه‌ی اصحاب در مقابل گرفتن چند گوسفند که در صحیحین وارد است نیز اشاره نمود.

سنگ‌های بی‌استفاده

مسأله (۱۹۱) آیا سنگ‌هایی که در حوالی و اطراف روستاها انداخته شده‌اند استفاده از آن‌ها به منظور ساختمان‌سازی و به قصد تملک آن‌ها جایز است؟

جواب: به شرطی که مردم از آن سنگ‌ها بی‌نیاز باشند و به همین دلیل در حوالی روستا انداخته شده باشند، استفاده از آن‌ها جایز است.

ضایع شدن مال پیدا شده نزد یابنده

مسأله (۱۹۲) فردی اسب خویش را گم نموده و کسی آن را پیدا کرده، یابنده و مالک اسب هر دو عضو یک سربازخانه‌ی بزرگ هستند، یابنده پنج ماه اسب را رها کرده و صاحب اسب هم چند روزی آن را طلب نموده و در سربازخانه‌ها عادت چنین است که هر کس چیزی بیابد آن را به تالار اسب‌های سلطان می‌برد، حال بعد از این مدت خبر این اسب آشکار گشته و یابنده‌ی اسب ادعا می‌کند که اسب مذکور نزد وی هلاک شده است آیا سخن او درباره‌ی هلاک اسب مقبول است؟ و آیا باید قیمت اسب را بپردازد؟ و آیا ولی امر ملزم به پرداخت قیمت اسب خواهد بود؟ و اگر صاحب اسب قیمت را بگیرد آیا گناه‌کار است یا نه؟

جواب: سخن مقبول درباره‌ی هلاکت اسب، سخن یابنده است اگر سوگند بخورد و اگر بعد از شناخت صاحب اسب به وسیله‌ی شنیدن ندا یا غیر آن، در رساندن اسب به دست صاحبش کم‌کاری نموده باشد ملزم به پرداخت قیمت خواهد بود در غیر این صورت ملزم به پرداخت آن نیست.

حال اگر ملزم به پرداخت آن شده باشد و این امر به ولی امر رسیده باشد باید قیمت اسب را به صاحبش بپردازد اگر آن را طلب کند و مالک اسب با گرفتن قیمت آن گناه‌کار محسوب نمی‌شود به شرطی که یابنده درباره‌ی اسب کم‌کاری نموده باشد (چنان‌که ذکر نمودیم) و ملزم به پرداخت قیمت آن شده باشد. والله اعلم.

کتاب وقف[1] و غیر آن

---

۱. کلمه‌ی وقف در زبان عربی به معنی حبس کردن و نگاه داشتن است و در اصطلاح شرع به حبس مالی گفته می‌شود که انفع بردن و بهره گرفتن از آن ممکن باشد و اصل آن مال باقی بماند و با استفاده کـردن از بین نرود و دلیل شرعی وقف آن است که خداوند فرموده است:
﴿وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (الحج: ۷۷)
«و کارهای نیك انجام دهید، تا این که رستگار شوید.»
و پیامبرﷺ فرموده است:
«إذا ماتَ العَبْدُ إنقَطَعَ عَمَلُهُ إلاّ مِنْ ثَلاثَةِ أشياءَ، مِنْ صَدَقَةٍ جارِيَةٍ، أو عِلمٍ يُنتَفَعُ بِهِ أو وَلَدٍ صالِحٍ يَدعُولَهُ» «هرگاه کسی بمیرد عمل و کار او نیز پایان می‌پذیرد مگر از سه عمل که پیوند آنها بعد از مرگ نیز باقی می‌ماند: صدقه‌ی جاریه و کار خیری که بعد از او نیز ادامه دارد یـا دانشی کـه دیگـران از آن سـود بگیرند یا فرزند صالح و درستکاری که برای او دعا کند.» مسلم (۱٦۳۱) (١٤) و ترمذی (۱۳۷٦).
و در صحیحین آمده است که امام عمر ﷺ زمینی از اراضی خیبر سهم او شـد و پیـامبرﷺ بـه او فرمـود: «إنْ شِئْتَ حَبَّسْتَ أصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا» «اگر می‌خواهی اصل آن را نگه دار و (حاصل) آن را صدقه کـن» پس عمر آن را صدقه کرد به شرطی که اصل زمین فروخته نشود و بخشیده نشود و به میراث گرفته نشـود بلکه محصول آن به محتاجان و اقارب و در جهت آزادی بردگان و در راه خدا و برای میهمانان و مسافران داده شود. بخاری(۲۷۷۲) و مسلم(۱٦۳۲).
شرایط وقف
برای شرعی بودن وقف باید سه شرط به وجود آید:
شرط اول: باید چیزی که وقف می‌شود به گونه‌ای باشد که با استفاده از آن اصـل و ذات آن بـاقی بمانـد. پس وقف چیزهایی که با وجود بقای ذات و اصل آن سود گرفتن از آن‌ها ممکن نیست، صحیح نمی‌باشد.
←

و مشتمل بر ۲۷ مسأله است.

وقف زمین بیت‌المال توسط سلطان

مسأله (۱۹۳) هرگاه سلطان از بیت‌المال زمین یا چیز دیگری را خریداری کرده و آن را وقف برخی از مصالح مسلمانان کند، مانند: مدرسه یا بیمارستان یا مرزهای اسلامی یا نمازخانه و عبادتگاه یا مردی صالح یا ذریه‌ی خود و پس از آن وقف فقرا کند، آیا این وقف صحیح است؟ یا اگر زمینی را که از اموال بیت‌المال است وقف این موارد کند، آیا صحیح است؟

جواب: وقف ایشان از بیت‌المال هرگاه آن را مصلحت ببیند صحیح است زیرا بیت‌المال برای مصالح مسلمانان است و این مسئله نیز شامل مصالح آنان می‌شود.

مسأله‌ای درباره‌ی وقف

مسأله (۱۹٤) مردی چیزی را وقف زید و پس از او وقف فرزندانش و سپس وقف فرزندانِ فرزندان وی و سپس وقف نسل او می‌کند با این توضیح که سهم مذکر و مؤنث آنان با هم برابر باشد و هر کس از فرزندان و نسل او بمیرد سهم متوفی به او برگردد و هر کس از غیر نسل او بمیرد سهم او را به ترتیب به افراد بالاتر از او از اهل وقف عطا کند، بنابراین زید بمیرد و پسری به نام بکر و سه

مانند: میوه و خوراکی‌ها و بوییدنی‌ها، چون استفاده و سود گرفتن از این‌گونه اشیاء بدون استهلاک اصل و ذات آنها ممکن نیست.

شرط دوم: باید چیزی که وقف می‌شود اصل آن، موجود و فرع آن دوام داشته باشد چون وقف، صدقه و احسانی است که هدف از آن دوام و استمرار آن چیز است.

شرط سوم: چیزی که وقف می‌شود نباید در مال حرام یا برای کار حرام صورت گیرد، چون عمل وقف یک نوع عبادت و نزدیکی به خداوند است و ارتکاب گناه بر عکس آن دوری از خداست.

پس وقف برای خریداری ابزار و وسایل راهزنی و ابزارآلات لهو و لعب حرام است و نباید چیزی بر دیر و کلیسای نصاری و کنشت یهودیان، وقف شود.

دختر به‌نام‌های عایشه و زینب و هند از خود به جا گذاشته و سپس بکر بمیرد و سه پسر به‌نام‌های ابراهیم و محمد و احمد از خود به جا گذاشته و پس از آن زینب بمیرد و کسی را از خود به جا نگذاشته و پس از آن احمد فوت کند و اسماعیل را از خود به جا گذاشته و محمد بدون نسل فوت کند و پس از آن هند بمیرد و دارای یک فرزند بعد از خود باشد و پس از آن عایشه بمیرد و یک پسر از پسرش به جا گذاشته است؟

جواب: حق پسر هند از مال موقوفه یک چهارم و یک ششم و حق پسرِ پسر- نوه- عایشه نیز یک چهارم و یک ششم و حق ابراهیم پسر بکر یک دوم و یک ششم و حق اسماعیل یک دوم و یک ششم خواهد بود.

وقف مال در برابر ترتیل قرآن

مسأله (۱۹۵)شخصی مالی را وقف کسی نموده که هر روز جزئی از قرآن را به صورت ترتیل بخواند، حال حد و اندازه‌ی ترتیل چیست؟

جواب: حد و اندازه‌ی آن به وسیله‌ی عرف شناخته می‌شود و تقریباً قرائتی است که در آن احکام قرائت رعایت شده و حق هر یک از حروف و احکام تلاوت ادا شود و با سرعت زیاد خوانده نشود.

عمل بر وفق عادتِ مورد اتفاق جایز است

مسأله (۱۹۶) مردی تدریس در مدرسه‌ای را عهده دار شده است و به علت موجود نبودن نامه‌ی وقف، بر شرایط وقف‌کننده و کیفیت صرف موقوفه به او و فقها واقف نیست، بنابراین در تمام امور، عادت مدرسین قبل از خود را پیروی می‌کند، آیا آن‌چه را که بر وفق عادت دریافت می‌نماید برای او حلال است یا اینکه حرام می‌باشد یا در آن شبهه وجود دارد؟ با علم به این‌که در میان افراد قبل

از ایشان، افرادی موجود بودند که دارای این شایستگی و لیاقت بوده‌اند که از آنان پیروی شود و افرادی نیز در میان آنان بوده‌اند که این لیاقت را نداشته‌اند؟

جواب: هرگاه عادت آنان مورد اتفاق بوده باشد، عمل به آن جایز است و آنچه از این راه به دست می‌آورد حلال است و اگر در چیزی شک نمود مستحب است که احتیاط کند. والله اعلم.

وقف به طریقه‌ی استفاضه[1] ثابت می‌شود

مسأله (۱۹۷) آیا وقف و شروط آن به وسیله‌ی استفاضه ثابت می‌شود؟ اگر ثابت نمی‌شود پس چگونه صرف خواهد شد؟ و اگر حاکمی به وسیله‌ی استفاضه حکم به ثبوت شروط وقف و تفصیلات آن بدهد، آیا حاکمی دیگر باید آن حکم را تنفیذ کند یا نه؟

جواب: وقف به طریقه‌ی استفاضه ثابت می‌شود، اما شروط و تفصیلات آن اگر وقف بر جماعتی معین یا چندین جهت باشد به وسیله‌ی استفاضه ثابت نمی‌شود و غله در میان همه‌ی آنان به صورت مساوی تقسیم می‌شود و اگر وقف مدرسه‌ای باشد و آگاهی بر شروط آن امکان‌پذیر نباشد، ناظر غله را در آنچه که در امور مدرسه مصلحت می‌داند، صرف می‌کند و هرگاه حاکمی، حکم به ثبوت شروط آن به وسیله‌ی استفاضه داد- و این حاکم از تقلیدکنندگان ائمه‌ی مذاهب خود بود و غالباً نیز چنین است و این مسئله موافق مذهب امام وی نبود- حکم او تنفیذ نمی‌شود و غیر او نیز نباید آن حکم را تنفیذ کند. والله اعلم.

---

۱. یعنی شنیدن خبر از جمعی که توافق آن‌ها بر دروغ متصور نباشد و استفاضه مفید علم(ظن موکد) است.

استفاده از مال وقف در زمانی معین

مسأله (۱۹۸) شخصی مالی را چنین وقف نموده که به وسیله‌ی غله‌ی او لباس‌هایی خریداری شود و هر سال در روز چهاردهم ماه شعبان بر یتیم‌ها توزیع گردد و به علتی همچون موجود نبودن غله یا علت دیگری توزیع آن در این روز ممکن نباشد آیا تأخیر پخش آن به چهاردهم ماه شعبان در سال آینده واجب است؟

جواب: چنین چیزی واجب نیست بلکه مبادرت به تقسیم آن بر یتیم‌ها در اولین زمان ممکن واجب است زیرا زمانی را که وقف کننده شرط نموده، گذشته است و تقسیم آن قضا گشته و دیگر ادا نیست پس هرگاه ممکن بود آن را تقسیم می‌کند، مانند قربانی نذر شده، هرگاه فرد تا وقتی که زمان آن بگذرد که ایام‌التشریق است، آن را ذبح نکند، هر وقت که ممکن بود آن را ذبح می‌کند و آن را تا وقت فرارسیدن زمان قربانی در سال دوم به تأخیر نمی‌اندازد.

نذر نمودن برای بارگاه‌ها

مسأله (۱۹۹) شخصی در بارگاهی که مردم به قصد تبرک به آن جا می‌روند، اقامت گزیده است و مردم روغن و شمع و مانند این چیزها را نذر این مکان می‌کنند، آیا اگر چیزی مازاد از احتیاجات سوخت این مکان باقی بماند، این شخص میتواند مواد اضافی را در مصالح بارگاه صرف کند؟

جواب: اگر این شخص دارای شایستگی نظارت شرعی باشد، میتواند مواد اضافی را در مصالح این مکان صرف کند، در غیر این صورت این کار برای ناظر شرعی جایز خواهد بود (نه برای آن شخص).

قرار دادن نایب به منظور امامت نماز

مسأله (۲۰۰) اگر امام مسجدی که در مقابلِ حقوقی ماهیانه در آن مسجد امامت می‌کند، کسی را مدتی به جای خود قرار دهد، حقوق ماهیانه برای کدام فرد خواهد بود، نائب امام یا امام اصلی؟

جواب: اگر امام این فرد را به سبب عذری که در آن مقصر به حساب نیاید، جانشین خود قرار داده باشد، حقوق ماهیانه متعلق به امام اصلی خواهد بود و در مورد جانشین او باید بگوییم: اگر امام حقی را برای او ذکر کرده باشد، ایشان مستحق دریافت آن می‌باشد در غیر این صورت چیزی به وی تعلق نمی‌گیرد زیرا وی داوطلبانه این مسئولیت را پذیرفته است، اما اگر امام اصلی به سبب عذری که در آن مقصر به حساب آید، آن فرد را جانشین خود قرار داده باشد، مستحق دریافت هیچ مقداری از حقوق ماهیانه نمی‌باشد و درباره‌ی جانشین هم اگر ناظر به وی اجازه داده باشد مستحق دریافت حقوق خواهد بود در غیر این صورت مستحق دریافت آن نیست.

وقف مال به منظور قرائت قرآن توسط افرادی خاص

مسأله (۲۰۱) هرگاه فردی مالی را وقف جماعتی کند که در هفت روز قرآن را تلاوت کنند به شرط اینکه همه‌ی آنان از مردان بالغ باشند، آیا فردی که بالغ است ولی دارای ریش نیست در این جماعت داخل می‌گردد یا حتماً باید دارای ریش باشد و اگر چنین نیست فایده‌ی این سخن او که گفته است: مردان (رجال) چیست؟

جواب: فرد بالغ و بدون ریش و محاسن نیز از آنان به حساب می‌آید و فایده‌ی مقید نمودن رجال در سخن ایشان یا برای تأکید است و یا به منظور احتراز از زنان.

تغییر حال ناظر

مسأله (۲۰۲) هرگاه فردی که ناظر بر وقف است، فاسق گردد و پس از آن عدالتش بازگردد، آیا ولایت او نیز به ایشان بر می گردد؟
جواب: اگر ولایت ایشان در اصل وقف مشروط بوده باشد و بعینه از آن نام برده شده باشد، ولایت به ایشان باز می‌گردد در غیر این صورت ولایت به ایشان باز نخواهد گشت.

سپردن نظارت شرعی به دیگری

مسأله (۲۰۳) هرگاه واقف نظارت بر وقف را به کسی بسپارد و آن را به عنوان شرط قرار دهد و این اختیار را به ناظر داده است که نظارت را به هر کس که بخواهد بسپرد و کسی هم که نظارت در این مرحله به او سپرده شده است در سپردن آن به کسی دیگر که خود بخواهد، مختار باشد و بدین منوال ادامه پیدا کند، بنابراین ایشان نظارت را به شخصی بسپارد آیا سپارنده میتواند این فرد را عزل کند یا نه؟ و آیا میتواند در نظارت با وی مشارکت کند یا نه؟ و اگر این فرد بمیرد آیا نظارت به سپارنده برمی‌گردد یا نه؟ و اگر کسی که نظارت به او سپرده شده آن را به فرد سومی بسپارد، آیا نفر اول یا دوم میتوانند او را عزل کنند؟
جواب: سپارنده نمیتواند کسی را که نظارت به او سپرده شده، عزل کند و همچنین نمیتواند با او مشارکت کند و بعد از مرگ او نظارت به او برنمی‌گردد و نه ایشان و نه دومی نمیتوانند فرد سومی را که دومی نظارت را به او سپرده است عزل کنند. والله اعلم.

سکونت در منازل موقوفه‌ی مدرسه

مسأله (۲۰٤) مدرسه‌ای که دارای منازل موقوفه است و این منازل وقف مسکن فقها و دانش‌آموزانی شده است که بر مذهب امامی معین هستند و در یکی از این

منازل، فقیهی از فقهای این مذهب سکنی گزیده است که در آن مکان منزلی ندارد، آیا این امر برای ایشان جایز است؟

جواب: اگر ناظر وی را سکنی دهد، جایز است مگر اینکه معلوم شود که وقف کننده عدم اسکان در آن مکان را برای کسی که دارای منزل نیست، شرط قرار داده باشد. والله اعلم.

استفاده از باقی‌مانده‌ی مال موقوفه بر مسجد توسط امام مسجد

مسأله (٢٠٥) مردی امام مسجد است و این مسجد دارای زمینی موقوفه است، این مرد غله‌ی آن را گرفته و به وسیله‌ی آن مسجد را تعمیر نموده و آن را چراغان کرده و آن را با حصیر فرش می‌کند و هرگاه امور مسجد به پایان رسید، باقی‌مانده را برای خود برداشته و در آن تصرف می‌کند، آیا ایشان میتواند این مال باقی‌مانده از امور مسجد را پس از اتمام آن، برای خود بردارد و آیا میتواند با این مال حج کند؟

جواب: اگر کسی که دارای نظارت است این کار را به او سپرده است و به ایشان اجازه داده است که مال باقی‌مانده از امور مسجد را پس از اتمام آن، برای خود بردارد و اگر این امر مخالف با شرط وقف‌کننده و هم چنین مخالف مصلحت نباشد، میتواند مال باقی‌مانده را برای خود بردارد و هم چنین حج کردن با این مال و سایر تصرفات دیگر برای ایشان حلال است.

وقف مال بر فرزندان (١)

مسأله (٢٠٦) شخصی چیزی را وقف سه دختر خود نموده است و همچنین وقف اولاد دیگری که به دنیا می‌آیند با این شرط که مذکر دو برابر مؤنث بگیرد و همچنین هر کدام از آنان که فوت کند سهمش به نزدیکترین فرد وقف شده به او برگردد، حال یکی از دخترانش بمیرد و دو خواهر از خود به جا بگذارد:

۱- خواهر پدری و مادری
۲- خواهر پدری، سپس پسری نیز برای او به دنیا بیاید؟

جواب: هرگاه یکی از خواهران بمیرد سهم او به خواهر پدری و مادری ایشان برمی‌گردد که دو سوم خواهد بود و دیگری یک سوم و اگر پسری به دنیا آمده باشد یک دوم مال موقوفه را می‌گیرد و یک دوم باقی‌مانده برای دو دختر خواهد بود، آن یکی که از پدر و مادر اوست دو سوم و دیگری یک سوم می‌گیرد و همچنین صحیح است که بگوییم: پسر از ٦ سهم ۳ سهم و خواهر پدری و مادری ۲ سهم و دیگری ۱ سهم می‌گیرند.

وقف مال بر فرزندان (۲)

مسأله (۲۰۷) مردی بر سه پسر خود علی و احمد و ابوبکر مالی را به طور مساوی وقف نموده است سهم هر کدام از آنان در دوران زندگیشان که یک سوم است به آنان داده می‌شود و هر کدام از آنان که دارای نسل است پس از وفاتش سهم او به نسلش می‌رسد و هر کدام از آنان وفات کند و نسلی نداشته باشد اگر دو برادر دیگرش در حیات باشند سهم او که یک سوم است به طور مساوی در میان آنان تقسیم خواهد شد و سپس به نسل آن دو برسد به گونه‌ای که مذکر دو برابر مؤنث بگیرد، حال علی فوت کند و عبدالخالق و مظفر و اسماعیل و ساره و محبوبه را از خود به جای گذارد سپس احمد و ابوبکر فوت کنند بدون اینکه دارای فرزندی باشند، سپس عبدالخالق بمیرد و یک پسر و یک دختر از وی به جا بمانند و پس از آن مظفر وفات کند و دارای فرزندی نباشد و پس از مرگ اسماعیل یک پسر از او باقی بماند و ساره بدون داشتن فرزندی وفات کند و محبوبه پس از مرگ دو پسر از خود به جای گذارد، حال پسر اسماعیل و دو پسر عبدالخالق و دو پسر محبوبه باقی مانده‌اند، سهم آنان چگونه تقسیم می‌شود؟

جواب: فرزند اسماعیل یک سهم از سی سهم می‌گیرد و باقی در میان او و افراد دیگر به طور مساوی تقسیم می‌شود و همچنین اصل مسأله از صد و پنجاه نیز صحیح خواهد بود: فرزند اسماعیل ۳۴ سهم می‌گیرد و هر کدام از چهار نفر دیگر یعنی فرزندانِ عبدالخالق و فرزندان محبوبه ۲۹ سهم می‌گیرند زیرا اصل مسأله از ۳ است، علی با یک سهم فوت کرده است و آن سهم به اولاد پنجگانه‌ی او انتقال یافته است پس ۳ ضرب در ۵ شده و حاصل ۱۵ می‌شود و فرزند او عبدالخالق وفات نموده و دارای یک سهم بوده و دو پسر از خود به جا گذاشته پس آن دو را در ۱۵ ضرب می‌کنیم و حاصل آن ۳۰ می‌شود که فرزندان علی ۱۰ قسم از آن و هر کدام دو سهم می‌گیرند و سهم اسماعیل که ۲ است به پسرش و سهم عبدالخالق که ۲ است به دو پسرش و سهم محبوبه که ۲ است به دو پسرش منتقل می‌شود و از ۳۰ بیست و چهار باقی می‌ماند. ۱۰ سهم آن برای احمد و ۱۰ سهم آن برای ابوبکر و ٤ سهم آن برای مظفر و ساره خواهد بود و این ۲٤ سهم برای افرادی است که در حال حاضر وجود دارند و اهل وقف هستند و آنان این پنج نفر می‌باشند:

دو پسر عبدالخالق و دو پسر محبوبه و پسر اسماعیل و در میان آنان به طور مساوی تقسیم می‌شود، پس ۵ در اصل که ۳۰ می‌باشد ضرب شده و حاصل ۱۵۰ می‌شود بنابراین سهم پسر اسماعیل ۲ ضرب در ۵ که برابر است با ۱۰ خواهد بود و سهم دو پسر عبدالخالق ۱۰ و برای هر کدام از آنان ۵ سهم خواهد بود و به همین طریق سهم دو پسر محبوبه هر کدام ۵ سهم خواهد بود. حال ۱۲۰ باقی می‌ماند و سهم هر کدام از این پنج نفر ۲٤ سهم خواهد بود و فرزند اسماعیل قبلاً دارای ۱۰ سهم بوده است که آن را ذکر نمودیم پس با احتساب این ۲٤ سهم ۳٤ سهم می‌شود و سهم هر کدام از افراد باقی‌مانده ۲٤ سهم است به علاوه‌ی ۵ سهم دیگر که می‌شود ۲۹ سهم و دلیل ما که گفتیم چنین تقسیم می‌شود این است که سهم

هر کدام از افرادی که از اولاد علی هستند برای افراد بعد از آنان خواهد بود و سهم آنان که دارای نسل نبوده‌اند به همراه سهم احمد و ابوبکر صرف افرادی می‌شود که الآن از اهل وقف هستند و این مسئله در کتاب‌های اصحاب ما معروف و شناخته شده است و قبل از این بدین گونه تقسیم نمی‌شد اما الآن چنین اقتضا می‌کند که بدین گونه تقسیم شود زیرا آنچه در هر زمانی معتبر می‌باشد وجود افرادی است که در وقف داخل می‌شوند و اگر برخی از آنان فوت کنند و دارای نسل نباشند سهم آنان به افراد موجود برمی‌گردد و این باعث افزایش سهم آنان می‌شود و اگر فردی دیگر به دنیا بیاید در سهم آنان شریک می‌گردد و این باعث کاهش سهم آنان می‌شود و اینکه نصیب هر انسانی وقتی فوت کند به نسل بعد از او باز نمی‌گردد به دلیل این است که وقف کننده تنها چیزی را ذکر نموده که هر کدام از اولاد سه‌گانه‌ی ایشان از یک سوم مستحق دریافت آن هستند نه در همه‌ی چیزهایی که نصیب آنان می‌گردد، بنابراین آنچه باقی می‌ماند در میان افراد موجود به طور مساوی تقسیم می‌شود.

و اما این سخن ایشان که می‌گوید: هر کدام از آنان وفات کنند و نسلی نداشته باشد، اگر دو برادر دیگر او در قید حیات باشند سهم او که یک سوم است به طور مساوی در میان آنان تقسیم خواهد شد و سپس به نسل آن دو برسد، این شرط، شرطی است که وجود نخواهد داشت زیرا ایشان شرط قرار داده است که در زمان حیات دو برادر، بدون نسل فوت کنند، حال ابوبکر بدون داشتن نسل فوت نموده و احمد هم فوت نموده و دو برادر را پس از خود به جای نگذاشته بلکه تنها یک برادر باقی مانده است بنابراین این شرط محقق نخواهد شد و در این صورت این سخن عدم به حساب می‌آید و به تبع آن در این حالت چیزی از این مال به گونه‌ای که مذکر دو برابر مؤنث بگیرد، تقسیم نخواهد شد، بلکه چنان که

سخن او به طور اطلاق اقتضا می‌کند به طور مساوی در میان آنان تقسیم می‌شود. والله اعلم.

انتقال غله‌ی مسجدی به مسجد دیگر

مسأله (۲۰۸) فردی ناظر بر اوقاف مساجد بوده است و او عادت داشته که غله‌ی مسجدی را در تعمیرات مسجدی دیگر صرف کند، سپس این ناظر عزل شده و کسی دیگر به جای او گماشته شده است و قسمت‌هایی از یک مسجد احتیاج به تعمیرات دارد، آیا او میتواند این مسجد را به وسیله‌ی غله‌ی مسجدی دیگر تعمیر کند، با این احتمال که ناظرِ قبل از او از غله‌ی مسجد دوم برداشته و آن را در تعمیرات مسجد اولی صرف نموده باشد؟

جواب: اگر ثابت نشود که او قبلاً از غله‌ی مسجدی که نیاز به تعمیرات دارد چیزی برداشته و آن را در تعمیرات مسجد دیگر صرف نموده است، جایز نیست که چیزی از غله‌ی این مسجد در تعمیرات مسجد دیگر صرف شود و اگر ثابت شود که او از غله‌ی این یکی در تعمیرات دیگری استفاده کرده است باید بنگریم اگر آنچه صرف شده است چیزهایی مانند سنگ و چوب و آجر بوده است باید به مسجدی که از غله‌ی آن برداشته شده است بازگردانده شوند و اگر مال صرف شده از این قبیل چیزها نبوده بلکه حق اجرت کارگران بوده است جایز نیست آن را از غله‌ی مسجد دوم بگیرد بلکه ضمان آن بر کسی که آن را صرف نموده، واجب است. والله اعلم.

وصیت[1]

۱. وصیت به معنای پیوستن است چون وصیت‌کننده و موصی آنچه راکه در زندگی خودش وجود دارد به بعد ازمرگ خود پیوند می‌دهد.
و دراصطلاح شریعت اسلامی عبارت است از این‌که انسان مال یا دَیْن یا منفعت و سودی را بغیر خود ببخشد، به شرطی که شخصی که برای او وصیت شده است بعد از مرگ وصیت‌کننده، مالك آن مال یا دَیْن یا منفعت شود.
و در تعریف آن گفته شده است: تملیکی است به طریق تبرع و خیریه و مضاف به بعد از مرگ یعنی شخصی، فرد دیگری را بعد از مرگ خود مالك چیزی بسازد. و فرق بین هبه و وصیت در این است که مالکیت در هبه فوراً ثابت می‌شود، ولی مالکیت مستفاد از وصیت و توصیه، بعد از مرگ وصیت‌کننده، ثابت می‌شود. و از طرف دیگر هبه تنها در اصل مال و اعیان تحقق می‌پذیرد، اما وصیت در عین مال و دَیْن و منفعت نیز تحقق می‌پذیرد.
از سعد بن ابی وقاص ﷺ روایت است که گفت: «در مکه بودم که پیامبرﷺ به عیادت من آمد، او دوست نداشت در سرزمینی که از آن هجرت کرده است بمیرد، فرمود: خداوند ابن عفراء را رحمت کند، گفتم ای رسول خدا! آیا میتوانم تمام دارایی‌ام را وصیت کنم؟ فرمود خیر، گفتم: نصف؟ فرمود خیر، گفتم یک سوم؟ فرمود: یک سوم، هر چند یک سوم هم زیاد است، چون اگر وارثان خود را بعد از خودت بی‌نیاز گردانی بهتر از آنست که آنان را مستمند رها کنی و دست نیاز به سوی مردم دراز کنند.» متفق علیه: بخاری (۲۷٤۲) این لفظ بخاری است و مسلم (۱٦۲۸).
حکم وصیت:
علما درباره‌ی حکم وصیت با همدیگر اختلاف دارند:

←

۱. گروهی از علما برای هرکسی که مالی از خود بجای گذارد وصیت را واجب می‌دانند، فرقی ندارد که این مال فراوان باشد یا اندك. این رأی زهری، ابومجلز، ابن حزم، ابن عمرو، طلحه و زبیر و عبدالله بن ابی اوفی و طلحه بن مطرف و طاووس و شعبی و ابوسلیمان و همه یاران شعبی نقل شده است و دلیل آنان این آیه است که می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ» (البقره: ۱۸۰)

«هنگامی که یکی از شما را (امراض مخوف و اسباب و علل) مرگ فرا رسد، اگر دارائی فراوانی (با توجّه به عرف محلّ از خود به جای گذاشت، (از سوی خدا قانون) وصیت بر شما واجب شده است (و باید) برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند. این حق(واجبی) است بر پرهیزکاران (مؤمن به کتاب خدا).»

۲. دسته‌ی دوم معتقدند که وصیت برای والدین و خویشاوندانی که از میت ارث نمی‌برند واجب است و این رأی مسروق، ایاس، ابن جریرو زهری است.

۳. پیشوایان و أئمه‌ی چهارگانه‌ی فقهی و زیدیه اعتقاد دارند که وصیت برهرکس که مالی از خود بجای می‌گذارد فرض نیست بلکه حکم وصیت در شرایط و اوضاع مختلف فرق می‌کند به گونه‌ای که گاهی واجب وگاهی مستحب و گاهی حرام وگاهی مکروه وگاهی مباح می‌گردد:

وصیت واجب: هرگاه برشخص یك حق شرعی باشد و اگر بدان وصیت نکند آن حق ضایع می‌شود، در این حال وصیت واجب است مانند ودیعه یا قرض الهی یا قرض مردم مثلا زکات مالش را نپرداخته باشد یا حج بر او واجب بوده و انجام نداده است یا امانتی نزد وی بوده که واجب است از عهده‌اش بدر آید یا بر وی وامی باشد که غیر او از آن اطلاع ندارد یا نزد او ودیعه‌ای است که برآن گواه نگرفته است.

وصیت مستحب: برای اعمالی که او را به بخداوند نزدیک می‌گرداند و به نفع خویشاوندان فقیر و مردمان وصیت مستحب است.

وصیت حرام: هرگاه وصیت باعث ضرر رساندن به ورثه گردد حرام است.

بنابراین وصیتی که هدف از آن ضرر رساندن است باطل می‌باشد هر چند کمتر ازثلث مال هم باشد و همچنین اگر وصیت به شراب یا بنای ساختمان کلیسا یا خانه‌ی قمار کند، حرام است.

وصیت مکروه: هرگاه وصیت کننده دارای مالی اندك و وارثان یا وارث محتاج باشد، وصیت او مکروه است، همان‌گونه که وصیت به نسبت فاسقان هرگاه بداند یا ظن غالب داشته باشد که آنان آن مال را در راه فسق و فجور به کار می‌برند، این وصیت مکروه است.

وصیت مباح: اگروصیت به نسبت شخص غنی و بی‌نیاز باشد مباح است و فرقی ندارد که وصیت شده خویشاوند باشد یا بیگانه.

رک به: سید سابق، فقه السنه، باب وصیت.

مسائلی علمی که متعلق به وصیت است

مسأله (۲۰۹) فردی به نسبت اولاد زید که شامل مذکر و مؤنث هستند و از چندین بانو به دنیا آمده‌اند، وصیت نموده است، حال چگونه در میان آنان تقسیم صورت می‌گیرد؟

جواب: تقسیم در میان آنان به طور مساوی صورت می‌گیرد، مؤنث نیز به اندازه‌ی مذکر سهم می‌برد. والله اعلم.

وصیت به دادن صد دینار معین

مسأله (۲۱۰) هرگاه شخصی برای فردی وصیت کند که صد دینار معین به او داده شود و سپس صد دینار معین دیگر نیز برای او وصیت کند، اصحاب ما می‌گویند: این فرد مستحق دویست دینار است و هرگاه در یکی از این حالات وصیت او مطلق باشد، مطلق بر معین حمل می‌شود و همچنین اگر وصیت را به صورت مطلق بگوید، جز صد دینار برای وی نخواهد بود و اگر ابتدا وصیت به پنجاه دینار کند و پس از آن به صد دینار وصیت کند، ایشان تنها مستحق دریافت صد دینار خواهد بود.

و اگر ابتدا به صد دینار وصیت کند و پس از آن به پنجاه دینار، این مسئله دارای دو وجه است:

۱- اصح این دو وجه آن است که ایشان مستحق دریافت پنجاه دینار است.

۲- ایشان مستحق دریافت صد و پنجاه دینار است.

وصیت فردی که در غیر محل توصیه شده وفات کند

مسأله (۲۱۱) مردی وصیت نموده که از یک سوم مال او زمینی را در مکانی از دمشق به قیمت هزار درهم خریداری کنند و ایشان در آن مکان دفن شود و باقی‌مانده‌ی پول او وقف کسی شود که هر روز یک جز از قرآن را نزد قبر او

تلاوت کند و اگر قاری قرآن نتوانست چنین کاری را انجام دهد مال او وقف فقرا شود، حال فرد وصیت کننده در حجاز فوت نموده است و در آن جا دفن شده است، این هزار درهم در کجا صرف شود؟

جواب: چون عمل به آن وصیت ممکن نیست، واجب است که این هزار درهم به ترکه[۱] برگردانده شود و در میان ورثه مانند سایر ترکه تقسیم شود.

حالتی که در آن عتق سرایت نمی‌کند

مسأله (۲۱۲) چگونه مردی که نصف عبدی را مالک است و او را در مقدار نصفی که مالک است آزاد می کند اما با این وجود این آزادی به نصف دیگر سرایت نمی کند با وجود اینکه وی برده‌ی اصلی و قن[۲] است.

صورت آن اینگونه است که نصف عبد موقوف علیه باشد. که در این صورت به اتفاق اصحاب ما عتق به نصف دیگر وی سرایت نمی کند. و صاحب کتاب «الشامل» و غیر وی نیز میان این مسأله با حالتی که نصف برده از آن شریک است فرق قائل شده است چرا که در حالت اخیر در صورتی که شریک سهم خود را از برده آزاد کند- نصف یا بخشی از آن- این آزادی به نصف دیگر نیز سرایت می کند بر خلاف صورتی که اینجا ذکر شده است- اگر نصف عبد موقوفه باشد اعتاق نصف دیگر آن موجب آزاد شدن کامل وی نمی گردد بلکه تنها نیمی از آن آزاد شده است- .

---

۱. به مال و دارایی گفته می‌شود که از شخص میت پس از وفات او برجای می‌ماند.

۲. قن به برده ای که پدر و مادرش نیز برده باشند اطلاق می‌شود. این کلمه در مذکر و مؤنث و مفرد و جمع یکسان بکار می رود و گاهی با کلمات (الْقِنّان و اقِنَّة) جمع بسته می شود. رك به: فرهنگ أبجدی، ۱۸۷۳/۱

سلب اموال عبد توسط سید خویش

مسأله (۲۱۳) اگر سید طبق قرارداد تأمین هزینه[۱]، مزد عبد خود را از مالی که برای وی به صورت روزمزد یا در هر هفته تعیین کرده پرداخت نماید. عبد، پس از آنکه اموال را در مخارج خویش صرف می‌کند، و وظیفه خویش را انجام می‌دهد، هنوز مقداری از آن اموال، در دستش باقی مانده است. حال سید میتواند این اموال مازاد را از وی سلب نماید؟

جواب: بله سید میتواند آن را از وی سلب نماید.[۲]

(۲۱٤) اگر ام ولد[۳] و یا مدبر[٤] آقای خودشان را به قتل برسانند. آیا آزاد می‌شوند. (چون عتقشان منوط به مرگ آقای‌شان است). و اگر کسی بدهکار خویش را که دین مدت داری بر ذمه خود دارد به قتل برساند آیا دین وی حال می‌شود؟

جواب: بله هم دو کنیز- ام ولد و مدبر- آزاد می‌شوند و هم زمان پرداخت دین فرا می‌رسد. (حال می‌شود).[٥]

---

۱. مخارجه: بیانگر عقدی میان سید و عبد است جهت تأدیه مزد و یا تأمین هزینه‌های او در مقابل انجام کاری معین و مشخص، همچون عقد مکاتبه.
۲. چون آنچه را که سید در مقابل انجام عملی به عبد خویش پراخت می‌نماید تبرع و بخششی از طرف اوست.
۳. ام ولد (مادر فرزند): در اصطلاح فقه کنیزی است که از مولای خود آبستن شده و دختر یا پسری زاییده باشد. برای مالك روانیست که در حیات خود آن کنیز را بفروشد. بعد از مرگ مالك نیز کنیز آزاد می شود و به کسی به ارث نمی رسد. رک به: مسأله ۱۵٤.
٤. کسی که به برده خود بگوید پس از مرگ من تو آزاد باشی «انت علی دبر منی» برده مذکور را «مُدَبَّر» گویند و وجه تسمیه آن نیز به دبر یعنی پشت سر، از این جهت است که برده پس از وفات سید خود و در پس آن، آزاد می‌شود. اصل عمل را تدبیر نامند پس از وفات سید از یک سوم مال وی آزاد خواهد شد، - یعنی اگر قیمت برده بیش از یک سوم باشد تنها برده در یک سوم اموال آزاد خواهد شد.
٥. ممکن است سوألی مطرح شود که مطابق قاعده‌ی فقهی «مَنِ اسْتَعْجَلَ بشیء قَبلَ أوَانِهِ عُوقِبَ بِحِرْمَانِهِ» باید کنیز و یا برده آزاد نمی‌شدند. و دین صاحب دین نیز حال نمی‌شد. اما در اینجا باید به این نکته اشاره نمود که بسیاری از قواعد فقهی و یا اصولی، عام و اغلبی هستند و در مواردی تخصیص خورده‌اند و از اصل خود مستثنی شده‌اند. حتی استثنائات برخی از قواعد فقهی از مصادیق آن به مراتب

←

یأجوج و مأجوج[1]

مسأله (۲۱۵) آیا یأجوج و مأجوج از اولاد حواء هستند، و چه چیزی درباره‌ی مقدار عمر آنان به صحت رسیده است؟

جواب: آنان نزد جمهور علما از فرزندان آدم و حوا هستند، و گفته شده است آنان تنها از آدم هستند نه حواء، بنابراین آنان خویشاوندان پدری ما هستند و

بیشتر است. بنابراین عمل به قواعد فقهی در تمامی مصادیق آن جریان ندارد. و حجت شرعی بر فقیه نیست. رک به: الأشباه و النظائر، سیوطی.

۱. یاجوج و مأجوج دو اسم عجمی و یا به گفته برخی عربی هستند بنابراین از «اجّت النار أجیجا» مشتق شده‌اند یعنی شعله آتش ملتهب شد. یا از اجاج: یعنی آب بسیار شور که از شدت شوری سوزنده باشد. یا برخی گفته‌اند از (اجّ): یعنی سرعت دویدن و مأجوج از (ماج) یعنی اضطراب است. پس یأجوج بر وزن یفعول و مأجوج بر وزن مفعول یا هر دو بر وزن فاعل هستند.
اما اگر دو اسم عجمی باشند اشتقاق ندارند چون الفاظ عجمی از عربی مشتق نمی‌شوند.
در اصل یأجوج و مأجوج از بنی آدم هستند برخی از علماء گفته‌اند آنها ذریه آدم هستند نه حواء («فتح الباری» (۱۳/۱۰۷ به نقل از کتاب فتاوای نووی که در حال قرائت آن هستی)).
یعنی آدم محتلم شد و منیش با خاک مخلوط گشت و خدا از آن یاجوج و ماجوج را آفرید. این قول دلیلی ندارد و از افراد معتمد صادر نشده است(النهایة / الفتن و الملاحم» (۱/۱۵۲- ۱۵۳) تحقیق در طه زینی).
ابن حجر می‌گوید: «این قول را از هیچ یک از سلف ندیده‌ام جز از کعب الاحبار و برخلاف حدیث مرفوع است که می‌فرماید: آنها از ذریه نوح هستند. و قطعاً نوح از ذریه آدم است»(«فتح الباری» (۱۳/۱۰۷)).
یاجوج و مأجوج از نوادگان یافث و یافث از اولاد نوح ﷺ است(«النهایة / الفتن الملاحم» (۱/۱۵۳))
آنچه دلالت می‌کند آنان از ذریه آدم هستند حدیثی است که بخاری آن را از ابوسعید خدری ﷺ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید ای آدم! آدم می‌گوید: گوش به فرمان و خدمتگذارم پروردگارا خیر در دست تو است. خداوند می‌فرماید: بعث النار را خارج کن. گفت بعث النار چیست؟ فرمود از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر (در آن واقع می‌شوند).
پس در آنجا بچه پیر می‌شود، و هر زن حامله‌ای وضع حمل می‌کند، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا شدید است. گفتند این یک نفر کدامیک از ماست؟ فرمود: «مژده بدهید از شما یک نفر و از یأجوج و ماجوج هزار نفر است»بخاری(۳۳٤۸).
عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «یأجوج و مأجوج از بنی آدمند. آنها به هر کجا فرستاده شوند زندگی مردم آنجا را به فساد می‌کشند و هیچ کدام از آنان نمی‌میرد مگر هزار فرزند یا بیشتر به جا بگذارد»«النهایة / الفتن و الملاحم» (۱/۱۵٤) تحقیق د. طه زینی.

درباره‌ی مقدار عمر آنان چیزی به صحت نرسیده است و مفسرین و تاریخ نویسان در این باره مسائلی را ذکر نموده‌اند که هیچ کدام ثابت شده نیستند.

علم و جهاد

مسأله (۲۱٦) آیا مشغول شدن به علم بهتر است یا جهاد کردن؟

جواب: اگر جهاد فرض کفایه باشد، اشتغال به علم بهتر است اما اگر جهاد فرض عین گردد از طلب علم بهتر است خواه طلب علم فرض عین باشد یا فرض کفایه. والله اعلم.

باب فرائض[1]

مسائل ارزشمندی درباره‌ی علم فرائض

عول[2]

مسأله (۲۱۷) مذهب جمهور صحابه‌ و علمای بعد از آنان نیز اثبات عول در مسائل فرائض است، هرگاه فروض از تعداد سهم‌ها بیشتر شود و این به دلیل قیاس است همان‌گونه که اگر اموال مفلس و میت در پرداخت قرض‌هایش

---

۱. فرائض جمع فریضه است و فریضه از فرض گرفته شده و بمعنی تقدیر (اندازه تعیین) است: خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ»(البقره: ۲۳۷)

«و اگر زنان را پیش از آن‌که با آنان تماس بگیرید (و آمیزش جنسی بنمائید) طلاق دادید، در حالی‌که مهریه‌ای برای آنان تعیین نموده‌اید، (لازم است) نصف آن‌چه را که تعیین کرده‌اید (به آنان بدهید).»

و فرض در اصطلاح شرع عبارت است از سهم تعیین شده برای وارث.

۲. عول: زیاد بودن مجموع سهام از اصل مسأله و افزایش تعداد سهم‌های مسأله‌ی ارث و کاهش اندازه‌ی آن‌هایا این‌که سهام ورثه زیادتر از ترکه باشد و نقص به صاحبان سهام نسبت به سهمی که دارند وارد می‌شود.

برای مثال همسر یک هشتم دارد می‌شود سه سهم، و مادر یک ششم دارد که می‌شود چهار سهم، و دو دختر دو سوم دارند که می‌شود شانزده سهم، و برادر مادری یک ششم دارد که می‌شود دو سهم که مجموعا بیست و هفت سهم می‌شود چهار سهم که مجموعا بیست و هفت سهم می‌شود و اصل بیست و چهار است. رک به: فقه المنهجی، کتاب فرائض.

کفایت نکند به نسبت وی ساقط می‌شود و ابن‌عباس ﷺ می‌گوید: عول وجود ندارد، حال اگر سهم‌ها کمتر از فروض باشد، قول ابن‌عباس در این باره چیست؟

جواب: نقص بر خواهران و دختران وارد می‌شود زیرا آنان در برخی حالات عصبه می‌گردند و شأن عصبه چنین است که نقص بر وی داخل گردد و او آنچه از فروض را که باقی مانده است، بگیرد و در مسائل عول حتماً باید خواهران و دختران موجود باشند مثلاً: زوج، مادر و خواهر: ابن عباس می‌گوید: زوج یک دوم می‌گیرد و مادر یک سوم و باقی مانده که یک ششم است نصیب خواهر می‌شود.

زوج، پدر و مادر و دو دختر: زوج یک چهارم و پدر و مادر دو ششم می‌گیرند و باقی نصیب دو خواهر خواهد شد و آن عبارت است از ۵ سهم از ۱۲ سهم.

مسأله‌ی المُشَرّکه[1] در فرائض

مسأله (۲۱۸) از جمله مسائلی که بارها درباره‌ی آن سؤال شده است مسئله‌ی شریک شده در فرائض می‌باشد و آن عبارت است از: زوج و مادر یا مادربزرگ و

---

۱. در موضوع حجب و تعصیب مسئله‌ای به نام مسئله مُشَرّکه- با راء مفتوح- مطرح است این مسئله به مسئله‌ی مشترکه، حماریه، یمیه، عمریّه، حجریه نیز معروف است. وجه تسمیه آن به مشرکه یا مشترکه این است که در این مسأله ارث بین برادران مادری با برادر ابوینی به طور مساوی تقسیم می‌شود. و وجه تسمیه آن به یمیه (منسوب به یم یعنی دریا) و یا حجریه (منسوب به سنگ) از این قرار است که برادران ابوینی می‌گویند فرض کن پدر ما سنگی بوده که در دریا افتاده است مگر مادر ما -با برادران مادری - یکی نیست؟! در مورد نامگذاری آن به عمریه نیز اینچنین روایت شده است که مسئله فوق به اطلاع عمر بن خطاب رسید و وی ابتدا حکم به حرمان برادر ابوینی کرد در سال بعد نیز این مسأله پیش وی برده شد و خواست تا مانند سال قبل قضاوت کند اما یکی از ورثه گفت: فرض کن ای امیر المؤمنان پدر ما خری است در بیابان- شاید به دلیل خشم و ناراحتی چنین چیزی را گفتند- و یا سنگی است که در دریا افتاده آیا مادر ما -با برادران مادری- یکی نیست؟ و چون عمر استحکام و درستی سخن او را دریافت به شراکت ارث در بین آنها حکم کرد.

علما و اندیشمندان فرائض در حل این مسسئله با هم اختلاف نظر دارند. اصل صورت مسئله این گونه است که خانمی فوت کرده و وارثان وی افراد زیر هستند: زوج، مادر، ۲برادر مادری و ۱ برادر ابوینی. البته حالت‌های متعددی را می‌توان برای مسئله مشرکه تصور نمود به گونه‌ای که به جای مادر، جده قرار گیرد و یا بجای دو خواهر مادری، دو و بیشتر یا یک برادر مادری و یک خواهر مادری باشد و یا برادر ابوینی یک یا بیشتر از یک باشند و یا برادر و خواهر ابوینی به هر تعداد باشند. در همه این حالت‌ها برای برادر ابوینی و خواهر ابوینی ارثی باقی نمی‌ماند، البته در تمامی مسائل باید زوج و ۲ برادر و خواهر مادری و یا بیشتر باشد، پس هر مسئله‌ای که دارای زوج، مادر یا جده، ۲ برادر و خواهر مادری و یا بیشتر و عصبه از برادر و خواهر ابوینی (برادر ابوینی تنها و یا خواهر ابوینی به هر تعداد) باشد. از جمله مسائل مشرکه محسوب می‌شود.

حل این مسئله بر اساس قاعده اصلی در میراث و اصول مدون بدین صورت است که زوج یک دوم و مادر یک ششم و ۲ برادر مادری یک دوم و برادر ابوینی عصبه بالنفس شده و ارثی برای وی باقی نمی ماند. برادر ابوینی با وجود پیوند خویشاوندی محکم تر و نزدیک تر نسبت به برادران مادری چیزی از ارث به آنها نرسیده است. بدین جهت فقها و دانشمندان در این زمینه اختلاف نظر کرده‌اند. برخی حل این مسئله را مطابق قوانین اصلی حل کرده و آن را دلیل برای تخلف از قواعد ارث ندانسته‌اند و برخی نیز سهم ارث برادر پدری و مادری را یکسان دانسته‌اند. رک به: ارث در فقه اسلامی، یزدان پرست، یونس، ص ۲۵۱- ۲۵۸

دو نفر از فرزند مادر و یک مذکر یا بیشتر از فرزندان ابوینی، حال فرزندانی که ابوینی هستند و یا فقط از مادر هستند مذکر یا مؤنث باشند چگونه یک سوم را که فرض فرزند مادر است، در میان خود تقسیم می‌کنند؟

جواب: اصحاب ما و غیر آنان نیز می‌گویند: اولاد پدر و مادر و اولاد مادر سهم را به صورت مقاسمه میان خود تقسیم می‌کنند به صورت برابر، و در آن سهم مذکر و مونث به صورت مساوی خواهد بود بدون اینکه تفضیلی برای مذکر - یعنی دو برابر سهم موث- وجود داشته باشد. زیرا آنان - هم فرزندان ابوینی و هم امی- به سبب مادر ارث می‌گیرند - و در این مسئله پدر کان لم یکن تلقی می‌شود- بنابراین در میان اولاد- ابوینی و امی- کسی از دیگری بیشتر نمی‌گیرد. والله اعلم.

مسأله‌ای در باب فرائض

مسأله (۲۱۹) سؤال شده است درباره‌ی پانزده نفر مذکر که مالی را به سبب نسب به ارث برده‌اند: پنج نفر از آنان یک دوم و پنج نفر یک سوم و پنج نفر یک ششم؟

جواب: پنج نفر اول فرزندان عمو هستند که آنان برادران مادری هستند و پنج نفر دومی تنها فرزندان عمو هستند و پنج نفر سومی تنها برادران مادری هستند. والله اعلم.

کتاب نکاح و ازدواج[1]

و مشتمل بر ۱۵ مسأله است.

---

۱. ازدواج از مؤکدترین سنت‌های پیامبران است. خداوند متعال می‌فرماید:
﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجاً وَذُرِّيَّةً﴾(الرعد: ۳۸)
﴿و ما پیش از تو پیغمبرانی را روانه کرده‌ایم و زنان و فرزندانی بدیشان داده‌ایم.﴾
ترک ازدواج بدون عذر مکروه است؛ به دلیل حدیث انس بن مالک رضی الله عنه که می‌فرماید: «سه نفر به خانه‌ی یکی از همسران پیامبر ﷺ آمدند تا از عبادت او سوال کنند. وقتی که از عبادتش آگاه شدند انگار آن را کم دانستند و گفتند: ما کجا و پیامبر ﷺ کجا؟! خداوند گناهان گذشته و آینده او را بخشیده است، پس یکی از آنها گفت: من تمام شب را نماز می‌خوانم، دیگری گفت: من هم تمام سال را روزه می‌گیرم و افطار نمی‌کنم، سومی گفت: من هم از زنان کناره‌گیری کرده و تا أبد ازدواج نمی‌کنم. پیامبر ﷺ آمد و فرمود: شما بودید که چنین و چنان گفتید؟ قسم به خدا من از همه شما بیشتر از خدا میترسم و ازهمه شما با تقواترم، ولی با وجود این روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم؛ پس کسی که از سنت من روی گرداند از من نیست» متفق‌علیه: بخاری(۵۰٦۳) و مسلم (۱٤۰۱) و این لفظ بخاری است.
کسی که توانایی ازدواج دارد و با ترک آن از ارتکاب گناه میترسد، بر او واجب است ازدواج کند.
«چون زنا و هر آنچه به آن منجر شود و مقدمه آن باشد حرام است، پس اگر کسی ترس ارتکاب این کار حرام را داشته باشد، بر او واجب است که آنرا از خود دور کند اگر این حالت جز با ازدواج برطرف نشود، ازدواج بر او واجب می‌شود» رک به: علامه شوکانی، السیل الجرار (۲/۲٤۳).

آیا ازدواج از امور دنیوی است

مسأله (۲۲۰) آیا ازدواج کردن از امور اخروی است یا امری دنیایی و لذتی نفسانی می‌باشد؟

جواب: اگر هدف فرد از ازدواج کردن عبادت باشد مانند این‌که به پیامبر خداﷺ اقتدا کند یا فرزندی صالح به دنیا بیاورد یا پاکدامنی کند یا عورت و چشم و قلب خود را از گناه بپرهیزد در این حالت ازدواج کردن از امور آخرت به حساب می‌آید و فرد به خاطر ازدواجش ثواب می‌گیرد و اگرقصد او از ازدواج کردن هیچ کدام از این امور نباشد در این حالت ازدواج مباح بوده و از اعمال دنیا و لذت نفس به حساب می‌آید، نه دارای ثواب است نه گناه دارد.

نمایاندن صورت زن مسلمان

مسأله (۲۲۱) آیا برای زن مسلمان جایز است که چهره‌ی خود یا قسمتی از بدنش را برای زنی یهودی یا نصرانی و غیر آنان از زنان کافر نمایان کند؟ و آیا در مذهب امام شافعی رحمه‌الله در این مسئله اختلافی وجود دارد یا نه و دلیل این مسئله چیست؟

جواب: این امر جایز نیست مگر اینکه زن کافری کنیز او باشد و این رأی در مذهب امام شافعی رحمه‌الله صحیح است و دلیل آن این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا

مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾(نور: ۳۱)

«و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) فرو گیرند (و چشم‌چرانی نکنند) و عورت‌های خویشتن را (با پوشاندن و دوری از رابطه‌ی نامشروع) مصون دارند و زینت خویش را (همچون سر، سینه، بازو، ساق، گردن، خلخال، گردن‌بند، بازوبند) نمایان نسازند، مگر آن مقدار و آن چیزها که (طبیعةً) پیدا می‌گردد، و چارقد و روسریهای خود را بر یقه‌ها و گریبانهای‌شان آویزان کنند (تا گردن و سینه و اندامهائی که احتمالاً از لابلای چاك پیراهن نمایان می‌شود، در معرض دید مردم قرار نگیرد) و زینت (اندام یا ابزار) خود را نمودار نسازند مگر برای شوهران‌شان، پدران‌شان، پدران شوهران‌شان، پسران‌شان، پسران شوهران‌شان، برادران‌شان، پسران برادران‌شان، پسران خواهران‌شان، زنان (همکیش) خودشان، کنیزان‌شان، دنباله‌روانی که نیاز جنسی در آنان نیست (از قبیل: افراد مخنث، ابلها، پیران فرتوت، اشخاص فلج) و کودکانی که هنوز بر عورت زنان آگاهی پیدا نکرده‌اند (و چیزی از امور جنسی نمی‌دانند) و پاهای خود را (به هنگام راه رفتن به زمین) نزنند تا زینتی که پنهانش می‌دارند (جلب توجّه کند و صدای خلخال پاهای‌شان به گوش مردم برسد و) دانسته شود. ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید (و از مخالفتهائی که در برابر فرمان خدا داشته‌اید توبه کنید) تا رستگار شوید.»

یعنی زنان مسلمان، بنابراین زن کافر شامل نهی خداوند در اول آیه می‌شود و سرور ما عمر بن خطاب ﷺ نامه‌ای به ابوعبیده بن جراح ﷺ که در شام بود، نوشت و در آن نامه به او دستور داده بود که: زنان مسلمان را از این امر نهی کند. والله اعلم.

نگاه کردن به أمرد[1]

مسأله (۲۲۲) آیا نگاه کردن به أمرد جایز است؟ و اگر مردی علاقه‌مند به معاشرت با آنها باشد و اموال خود را خرج آنان کند به نحوی که اگر مال زیادی را به آنان عطا کند نزد وی آسان باشد اما دادن یک درهم به یک فقیر محتاج که عائله‌مند است برایش سخت باشد، آیا اجتماع این مرد با آنان حرام است؟ و آیا بخشش او بدین‌گونه حرام است؟ و آیا اگر با آنان جمع شود گناه‌کار است یا خیر؟ و آیا اگر کسی به صورت مداوم با آنان جمع شود، عدالت او ساقط می‌گردد؟ و آیا هیچ‌کدام از علما چنین اجازه‌ی داده‌اند؟

جواب: نگاه کردن به أمرد زیبا رو حرام است خواه با شهوت باشد یا بدون شهوت مگر این‌که این نگاه کردن به علت نیازی مشروع باشد، مانند: معامله و خرید و فروش و طبابت یا تعلیم و... در این حالت به اندازه‌ی مورد نیاز جایز است که او را نگاه کند و بیشتر از حد نیاز حرام است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (نور: ۳۱)

«(ای پیغمبر!) به مردان مؤمن بگو: (آنان موظّفند که از نگاه به عورت و محلّ زینت نامحرمان) چشمان خود را فرو گیرند، و

---

۱. به پسری گفته می‌شود که هنوز موهای صورتش نروییده باشد.

عورت‌های خویشتن را (با پوشاندن و دوری از پیوند نامشروع) مصون دارند. این برای ایشان زیبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند از آنچه انجام می‌دهند آگاه است (و سزا و جزای رفتارشان را می‌دهد)»

امام شافعی رحمه الله و غیر ایشان از علما- خداوند همه‌ی آنان را رحمت کند- بر تحریم نگاه کردن به أمرد بدون نیاز مشروع تصریح نموده‌اند و به آیه‌ی کریمه- ۳۱ نور- استدلال کرده‌اند زیرا أمرد(از لحاظ جلب شهوت طرف مقابل) همانند زن است بلکه برخی از آنان از بیشتر زنان زیباروتر هستند و هم شری که در حق وی امکان وقوعش وجود دارد به نسبت زنان امکان وقوع آن نیست و همچنین وقوع شر به نسبت او از راه‌های آسان‌تری به نسبت زنان صورت می‌گیرد.

بنابراین تحریم نگاه کردن به أمرد در اولویت قرار دارد و سخنان سلف در ایجاد نفرت از آنان و برحذر نمودن از رؤیت آن‌ها بیشتر از آن است که قابل حصر باشد و آنان را بدبو و متعفن نامیده‌اند زیرا از لحاظ شرعی ناپاک به حساب می‌آیند و در همه‌ی آنچه گفتیم تفاوتی ندارد که آیا فرد نگاه کننده منسوب به اهل صلاح باشد یا نه.

تحریم خلوت گزیدن با أمرد شدیدتر از نگاه کردن به او می‌باشد زیرا خلوت گزیدن به شر و بدی نزدیک‌تر است و باز فرقی نمی‌کند که آیا فرد خلوت کننده با أمرد، منسوب به اهل صلاح باشد یا نه. و اجتماع با أمردها به گونه‌ای که گفته شد هم بر جمع‌کننده و هم بر حاضرین حرام است. و بخشیدن مال در این راه به شدت حرام است و هر کس آنان را جمع کند و بر آن اصرار بورزد، فاسق می‌گردد و شهادت و روایت او رد می‌شود و ولایتش نیز باطل می‌گردد.

و بر ولی امر(مسلمانان)- خداوند او را در امور خیر موفق کند- واجب است که آنان و امثال‌شان را از این کار منع نماید و به شدت تعزیرشان کند. و بر هر

مکلفی که بر کار آنان آگاه باشد واجب است که به اندازه‌ی توان خود بر آنان انکار کند و هر کس از انکار برآنان ناتوان باشد و برایش ممکن بود که حال ایشان را نزد ولی‌امر بازگو کند، ملزم به انجام این کار خواهد بود و هیچ کدام از علما این کار را به گونه‌ای که(در سؤال) ذکر شده است مباح ندانسته‌اند. والله اعلم.

حرمت همیشگی

مسأله (۲۲۳) در حقیقت بانویی برای مرد محرم محسوب می‌شود و نگاه کردن و خلوت با وی برای او حلال است که برای همیشه ازدواج کردن با او برای آن مردم حرام باشد، قصد ما با بیان این تعریف (و قید حرمت ازدواج برای همیشه) برحذر بودن از خواهر همسر و همانندهای اوست.

و اینکه می‌گوییم با یک سبب مباح: احتراز نمودن از مادر یک خانم یا دختر آن خانم است که به سبب شبهه با وی همبستری شده است زیرا این دو برای همیشه حرام هستند اما این محرمیت با یک سبب مباح به وجود نیامده است زیرا همبستری شدن به سبب شبهه را نه مباح می‌خوانیم و نه حرام بدین دلیل که این کار فعل مکلف نیست بلکه او غافل بوده است و غافل هم مکلف به حساب نمی‌آید.

صاحب مهذب و غیر او در سخنان خود آن را حرام نامیده‌اند و این نوعی سهل انگاری است و منظور ایشان این است که ظاهر و صورت آن هم‌چون حرام است.

و این‌که می گوییم: به خاطر حرمتی که آن بانو دارد، به دلیل احتراز نمودن از ملاعنه می‌باشد که سبب تحریم همیشگی با یک سبب مباح است اما این مسئله به دلیل حرمت آن نیست بلکه عقوبه‌ای است برای زن و شوهر. والله اعلم.

استعمال ابریشم[۱] و پوشیدن آن

مسأله (۲۲۳) عادت بزرگان چنین بوده است که مهریه را لباس ابریشم خالص قرار دهند، آیا این امر جایز است؟

جواب: این امر جایز نیست زیرا استفاده‌ی ابریشم برای مردان به عنوان پوشاک و غیر آن جایز نیست بلکه پوشیدن آن برای زنان جایز است و این کار (یعنی قرار دادن آن به عنوان مهریه) استعمال ابریشم توسط مردان به حساب می‌آید بنابراین حرام است و نباید کثرت افرادی که این کار را عادتاً انجام می‌دهند و همچنین کثرت کسانی که این عمل را می‌بینند و آن را انکار نمی‌کنند، سبب فریب خوردن شود زیرا این امر نیز مانند حرام‌های دیگری است که بسیار واقع می‌شوند و دسته‌ای از اصحاب ما صراحتاً قرار دادن ابریشم به عنوان مهریه را تحریم نموده‌اند. والله اعلم.

ولی و سرپرست سفیه و دیوانه و کودک

مسأله (۲۲٤) آیا برای سرپرست فرد سفیه و دیوانه و کودک جایز است که کنیز یا برده یا مادر فرزند او را به ازدواج کسی درآورد و آیا در مذهب امام شافعی ﷬ در این مسئله اختلاف وجود دارد یا نه؟

---

۱. از حذیفه ﷺ روایت است که گفت: «نَهَی رَسُولُ اللهِ ﷺ أَنْ نَشْرَبَ فِی آنِیةِ الذَّهَبِ وَالفِضَّـةِ، وَأَنْ نَأْكُـلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبْسِ الحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيهِ» «پیامبر ﷺ از این‌که در ظروف طلا و نقره آب بنوشیم و در آن‌ها غذا بخوریم و از پوشیدن ابریشم و دیبا و نشستن بر آن دو ما را نهی کرد» بخاری (۵۸۳۷).
صاحب کتاب توضیح الاحکام من بلوغ المرام علامه عبدالله بسام (۱۱۷/۳ مکتبه الاسدی) می‌گوید: این دلیل است بر تحریم طلا و ابریشم بر مردان و مباح بودن آن برای زنان، بنابراین به نسبت مردان پوشیدن و نشستن بر آن و استفاده‌ی از آن حرام است و به نسبت زنان فقط پوشیدن آن حلال است زیرا زنان به زینت و آرایش نیاز دارند اما استعمال ان در امور دیگر برای زنان نیز بر اصل تحریم باقی می‌ماند. والله اعلم.

جواب: در همه‌ی این مسائل اختلاف وجود دارد و قول اصح درباره‌ی کنیز به ازدواج درآوردن او می‌باشد هرگاه ولی و سرپرست ازدواج را مناسب ببیند و قول أصح آن است که سرپرستی که در این جا او را به ازدواج درمی‌آورد همان سرپرست نکاح است که ولایت مال نیز برعهده‌ی اوست و او پدر یا پدربزرگ است اما ایشان کنیز کم سن و سال بیوه را به نکاح کسی درنمی‌آورند مگر اینکه دیوانه باشد و اگر کنیز ملک فرد سفیه باشد، اجازه‌ی سفیه شرط است. و بنابر قول اصح به ازدواج درآوردن برده‌ی آنان(افراد مذکور) جایز نیست.

درباره‌ی ربیب و ربیبه[1]

مسأله (۲۲۵) آیا برای شوهر مادر ربیب جایز است که با همسر ربیب خود بعد از طلاق یا بعد از مرگ ربیب، ازدواج کند؟

امام نووی رحمه الله در جواب این مسأله می‌گوید: این کار حرام نیست. والله اعلم.

ازدواج با ربیبه‌ی پسر

مسأله (۲۲٦) آیا برای پدر جایز است که با ربیبه‌ی پسر خود ازدواج کند؟

امام نووی رحمه الله در جواب این مسأله می‌گوید: این کار جایز است و فرقی ندارد که پسر این مرد از مادر ربیبه‌ی خود فرزند دیگری داشته باشد یا نه. والله اعلم. (این را از ایشان (نووی) نوشتم. ابن عطار.)[2]

---

۱. ربیب عبارت است از پسر زوجه و پسر پسرو پسر دختر او و هرچه پایین‌تر رود و ربیبه مونث آن و به معنای دختر ناتنی می‌باشد.
۲. توضیح آن در مسأله‌ی ۲۲ آمده است.

ازدواج با زن معتده

مسأله (۲۲۷) زنی در عده‌ی شوهر خود می‌باشد و این زن به سبب سه طلاقه نه لعان، بائنه شده است و به علت خلع بدون سه طلاقه یا فسخ نکاح در حال گذراندن عده است و همچنین زنی که به دلیل همبستری شدن با وی به سبب شبهه با نکاحی باطل یا غیر آن، در حال گذراندن عده است، آیا ازدواج با او جایز است؟

اما اگر رجعی باشد عقد نکاح با وی متصور نیست و اگر شوهر ایشان با او عقد کند آیا به دلیل این‌که طلب اباحه را در خود گرفته، رجعت محسوب می‌شود یا نه؟ زیرا لفظ رجعت یا آنچه را که در معنای آن است به کار نبرده است؟

این مسئله دارای دو وجه است و اصح این دو وجه آن است که رجعت محسوب می‌شود. والله اعلم.

ادعای زن درباره‌ی سه طلاقه و انکار شوهرش

مسأله (۲۲۸) زنی به برادر خود می‌گوید که همسرم مرا سه طلاقه داده است و همسر ایشان این امر را انکار می‌کند سپس خلع نموده و این زن از وی بائنه می‌شود، آیا برای این زن جایز است که بدون محلّل با وی ازدواج کند؟ و آیا برای برادر این خانم جایز است که به او اجازه دهد که (با شوهر خود) ازدواج کند؟

جواب: اگر این زن در سخن خود به برادرش راستگو باشد، برای او جایز نیست که با آن مرد دوباره ازدواج کند ولی اگر سخن خود را انکِار کند، ظاهراً ازدواج با او برایش جایز است مگر اینکه دو نفر عادل بر اقرار آن زن گواهی دهند یا همسرش بر سخن مذکور اقرار کند.

و برای برادرش جایز نیست که به او اجازه‌ی ازدواج دهد به شرطی که به سه طلاق آگاهی داشته باشد و تنها سخن این خانم کافی نیست مگر اینکه قرینه‌هایی موجود باشد که او را تصدیق کنند.

جماع رو به قِبله

مسأله (۲۲۹) آیا همبستری شدن در صحرا یا ساختمان رو به قبله جایز است؟ و آیا در این باره اختلافی از جانب هیچ یک از علما وجود دارد؟
جواب: این امر مکروه نیست، نه در صحرا و نه در ساختمان و این مذهب شافعی رحمه الله و همه‌ی علما می‌باشد به جز برخی از اصحاب مالک رحمه الله.

درباره‌ی حق المتعه[۱]

مسأله (۲۳۰) قول صحیح از میان دو قول این است که حق المتعه‌ی زنی که طلاق داده شده، بعد از دخول واجب است و این چیزی است که مردم از عمل به آن غافل هستند و زنان شناختی نسبت به آن ندارند بنابراین لازم است که آنان آگاه شوند و این قول در میان مردم شایع گردد.

به نکاح در آوردن دوباره‌ی مخلوعه قبل از ادای سوگند

مسأله (۲۳۰) شخصی خانمش را خلع کرده و قبل از انجام دادن فعلی که بر آن سوگند خورده، دوباره او را به عقد خود درمی‌آورد، بنابر قول صحیح نزد اکثر اصحاب از کفاره‌ی سوگند رهایی یافته و این قول صحیح و مختار است زیرا

---

۱. هرگاه در ضمن عقد نکاح، مهر معین نشود و شوهر قبل از نزدیکی و تعیین مهر، زن را طلاق دهد که در اصطلاح آن را متعه یا مهر المتعه یا حق المتعه می‌نامند.

نکاحی صورت گرفته که در آن تعلیقی حاصل نشده است و بنابر مذهب ما تعلیقی که قبل از نکاح باشد، چیزی به وسیله‌ی آن واقع نمی‌شود.

خلع نمودن بر چیزی

مسأله (۲۳۱) مردی به همسر خود می‌گوید: با تو بر آنچه در آستین خود داری خلع نمودم یا طلاق دادم و همسر در حالی که چیزی در آستین خود ندارد، بگوید: قبول کردم.

آیا این طلاق رجعی خواهد بود یا بائن؟ و آیا هیچ‌کدام از اصحاب شافعی رحمه الله بدان تصریح نموده‌اند؟

جواب: آنچه که در مذهب شافعی رحمه الله صواب است و معروف می‌باشد این است که طلاق به صورت بائن واقع می‌شود و مرد ملزم به پرداخت مهر المثل است به مانند اینکه بر خمر یا عوضی فاسد او را خلع کند و گروه زیادی از اصحاب شافعی با قاطعیت به این قول تصریح نموده‌اند، از جمله:

ابو نصر بن صباغ رحمه الله در کتاب خود «الشامل» و ابو سعید متولی رحمه الله در کتاب خود «التتمة» و ابوبکر شاشی رحمه الله در کتاب خود «المستظهری» و یحیی ابن أبی الخیر تمیمی رحمه الله در کتاب خود «البیان» و همچنین افرادی دیگر از علما.

و این قول مقتضی کلام امام الحرمین رحمه الله و دیگران است.

اما آنچه غزالی رحمه الله در «الوسیط» گفته است که طلاق رجعی واقع می‌شود، مردود و فاسد است و غزالی رحمه الله از ابوحنیفه رحمه الله نقل نموده که ایشان گفته است: طلاق بائن واقع می‌شود و ملزم به پرداخت سه درهم است. این قول هم ضعیف است. والله اعلم.

کتاب طلاق[1]

مشتمل بر ۱۰ مسأله است.

حکم طلاقِ فراموش‌کار و جاهل

مسأله(۲۳۱) اصح این است که طلاق فراموش‌کار و جاهل واقع نمی‌شود و اکثر اصحاب این رأی را صحیح دانسته‌اند و مختار نیز همین است زیرا پیامبرﷺ

---

۱. واژه‌ی طلاق از اطلاق به معنای رها ساختن و ترک کردن و به حال خودگذاشتن گرفته شده است، گفته می‌شود: "أطلقت الاسیر (اسیر را رها ساختم) وقتی که بند از وی بگشائی و او را رها وآزاد سازی. و در اصطلاح شرع اسلامی طلاق به معنای گشودن و پاره کردن پیوند زناشونی و پایان دادن به علاقه و رابطه‌ی زناشونی می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمسَاكٌ بِمَعرُوفٍ أَو تَسرِيحٌ بِإِحسَانٍ﴾ (بقره: ۲۲۹)

«طلاق دو بار است (آن طلاقی که حق مراجعت در آن محفوظ است. بعد از دو مرتبه طلاق، یکی از دو کار را باید کرد:) نگاهداری (زن) به گونه شایسته و عادلانه) یا رهاکردن (او) با نیکی (و بایستگی و به دور از ظلم و جور. بعد از طلاق سوم حق مراجعت سلب می‌شود مگر بعد از ازدواج راستین با شوهر دیگری و وقوع طلاق میان او و شوهر اخیر).»

می‌فرماید: (إنَّ الله تَجَاوَزَ لی عَنْ أُمتی الخَطَأَ والنِّسيانَ ومَا اسْتُكرهوا عليه)[1] «خداوند از خطا و فراموشی امت من و از آنچه بـر آن اکـراه شـده‌انـد، در گذشـته است.»

این حدیثِ حسن است و حجت می‌باشد و بنابر قول مختار عام اسـت و گفتـه شده: مجمل می‌باشد.

پس بنابر قول مختار به عمومیت این حدیث عمل می‌شود، مگر آنچه بـا دلیـل از این عمومیت خارج گـردد ماننـد: پرداخـت خسـارت آنچـه تلـف شـده و... و سوگند به خداوند متعال سزاوارتر است به اینکه فرد فراموش‌کار یا جاهـل کفـاره‌ی آن را ندهد.

و صورت مسئله چنین است: مرد طلاق را معلق به انجام کـاری کنـد و سـپس از روی نسیان یا از روی جهل به این‌که براین امر سوگند خورده، آن کـار را انجـام دهد و همچنین است اگر کار مذکور را زیر بار اکراه انجام دهد، اصح این اسـت که این طلاق واقع نمی‌شود.

سوگند به طلاق بدون تعیین کردن

مسأله (۲۳۲) مردی دارای دو زن یا بیشتر است و بدون تعیـین یکـی از آنـان یـا همه‌ی آنان سوگند به طلاق خورده است و نیت طلاق آنان را نداشته و لفظـی هـم بر زبان نیاورده که شامل آن‌ها گردد.

در این حالت او میتواند یکی از آن‌ها را برای طلاق تعیـین کنـد و بـر بـاقی آنـان طلاقی نیست زیرا او در این حالـت طـلاق را انجـام داده و ایـن امـر بـا یـک طـلاق حاصل می‌شود و ایشان به انجام طلاق بیشتر مکلـف نمـی‌گـردد، ایـن امـر ماننـد آن

---

۱. حدیث صحیح است: ابن ماجه (۲۰٤٥) و طحاوی در (شـرح معـانی الآثـار ۳/ ۹۵) و طبرانـی (الصـغیر ۱/ ۲۷۰) و دارقطنـی (٤/ ۱۷۰- ۱۷۱) و بیهقـی(۷/ ۳٥٦) و رک بـه: «المشـکاة» (٦۲۸٤) تحقیـق علامـه البانی.

است که اصحاب ما درباره‌ی سلم و وصیت و اقرار می گویند، یعنی هر کدام از این امور شامل کم‌ترین چیزی می‌شود که اسم برآن جاری می‌شود.

اگر سوگند به سه طلاق خورده شود

مسأله (۲۳۳) مردی به سه طلاق سوگند یاد کرده که دختر خود را به ازدواج برادرزاده‌اش درنیاورد سپس پشیمان شده و می‌خواهد این کار را انجام دهد، آیا راه حلی برای این مسئله وجود دارد و آیا طلاقهای سه گانه‌ی او واقع می‌شود؟ و به ایشان گفته شده به دختر دستور دهد نزد قاضی حاضر گردد و از او درخواست ازدواج کند و پدر این امر را قبول نکند پس قاضی به دلیل امتناع پدر و عضل وی، دختر را به ازدواج آن پسر درآورد، آیا این امر جایز است؟

جواب: راه حل آن این است که پدر مسافرت کند و قاضی در غیاب پدر، او را به ازدواج آن پسر درآورد و همچنین آن مرد به شرطی که نیت نکرده باشد که دخترش همسر برادرزاده‌اش نگردد، میتواند کسی را وکیل قرار دهد تا او را به ازدواج آن پسر درآورد.

یا اینکه با همسر خود خلع کند و دخترش را به نکاح برادرزاده‌اش درآورد سپس با همسر خود تجدید نکاح کند اما عضل مذکور جایز نیست زیرا عضل به نص قرآن و اجماع مسلمانان حرام است، با این وجود چگونه به چنین کاری امر می‌شود و سوگند او برای ارتکاب این حرام، عذر محسوب نمی‌شود زیرا راه حل‌های دیگری وجود دارد چنان که ذکر نمودیم و اگر هیچ راه حلی نداشته باشد نباید عضل صورت بگیرد بلکه باید دختر را به ازدواج برادرزاده‌اش درآورد هر چند همسرش طلاق داده شود. والله اعلم.

فردی سوگند می‌خورد که فلانی می‌داند شیطان کجا ساکن است

مسأله (۲۳٤) مردی به غلام خود می‌گوید: فلان کار را انجام بده و غلام می‌گوید: نمیتوانم این کار را به خوبی انجام دهم، آن مرد می‌گوید: طلاق من واقع شود تو میَ‌دانی شیطان کجاست، سپس غلام این کار را انجام می‌دهد.

جواب: اگر مراد وی این باشد که غلام در کار خود مهارت دارد و فردی زیرک و آگاه است و به همین دلیل غالب امور بر او پنهان نیست، طلاق او واقع نمی‌شود.

فردی سوگند می‌خورد که نباید همسرش با مادر خود به حمام برود

مسأله (۲۳۵) مردی سوگند به طلاق می‌خورد که نباید همسرش با مادر خود به حمام برود، آیا اگر ابتدا مادر به حمام برود و سپس همسر آن مرد به وی ملحق شود و در حمام با هم جمع گردند، طلاق واقع می‌شود یا نه؟

جواب: اگر مراد این مرد منع همسرش از اجتماع با مادرش در حمام باشد، طلاق واقع می‌شود، در غیر این صورت طلاق واقع نمی‌شود و فرقی نمی‌کند که آیا قصد او منع همسرش از رفتن به حمام به تنهایی بوده است یا نه.

فردی سوگند می‌خورد که شب در این خانه نخوابد

مسأله (۲۳٦) مردی سوگند به طلاق می‌خورد که شب در این خانه نخوابد، سپس شب را بر سطح آن خانه صبح کند آیا طلاق او واقع می‌شود یا نه؟

جواب: طلاق او واقع نمی‌شود.

فردی سوگند می‌خورد که شافعی‌رحمه‌الله از همه‌ی ائمه بهتر است

مسأله (۲۳۷) اگر فردی سوگند به طلاق یاد کند که شافعی‌رحمه‌الله از همه‌ی امامان عصر خود بهتر است و مذهب او بهترین مذاهب است، آیا طلاق او واقع می‌شود یا نه؟

امام نووی‌رحمه‌الله در جواب می‌گوید: طلاق او واقع نمی‌شود. والله اعلم.

فردی سوگند می‌خورد که خداوند بـه تمـامی روایت‌هـای هفتگانـه قرآن سخن گفته

مسأله (۲۳۸) هرگاه فردی سوگند به طلاق یاد کند مبنی بر اینکه خداوند با این روایاتهای هفتگانه سخن گفته است و دیگری سوگند یاد کند که خداوند با روایتهای شاذ هم که از تابعین نقل شده است، سخن گفته آیا این دو سوگندشان صحیح است یا باید کفاره بدهند؟

امام نووی‌رحمه‌الله در جواب می‌گوید: سوگند آنان صحیح است و کفاره‌ای ندارد. والله اعلم.

هرگاه همسر خود را سه طلاقه بدهد

مسأله (۲۳۹) هرگاه مردی همسر خود را قبل از دخول سه طلاقه بدهد، حکم آن چیست؟ آیا اگر دوباره او را نکاح کند برای او حلال است؟

امام نووی‌رحمه‌الله در جواب می‌گوید: باید این بانو با مردی دیگر ازدواج کرده و با او از محل جماع، همبستری کند و سپس از طریق طلاق یا غیر آن از او جدا

شود و عده‌اش تمام شود، در این حالت برای مرد اول حلال است که با او ازدواج کند. والله اعلم. (این مسأله را از امام نووی نوشته‌ام. ابن عطار.)[1]

هرگاه پسرش را نزد زنی یهودی شیر بدهد

مسأله (۲٤۰) مرد مسلمانی فرزندی دارد که مادرش وفات نموده، حال آن مرد فرزندش را نزد زنی یهودی می‌برد و از او می‌خواهد که پسرش را شیر دهد این در حالی است که آن زن یهودی خود نیز دارای یک پسر می‌باشد، سپس پدر مدتی غایب می‌شود و پس از مدتی باز می‌گردد، اما زن یهودی فوت کرده و این مرد پسر خود را از پسر زن یهودی تشخیص نمی‌دهد و زن یهودی فامیلی ندارد که فرزندش یا پدر فرزندش را بشناسد، حال اگر در این حالت چهره‌شناسی هم وجود نداشته باشد، حکم هر کدام از این دو پسر بچه چیست؟

جواب: درباره‌ی این دو پسر بچه توقف می‌شود تا وقتی که این وضعیت به وسیله‌ی بینه یا کسانی که چهره‌شناس[2] هستند آشکار گردد یا این‌که هر دو بالغ شوند و هر کدام به کسی منتسب شوند و در این حالت تحویل مردی مسلمان داده می‌شوند و اگر این دو پسر بچه بالغ شدند و بیّنه یا چهره‌شناسی یا انتسابی وجود نداشت، وضعیت این دو در نسب‌شان به حالت توقف باقی می‌ماند و با آنان با ملایمت رفتار می‌شود برای این‌که هر دو مسلمان شوند و اگر بر عدم اسلام آوردن اصرار ورزیدند بر مسلمان شدن اجبار نمی‌شوند و از هیچ‌کدام از آن‌ها درخواست نماز خواندن و روزه گرفتن و به جا آوردن احکام دیگر اسلام نمی‌شود زیرا اصل آن است که به این امور ملزم نشوند.

---

۱. توضیح آن در فتوای شماره ۲۲ آمده است.

۲. قافة یا چهره‌شناسان در گذشته به کسانی اطلاق می‌شد که از روی قراین و شواهد ظاهری می‌توانستند نسب افراد را تشخیص دهند.

حال این دو نفر به نسبت شکی که درباره‌ی هر کدام از آن‌ها داریم مانند حال دو مرد است که صدای باد شکم از یکی از آن دو شنیده شود و هر دو نفر آن را از خود انکار کنند، در این حالت هیچ‌کدام از این دو نفر ملزم به وضو گرفتن نمی‌شوند بلکه ظاهراً حکم به صحت نماز هر دو نفر خواهد شد هر چند در حقیقت نماز یکی از آن دو نفر باطل است.

و همچنین مانند این است که مردی درباره‌ی پرنده‌ای که به پرواز در می‌آید، بگوید: اگر این پرنده کلاغ باشد، طلاق همسرم واقع شود و دیگری بگوید: اگر این پرنده کلاغ نباشد، طلاق همسر من واقع شود، پرنده به پرواز درآید و معلوم نگردد که کلاغ بوده است یا نه، در این حالت برای هر دو نفر جایز است که با همسران خود همبستر شوند زیرا هر دو بر اصل (حلیت) باقی مانده‌اند.

نفقه و هزینه‌ی این دو پسر بچه اگر هر کدام از آنان مالی داشته باشند، پرداخت نفقه و هزینه از آن مال خواهد بود، در غیر این صورت مرد مسلمان به شروط خاص خود، باید نفقه‌ی فرزندش را بپردازد و نفقه‌ی یهودی از بیت‌المال پرداخت می‌شود به شرطی که هیچ کدام از پدر و مادر او که نفقه‌ی قریب بر او واجب است، در دسترس نباشد.

اگر یکی از نزدیکان پسر بچه‌ی کافر وفات کند که این پسر بچه از او ارث می‌گیرد، سهم او تا وقتی که وضعیتش معلوم می‌گردد، توقیف می‌شود یا توافقی صورت می‌گیرد.

و همچنین اگر یکی از نزدیکان پسر بچه‌ی مسلمان قبل از بلوغ آن دو وفات کند، به مانند مسئله‌ی قبلی عمل می‌شود.

و اگر هر دو پسر بچه یا یکی از آنان وفات کرد، مال وی تا وقتی که وضعیت او معلوم می‌گردد توقیف می‌شود یا یک نوع توافق صورت می‌گیرد، مگر اینکه وارثی معین داشته باشد.

و اگر هر کدام از آن دو قبل از بلوغ وفات کند، وی را غسل داده و بر او نماز می‌خوانند و در میان(وسط) گورستان مسلمانان و یهودیان دفن می‌شود و اگر بعد از بلوغ و بعد از اسلام نیاوردن فوت کند، غسل دادن او جایز است اما خواندن نماز بر او جایز نیست زیرا آن پسر بچه یا یهودی محسوب می‌شود یا مرتد و همچنین بعد از بلوغ و بعد از امتناع از مسلمان شدن، جایز نیست که کسی را به عقد آنان درآورد زیرا هر کدام از آنان احتمال می‌رود که یهودی باشند یا مرتد، بنابراین نکاحشان صحیح نیست مانند فردی که خنثی است و تشخیص او سخت باشد. والله اعلم.

کتاب سوگند (أیمان)[1]

۱. أیمان جمع یمین است که به معنای دست راست و پیمان را بدین دلیل یمین نامیده‌اند، چون هرگاه مردم پیمان می‌بستند، هریك از دوطرف عهد و پیمان، دست راست همدیگر را می‌گرفتند و به عقیده‌ی برخی بدین علت پیمانها را "ایمان" گفته‌اند چون پیمان در حفظ اشیاء، همانند دست راست و یمین هستند.

و در شرع یعنی تأکید بر چیزی با ذکر نام یا صفتی از صفت‌های الله جل جلاله.

لازم است که بگوییم: سوگند جز با اسمی از اسماء، یا صفتی از صفات الله سبحانه و تعالی منعقد نمی‌شود:

از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که پیامبرﷺ عمر بن خطاب را دید در حالی که در میان کاروانی حرکت می‌کرد و به پدرش سوگند می‌خورد پیامبرﷺ فرمود: (أَلاَ، إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ، وَإِلَّا فَلْيَصْمُتْ) «آگاه باشید که خدا شما را از این‌که به پدرانتان سوگند بخورید، نهی کرده است، کسی که سوگند می‌خورد باید یا به خدا سوگند بخورد یا سکوت کند» متفق علیه: بخاری (٦٦٤٦) مسلم (١٦٤٦).

از انس به مالک ﷺ روایت است که پیامبرﷺ فرمود: (لاَ تَزَالُ جَهَنَّمُ تَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، حَتَّى يَضَعَ رَبُّ العِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ، فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ وَعِزَّتِكَ، وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ) «پیوسته جهنم می‌گوید آیا باز هم بیشترهست؟ تا وقتی که خداوند صاحب عزت پایش را در جهنم قرار می‌دهد، جهنم می‌گوید به عزتت قسم، کافی است، کافی است و قسمتی از جهنم با قسمتی دیگر جمع می‌شود» متفق علیه: بخاری (٦٦٦١) مسلم (٢٨٤٨).

←

مشتمل بر ۲۷ مسأله است.

و پیامبرﷺ سوگند خوردن به غیر خداوند متعال را شرک نامیده است بنابراین سوگند بـه غیـر اللـه جـایز نمی‌باشد:
از ابن عمرؓ روایت است: از پیامبر ﷺشنیدم که فرمود: (مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ) «کسی که به غیر خدا سوگند بخورد، کفر یا شرک ورزیده است» صحیح: ترمذی(۱۵۷٤).
مسعر بن کام از ویره بن عبدالرحمن روایت کرده که: عبداللهؓ گفـت: «اگـر سـوگند دروغ بـه خـدا بخورم، بهتراست از اینکه سوگند راست به غیر خدا بخورم.» طبرانی در الکبیر (۸۹۰۲/ ۲۰۵/۹).
سوگند بر سه نوع است
۱. سوگند لغو
۲. سوگند غموس.
۳. سوگند منعقده.
سوگند لغو، سوگندی است که بدون قصد و نیت باشد؛ مانند کسی که می‌گوید: به خـدا بایـد بخوریـد یـا بنوشید و غیره، که قصد سوگند ندارد.
این سوگند منعقد نمی‌شود و موجب بازخواست هم نمی‌گردد:
خداوند متعال می‌فرماید: «لاَّ يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»(البقره: ۲۲۵)
«خداوند شما را به خاطر سوگندهائی که بدون توجّه یاد می‌کنیـد (و از روی عـادت، نـه از روی قصـد و نیت از دهان می‌پرد) مؤاخذه نخواهد کرد (و کفّاره یا عقاب بر آن مترتّب نیست) ولـیکن شـما را در برابـر آنچه دلهایتان کسب کرده است (و از روی اراده و اختیار بوده است) مؤاخذه می‌کند (و کفّاره یا عقاب بـر آن مترتّب است)، و خداوند آمرزنده و بردبار است (و گناهان را می‌بخشد و لغزش‌ها را نادیده مـی‌گیـرد و در رساندن عقاب شتاب نمی‌ورزد).»
از عایشهؓ روایت است: آیه(لاَّيُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ) درباره‌ی سـوگندهایی ماننـد: «نـه واللـه» و «بلـه والله» نازل شده است» صحیح: صحیح سنن ابوداود (۲۷۸۹).
سوگند غموس سوگندی دروغین است که با آن حقوق پایمال می‌شود، یا سوگندی اسـت کـه بـا آن قصـد فسق وخیانت کنند و به غموس (فروبرنده) نام‌گذاری شـده چـون باعـث فـرورفتن صـاحبش در گنـاه و سپس در آتش می‌شود.
این سوگند از بزرگترین گناهان کبیره است و هیچ کفاره‌ای ندارد؛ چون خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الأَيْمَانَ»«ولیکن شما را در برابر آنچه دلهایتان کسـب کـرده اسـت (و از روی اراده و اختیار بوده است) مؤاخذه می‌کند.»
سوگند منعقده سوگندی است که شخص برای تأکید انجام یا ترک کاری آن را با قصد یاد می‌کند، و بـر آن مصمم است.
اگر به سوگندش وفا کرد گناهی بر او نیست، ولی اگر وفا نکرد، باید کفاره بدهد.

تأکید بر سوگند و تجدید آن

مسأله (۲٤۱) اگر شخصی بگوید: به خدا قسم فلان کار را انجام نمی‌دهم و در همین وقت یا پس از مدتی یا دیرتر باز بگوید: به خدا قسم این کار را انجام نمی‌دهم و سپس دوباره سوگند را تکرار کند و سپس این کار را انجام دهد، اگر قصد او از سوگندهای دیگر، تأکید بر سوگند اولی باشد، تنها یک کفاره بر او واجب است و اگر نیت وی تجدید سوگند باشد مبنی بر اینکه این سوگندها از سوگند اولی جدا هستند، باید برای هر سوگند، کفاره‌ای جداگانه بپردازد و اگر سوگند را به طور مطلق یاد کند و نیتی نداشته باشد، بنابرقول اصح تنها یک کفاره بر او واجب است هر چند که چندین بار سوگندهای خود را تکرار کند.

و بنابر قول دیگر برای هر سوگند، کفاره‌ای جداگانه بر او واجب است.

و اگر به همسر خود بگوید: هرگاه به منزل داخل شوی تو مطلقه هستی و این سخن را چندین بار تکرار کند، اگر قصد او از تکرار، تأکید بر سخن اول خود باشد، هرگاه همسرش به منزل داخل گردد، یک طلاق واقع می‌شود و اگر قصد او تجدید سخن خود باشد، سه طلاقه واقع می‌شود و اگر مطلقاً و بدون هیچ نیتی آن را تکرار کند بنابر قول اصح یک طلاق واقع می‌شود و بنابر قول دیگر، با هر لفظ یک طلاق واقع می‌شود. والله اعلم.

فردی سوگند یاد می‌کند که گوشت خریداری نکند و آن را نخورد

مسأله (۲٤۲) فردی سوگند می‌خورد که گوشت خریداری نکند سپس غذایی می‌خرد که در آن گوشت وجود دارد، آیا باید کفاره بدهد یا نه؟

جواب: اگر گوشت در داخل طعام مخلوط شده باشد و دیده نشود کفاره‌ای بر وی نیست در غیر این صورت باید کفاره بدهد.

فردی سوگند یاد کرده که گوشت نخورد

مسأله (۲٤۳) فردی سوگند یاد می کند که گوشت نخورد سپس او گوشت مردار یا گوشت خوک یا گرگ یا گوش‌دراز یا قاطر یا غیر آن از گوشتهای حرام می‌خورد، آیا کفاره‌ای بر او واجب است و آیا در این مسئله اختلافی وجود دارد یا نه؟

جواب: بله در این مسئله اختلاف وجود دارد و قول اصح این است که کفاره بر او واجب نیست.

فردی سوگند می‌خورد که ابن صیاد[1] همان دجال است

مسأله (۲٤٤) مردی به خداوند سوگند یاد می کند که ابن صیاد همان دجال است و همچنین پیامبرﷺ بدون اینکه ملائکه‌ای صلوات را به او برساند، صلوات را می‌شنود، آیا کفاره بر او واجب است یا نه؟

---

۱. ابن صیاد کارهای عجیب انجام می‌داد، او بعضی اوقات کهانت انجام می‌داد لذا خبرش بین مردم منتشر شد و به دجال مشهور گشت. بدین خاطر مورد آزمایش پیامبرﷺ قرار گرفت.
از عبدالله ابن عمر ﷺ روایت شده است عمر و چند نفر دیگر همراه پیامبر خداﷺ دنبال ابن صیاد رفتند و او را در حال بازی‌کردن با بچه‌ها در نزدیکی ساختمان ابن مقاله یافتند. ابن صیاد در آن وقت نزدیک سن بلوغ رسیده بود ابن صیاد متوجه آمدن آنان نشد تا این‌که پیامبر ﷺدستش را به سر ابن صیاد زد. آن‌گاه فرمود: «آیا شهادت می‌دهی من پیامبر خدا هستم» ابن صیاد به او نگاه کرد و گفت: من شهادت می‌دهم تو رسول امین (اعراب) هستی. او به پیامبر ﷺ گفت: آیا گواهی می‌دهی من پیامبر خدا هستم؟ پیامبر رهایش کرد و گفت: من به خدا و پیامبرانش ایمان دارم. پیامبر ﷺ گفت: چه چیزهایی را می‌بینی؟ ابن صیاد گفت: پیام‌های راست و دروغ را از غیب برایم می‌آورند. پیامبر فرمود: آیا راست و دروغ را از هم تشخیص نمی‌دهی (آنها را با هم مخلوط کرده‌ای) پیامبرﷺ گفت: آیه‌ای را در نظر گرفته‌ام. ابن صیاد گفت: آن آیه دخان است. پیامبرﷺ به او گفت: ساکت شو تو از حد یک کاهن نمیتوانی تجاوز کنی.
حضرت عمر ﷺ گفت: ای پیامبر خدا آیا گردنش را بزنم. پیامبرﷺ فرمود: «اگر او دجال باشد تو نمیتوانی او را بکشی و اگر او نباشد قتل اوبرای تو خیری ندارد» «صحیح بخاری.»
در روایتی دیگر آمده است پیامبرﷺ به او گفت: چه چیزهایی را می‌بینی؟ او گفت: عرشی را روی آب می‌بینم. پیامبرﷺ فرمود: عرش ابلیس را روی دریا می‌بینی دیگر چه می‌بینی؟ او گفت: خبرهای راست و دروغ را برایم می‌آورند. پیامبرﷺ فرمود: همه چیز را با هم مخلوط کرده است، رهایش کنید» «صحیح مسلم.»

جواب: چون در این مسئله شک وجود دارد، حکم به کفاره نمی‌شود هرچند پرداخت کفاره نشانه‌ی ورع و تقواست.

فردی سوگند یاد می‌کند که با شخصی خاص سکنی نگزیند

مسأله (۲٤٥) هرگاه فردی سوگند یاد کند که با فلان کس در مغازه ننشیند سپس وی مغازه‌ی مذکور را با قرار دادن یک دیوار به دو مغازه تبدیل کند، آیا با نشستن در یکی از این مغازه‌ها، کفاره بر او واجب می‌شود؟

جواب: قول اصح این است که کفاره بر او واجب نیست.

فردی سوگند یاد می‌کند که زمستان را در روستا به سر نبرد

مسأله (۲٤٦) فردی سوگند یاد می کند که امسال زمستان را در این روستا به سر نبرد، حال بیشتر ایام زمستان را در آن‌جا مانده و قبل از به پایان رسیدن زمستان از آن‌جا رحلت می کند، آیا پرداخت کفاره بر او واجب است یا طلاقش واقع می‌شود و دلیل آن چیست؟

جواب: طلاق او واقع نمی‌شود و کفاره هم نمی‌پردازد مگر این که نیت او این بوده باشد که اصلاً در طول ایام زمستان در این روستا نباشد و مادامی که چنین نیتی نداشته است کفاره‌ای بر او واجب نیست زیرا مقتضای سخن او همه‌ی ایام زمستان است، مانند کسی که سوگند یاد کند که یک قرص نان نخورد و سپس جز لقمه‌ای همه‌ی آن را بخورد، بر این شخص کفاره واجب نیست زیرا حقیقت سخن او این است که همه‌ی آن قرص نان را بخورد و به نسبت زمستان هم به همین گونه است، اگر کسی بگوید: اهل عرف در این حالت چنان بر وی اطلاق می کنند که زمستان را در آن‌جا به سر برده است، در جواب می گوییم: اهل عرف درباره‌ی خوردن قرص نان و یک انار نیز به همین صورت اطلاق می کنند هر چند یک لقمه یا یک یا چندین دانه را رها کرده باشد.

لازم به ذکر است سوگند وقتی بر عرف حمل می‌شود که این عرف قانون‌مند باشد اما اگر در آن عرف اضطراب وجود داشته باشد و برای آن حد و اندازه‌ی مشخصی نباشد آن را رها کرده و به لغت و حقیقت برمی‌گردیم. والله اعلم.

سوگند بیهوده و باطل

مسأله (۲٤۷) هرگاه فردی بگوید: اگر فلان کار را انجام دادم این غذا یا نوشیدنی یا پیراهن یا مال، بر من حرام است حکم آن چیست؟

جواب: این سوگند باطل است و چیزی بر او حرام نمی‌شود بلکه برای او جایز است که آن غذا را بخورد یا آن پیراهن را بپوشد و همه‌ی انواع تصرفات دیگر برای او جایز است و کفاره و هیچ چیز دیگر، بر او واجب نیست. والله اعلم.

سوگند درباره‌ی فتوای یک مفتی

مسأله (۲٤۸) هرگاه فردی سوگند یاد کند که همه‌ی مسائلی که فلان مفتی درباره‌ی آن‌ها فتوا داده است حق است، و چنان گمان کند که این مفتی مجتهد است، آیا کفاره بر او واجب است؟

امام نووی ﷺ در جواب می‌گوید: کفاره بر او واجب نیست. والله اعلم. (این مسأله را به املای امام نووی نوشتم. ابن عطار.)[1]

---

۱. توضیح عبارت در فتوای ۲۲ آمده است.

لعنت کردن حجاج[1]

مسأله (۲۴۹) مردی همیشه حجاج بن یوسف را لعنت می‌کند و سوگند یاد می‌کند که او جهنمی است، آیا او به اشتباه رفته؟ و آیا کفاره بر او واجب است؟

جواب: این فرد به اشتباه رفته و کفاره بر او واجب نیست زیرا ما به قاطعیت بر دخول او به بهشت حکم نمی‌کنیم.

عده‌ی[2] زن

مسأله (۲۵۰) اگر زنی ازدواج کرده و تقریباً سی سال عمر داشته باشد و هرگز دچار عادت ماهیانه نشده باشد و با این وضعیت طلاق داده شود، عده‌ی او چگونه خواهد بود؟ و اگر بچه به دنیا آورده و خون نفاس از او جاری شده باشد و سپس طلاق داده شود، عده‌ی او چقدر خواهد بود؟ و آیا در این مسئله اختلاف وجود دارد؟

---

۱. وی حجاج بن یوسف ثقفی است و در زمان عبدالملک بن مروان زیسته است.
اوزاعی رحمه الله می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز گفت: اگر همه‌ی امتها افراد پست و شرور خود را بیاورند و ما حجاج بن یوسف را بیاوریم، ما بر آنان غالب می‌شویم.
گفته می‌شود تعداد افرادی را که او به قتل رسانده است، صد و بیست هزار نفر می‌باشد. رک به: علامه ابن اثیر، الکامل ٤/ ٥٨٦.

۲. عده از عدد و شمردن گرفته شده است یعنی روزها و حیضهایی که زن حساب می‌کند. عده نام مدت زمانی است که زن بعد از وفات شوهرش یا جدایی از او برای ازدواج منتظر می‌ماند و این انتظار با زایمان یا گذراندن حیض‌ها یا سپری کردن ماهها تحقق می‌یابد.
انواع عده:
عده زن در اثر فوت شوهرش خواه با او همبستر شده یا نشده باشد، چهار ماه و ده روز است.
مگر زنی که در اثر همبستری با شوهرش، حامله باشد که عده از وضع حملش است.
زنی که قبل از همبستر شدن طلاق داده شود عده ندارد.
اگر مطلقه از زنانی باشد که قاعده می‌شوند، عده او سه حیض است.
اگر زن مطلقه به علت کم سن و سالی یا پیری و یائسگی، قاعده نشود، عده او سه ماه است.

جواب: هرگاه این خانم به سن پانزده یا سی سالگی یا بیشتر رسیده باشد و هرگز عادت ماهیانه نداشته است، عده‌ی او از طلاق بدون هیچ اختلافی، سه ماه است و علما بر این مسئله اجماع دارند و به این سخن خداوند استدلال نموده‌اند که می‌فرماید:

﴿وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِن نِّسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ﴾(طلاق: ٤)

«زنان شما وقتی که ناامید از عادت ماهیانه‌اند، و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهیانه ندیده‌اند، اگر (درباره حکم عِدّه ایشان) مردّدید، بدانید که عدّه‌ی آنان سه ماه است.»

بر این مقدار علما اجماع دارند.

و اگر این خانم بچه به دنیا آورده و خون نفاس را دیده باشد یا نه عده‌ی او باز سه ماه خواهد بود به دلیل آیه‌ی کریمه‌ای که ذکر شد و ولادت و نفاس؛ او را از آن دسته از زنانی که دچار حیض نمی‌شوند، خارج نمی‌گردانند، این قول نزد اصحاب ما صحیح است و برخی از آنان می‌گویند: حکم او، حکم کسی است که خون حیض وی بدون سبب قطع شده است و صواب، همان قول اول است.

حکم معاشرت بعد از طلاق رجعی[1]

مسأله (۲۵۱) هرگاه شخصی همسر خود را طلاق رجعی بدهد سپس با او به مانند زن و شوهر معاشرت داشته باشد خواه با او همبستری کند یا نه، تا وقتی که عده‌ی او با پاک شدن از خون حیض می‌گذرد، در این حالت آیا عده‌ی او تمام شده است و آیا طلاق به او ملحق می‌شود یا نه؟

---

۱. هرگاه زنی که همسرش با وی همبستر شده برای بار اول یا دوم طلاق داده شود، و این طلاق، در مقابل دریافت مالی نباشد، آن را طلاق رجعی گویند.

جواب: عده‌ی او به اتمام نرسیده است و اگر از او دوری نگزینند طلاق به او ملحق می‌شود و بعد از دوری گزیدن مدتی را سپری می‌کند اما پس از اتمام عده با پاک شدن از خون حیض، در حالی که با او معاشرت دارد، نمیتوانند رجعت کند و اگر طلاق بائنه باشد، عده‌ی او به اتمام می‌رسد هر چند مرد با او معاشرت داشته باشد زیرا این معاشرت بدون هیچ شبهه‌ای حرام است و شبیه به زنا می‌باشد. والله اعلم.

هم مسکنی با زن معتده

مسأله (۲۵۲) آیا مرد میتواند با زنی که در عده قرار دارد، هم مسکن باشد؟

جواب: اگر هر کدام از آنان در مسکنی باشد که امکانات آن دو مانند: آشپزخانه، چاه آب، توالت، پله و... از هم جدا باشد، این امر جایز است، در غیر این صورت جایز نیست مگر این‌که در این حالت با یکی از آن دو، فردی از محارم چه مرد باشد یا زن یا همسر یا کنیز یا زنی بیگانه که مورد اعتماد است، وجود داشته باشد و درباره‌ی این محرم شرط است که او فردی عاقل، بالغ و دارای قدرت تشخیص باشد به گونه‌ای که از وی شرم شود.

و جایز است که یک مرد با دو زن بیگانه خلوت کند اما خلوت دو مرد با یک زن بیگانه جایز نیست.

نفقه‌ی زن معتده

مسأله (۲۵۳) آیا نفقه‌ی زنی که به علت وفات شوهرش در عده به سر می‌برد اگر حامله باشد واجب است؟ و آیا ایجاد مسکن برای او واجب است؟

جواب: برای او نفقه‌ای نیست هر چند حامله باشد زیرا نفقه‌ی افراد نزدیک بر مرده واجب نیست اما بنابر قول اصح ایجاد مسکن از مال میت، واجب است.

عده‌ی زن

مسأله (۲۵٤) مردی با همسر خود مسافرت نموده و از مصر به شام رفته و در شام وفات می‌کند، در حالی که در مصر با او همبستر شده است، آیا بر این زن واجب است که برای گذراندن ایام باقی مانده از عده‌اش، به مصر برگردد؟

جواب: این امر بر او واجب است و جز در مصر، اقامه گزیدن در جایی دیگر برای او جایز نیست مگر اینکه عذری داشته باشد. والله اعلم.

پدری که بعد از سختی آسانی به وی روی می‌آورد

مسأله (۲۵۵) آیا اگر انسانی در سختی بوده و اولادی داشته باشد که نفقه‌ی او را بپردازند و پس از مدتی به وسیله‌ی ارث یا بخشش یا وصیت مالی را به دست آورده آیا میتواند آن مال را ببخشد و اگر چنین کرد و در اثر آن ناتوان و فقیر گشت، آیا نفقه‌ی او بر فرزندانش واجب است؟

جواب: نباید چنین کاری کند و اگر چنین کرد و ناتوان گشت، نفقه‌ی او بر فرزندانش واجب است.

نام گذاری دختر به ست‌الناس

مسأله (۲۵٦) اگر شخصی دختر خود را «ست‌الناس» یا «ست‌العلماء» یا «ست‌العرب» بنامد، حکم آن چیست؟ و آیا این لفظ صحیح است و عربی می‌باشد؟

جواب: این لفظ عربی نیست و از لحاظ لغوی باطل است و متخصصان لغت عربی آن را از لحن مردم عوام به حساب آورده‌اند و گفته‌اند: از جمله لحن آنان این سخن‌شان است که می‌گویند: ست و آن به معنای «سیده» است و از لحاظ شریعت به کار بردن این لفظ به شدت مکروه است و اگر کسی از روی جهل

دختر خود را به این نام، نام‌گذاری نماید باید آن را تغییر دهد و در حدیث صحیح ثابت است که پیامبرﷺ نام زنی را به زینب تغییر داد. والله اعلم.

برتری دادن همسر بر مادر

مسأله (۲۵۷) فردی دارای همسر و مادر است، آیا میتواند در نفقه و لباس و هزینه‌های دیگر، همسرش را بر مادر خود برتری دهد و آیا با این کار گناه کار محسوب می‌شود یا نه؟

جواب: اگر به نیکی حق مادرش را رعایت کند، گناه کار محسوب نمی‌شود هر چند بهتر است که دل مادرش را به دست آورد و او را بر همسرش برتری دهد و اگر مجبور باشد که همسرش را برتری دهد باید آن را از مادرش پنهان کند.

حکم نفقه‌ی همسر

مسأله (۲۵۸) اگر مردی همسر خود را مدتی بدون نفقه و کسوت و مسکن رها کند و این خانم، خود را در اختیار او قرار داده باشد، آیا این امور به عنوان قرض در ذمه‌ی آن مرد قرار می‌گیرد؟

جواب: بنابر قول اصح نفقه و کسوت در ذمه‌ی او ثابت می‌گردد اما مسکن و عوض آن بنابر مذهب صحیح، در ذمه‌ی او ثابت نخواهد گردید زیرا مسکن از نیازمندیهای زندگی به حساب می‌آید نه تملیکات، بر خلاف نفقه و کسوت که از تملیکات به حساب می‌آیند.

بخشش به یکی از همسران

مسأله (۲۵۹) اگر مردی دارای چند همسر باشد و آنچه را که از نفقه و کسوت و... در حق آنان، بر او واجب است، ادا کرده باشد و سپس بخواهد

چیزی اضافه را به برخی از آنان عطا کند، خواه نفقه باشد یا کسوت، آیا این امر جایز است؟

جواب: این امر برای او جایز است و مستحب است که در این امر همه‌ی آنان را با هم مساوی قرار دهد.

دادن کسوت به زن

مسأله (۲٦۰) مردی کسوت یکی از فصل‌های سال را به همسر خود داده است و قبل از انقضای آن فصل در حالی که همسرش حامله است او را طلاق بائنه داده است، آیا کسوت این فصل که زن در آن پا گذاشته در حالی که هشت ماه از مدت حمل او می‌گذرد، بر مرد واجب است؟ و اگر واجب است آیا اگر زن پس از یک ماه وضع حمل کند، مرد میتواند از او طلب برگرداندن کسوت کند و آیا در این‌باره اختلافی در مذهب امام شافعی ﷺ وجود دارد و دلیل آن چیست؟

جواب: بله همسر ایشان مستحق دریافت کسوت فصلی است که در آن پا گذاشته زیرا وجوب کسوت بستگی به اول فصل دارد و هرگاه بعد از یک ماه عده‌ی اوتمام شود، بنابر قول اصح نمیتواند از او طلب برگرداندن کسوت کند همان گونه که اگر همسر ایشان در اثنای فصل بمیرد نمیتواند از او طلب برگرداندن کسوت را بکند. و این قول اصح است.

نفقه‌ی زن مطلقه

مسأله (۲٦۱) کسوت زنی که طلاق بائنه شده و حامله است، واجب می‌باشد همان گونه که پرداخت نفقه به او واجب است، اصحاب ما به این مسئله تصریح نموده‌اند.

مسأله (۲٦۲) اگر زوجی حق کسوت و لباس یک فصل همسر خویش را در ابتدای فصل بدهد و سپس وی را قبل از اتمام آن فصل، طلاق دهد و یا قبل از

اتمام مدت آن فصل، زوج فوت نماید آیا در این حالت امکان مطالبه و رجوع ممکن است؟[1]

جواب: خیر نمیتواند از آن رجوع کند.

سقوط نفقه‌ی همسر به علت عارض شدن امری

مسأله (۲٦۳) مردی قصد دارد به همراه همسرش سفر کند اما به علت قرضی که همسرش به صورت حواله عهده دار آن شده و خود به آن اقرار نموده است و صاحب قرض یکی از افراد خانواده‌ی آن زن باشد از مسافرت به همراه شوهرش جلوگیری می‌شود، آیا نفقه‌ی آن زن از ذمه‌ی شوهرش ساقط می گردد؟

جواب: نفقه‌ی او ساقط می گردد زیرا نفقه در مقابل برخورداری (استمتاع) از او می‌باشد و شرط آن تمکین است و به دلیل یک پیش‌آمد کمیاب، تمکین از بین رفته است و بغوی ﷺ و غیر او چنین تصریح نموده‌اند که اگر با زنی به سبب شبهه همبستری شود و سپس بخاطر آن عده بگذراند، شوهر او ملزم به پرداخت نفقه، در مدت زمان گذراندن عده نخواهد بود و این به مانند مسئله‌ی ماست و شیخ ابوعمر ابن صلاح ﷺ درباره‌ی مسئله‌ی ما به نحو آنچه ذکر نمودم، فتوا داده است سپس در فتاوای امام غزالی ﷺ دیدم که: هرگاه زن به علت قرضی که خود بدان اقرار نموده محبوس گردد، نفقه‌ی او ساقط می‌شود، همان‌گونه که ذکر نمودیم و اگر به وسیله‌ی بینه ثابت گردد چون وی معذور است، نفقه‌ی او ساقط نمی‌شود اما بنابر قول مختار اگر به وسیله‌ی بینه هم ثابت شود باز نفقه‌اش ساقط می گردد زیرا مرد از برخورداری از آن زن معذور خواهد بود، و این مسئله

---

۱. حق رجوع برای زوج و یا برای ورثه زوج مطرح است چون وی حقی را قبل از استقرار آن در ذمه خویش، تأدیه نموده است. و حال که متعلق آن از میان رفته است و هنوز زمانی که حق آن را داده، سپری نشده آیا حق مراجعه برای مدت باقی مانده ثابت می‌شود؟

شبیه به عده‌ی شبهه است و با حالت بیماری فرق دارد زیرا بیماری عام است و تکرار می‌شود.

ضمنا در میان اقرار و بینه، فرقی مشاهده نمی‌شود زیرا زن در حالت اقرار هم به دلیل این که دِروغ نگوید، معذور است.

حکم کشتن و سوزاندن مورچه

مسأله (٢٦٤) آیا کشتن یا سوزاندن مورچه حلال است؟

امام نووی رحمه الله در جواب می‌گوید: کشتن و سوزاندن مورچه حرام است. والله اعلم. (این مسأله را با املای امام نووی نوشتم. ابن عطار.)[1]

سقوط حق حضانت[2]

مسأله (٢٦٥) هرگاه زن ازدواج کند حق حضانت از او ساقط می‌گردد مگر این‌که مادر این زن با پدربزرگ پدری بچه یا عموی او یا پسرعمو یا افرادی از عصبه‌ی او که دارای حق حضانت هستند، ازدواج کند.

و اگر مادر این زن با پدربزرگ مادری بچه یا افراد دیگر از ذوی‌الأرحام ازدواج کند، حق حضانت از او ساقط می‌گردد و هرگاه با پدربزرگ پدری یا عموی او

---

۱. ر.ک. به مسأله ۲۲.

۲. تعریف حضانت: عبارت است از انجام دادن آنچه که به مصلحت کودک است و نگهداری او از آنچه به او ضرر می‌رساند.

اگر مردی از همسرش جدا شد و از او کودکی داشت، زن در صورتی که ازدواج نکند به نگهداری بچه تا هفت سالگی سزاوارتر از مرد است ولی وقتی که به هفت سالگی رسید بین پدرو مادر هر کدام را انتخاب کرد به او داده می‌شود.

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که زنی گفت: ای رسول خدا ﷺ شکمم ظرف حمل این پسر بود، و پستانهایم برایش شیردان و آغوشم مأوای او بود، پدرش مرا طلاق داده و می‌خواهد او را از من بگیرد. پیامبر ﷺ فرمود: «تا زمانی که ازدواج نکنی تو سزاوارتر به پسرت هستی» حدیث حسن است: ابوداود(۲۲٥۹).

ازدواج کند به شرط رضایت شوهرش حق حضانت آن بچه را خواهد داشت در غیر این صورت دارای حق حضانت نیست و آن مرد میتواند او را از حضانت منع کند.

چه کسی پس از شوهر مادر، مستحق‌تر به حضانت است

مسأله (۲٦٦) مادر کودکی که پدرش او را طلاق داده با مردی دیگر ازدواج می‌کند در حالی که مادربزرگ و پدربزرگ مادری و پدر و مادر پدر این کودک هم بدون این‌که با کسی ازدواج نموده باشند، در قید حیات هستند، در این حالت چه کسی دارای حق حضانت است؟

جواب: حق حضانت برای پدر کودک است زیرا مادر او با کسی ازدواج نموده که دارای حق حضانت نیست به همین دلیل حضانت به مادرش داده نمی‌شود و مادر آن زن(مادرِ مادر کودک) با کسی ازدواج نموده که حق حضانت ندارد، اما اگر مادربزرگ مادری کودک با جد پدری او ازدواج کند در این حالت حق حضانت به او داده می‌شود زیرا جد پدری کودک از افرادی است که حق حضانت را داراست اما مادر پدر با وجود پدر کودک، دارای حق حضانت نیست زیرا حق حضانت به پدر کودک نزدیک‌تر است.

هرگاه زنی که طلاق داده شده درباره‌ی حضانت کودک با شوهرش اختلاف داشته باشد

مسأله (۲٦۷) هرگاه زن و شوهری که باهم متارکه نموده‌اند درباره‌ی حضانت فرزندشان با همدیگر اختلاف داشته باشند به گونه‌ای که زن ادعا کند که شوهرش شایسته‌ی حضانت نیست و شوهر این امر را انکار کند، سخن کدامیک پذیرفته می‌شود؟ و از کدامیک طلب بینه می‌شود؟ و آیا بدون بیان سببِ عدم شایستگی زن، بینه علیه او قبول می‌شود یا نه؟

جواب: سخن زن درباره‌ی عدم شایستگی مرد، بدون بینه قبول نمی‌شود و بینه هم بدون بیان سبب عدم شایستگی مقبول نیست به مانند جرح (بی اعتبار نمودن) شهود و راویان حدیث. والله اعلم.

کتاب جنایات[1]

این کتاب مشتمل بر ۲۰ مسأله می‌باشد

هرگاه مردی به دیگری بگوید مرا بکش یا دستم را قطع کن

مسأله (٢٦٨) هرگاه مردی به دیگری بگوید: مرا بکش و او این قتل را انجام دهد آیا دیه یا کفاره بر او واجب است؟

امام نووی ﷺ در جواب می گوید: اگر مقتول حر و آزاد باشد نه قصاص و نه دیه بر قاتل واجب نیست بلکه کفاره بر او واجب می‌شود.

---

۱. جنایات جمع جنایت و مصدر و از (جنی یجنی جنایه) است، جنی‌الذنب یعنی گناه را به سوی خود کشاند، کلمه جنایات هر چند مصدر است به صورت جمع آمده چون انواع مختلفی دارد، چراکه جنایت گاهی بر نفس وگاهی بر اعضاء واقع می‌شود، گاهی عمدی است و گاهی غیر عمدی.
و در اصطلاح شرع عبارت است از تجاوز به بدن به گونه‌ای که موجب قصاص یا غرامت مالی شود.

هرگاه شخصی به کسی بگوید: دستم را قطع کن

مسأله (۲٦۹) اگر شخصی به کسی بگوید: دستم را قطع کن و او دستش را قطع کند، وی به چه امری ملزم می‌شود و هرگاه این دو نفر (با هم اختلاف داشته باشند و) هر کدام سخنی بگوید و ادعایی بنماید، سخن کدام یک قبول است؟

جواب: امام نووی ﷺ در جواب می‌گوید: جز تعزیر ملزم به امری نمی‌شود و هرگاه درباره‌ی اجازه دادن به این کار با همدیگر اختلاف داشته باشند سخن فردی که دستش قطع شده درباره‌ی عدم اجازه، پذیرفته می‌شود. والله اعلم. (این دو مسئله را با املای ایشان نوشتم. «ابن عطار»)

تأخیر قصاص به علت عارضه

مسأله (۲۷۰) آیا قصاص شخص به علت شدت گرما یا سرما یا بیماری تأخیر می‌شود یا نه؟ و آیا در مذهب امام شافعی ﷺ در این باره اختلاف وجود دارد یا نه؟

جواب: قصاص تأخیر نمی‌شود و این مذهب صحیح است و بیشتر علمای مذهب آن را پذیرفته‌اند.

سخن درباره‌ی قاتل و مطالبه‌ی او در آخرت

مسأله (۲۷۱) هرگاه کسی به ناحق کشته شود و وارثان او به علت دریافت دیه یا بدون دریافت آن، از قصاص قاتل درگذرند آیا بعد از این امر، فرد قاتل در آخرت مطالبه می‌شود یا نه؟

جواب: بنابر آنچه ظاهر شریعت اسلامی اقتضا می‌کند و مطابق آنچه در سؤال آمده است، مطالبه‌ی او در آخرت ساقط می‌گردد.

اجبار دختر بچه‌ی کوچک به زنا کردن

مسأله (۲۷۲) هرگاه شخصی به دختر بچه‌ای چهار ساله تجاوز کند و هیچ شبهه‌ای موجود نباشد و این امر باعث شود که دستگاه تناسلی دختر بچه با دُبُر او یکی شود و پس از این حادثه پدر دختر، او را به ازدواج آن مرد درآورد، حکم این مسئله چیست؟

جواب: با این کار دیه‌ی مغلّظه‌ی[1] یک زن بر او واجب می‌شود و آن عبارت است از ۵۰ شتر[2]، ۲۰ عدد آن خلفه(شتر باردار)، و ۱۵ عدد جذعة (شتری که

۱. دیه‌ی مغلظه عبارت است از صد شتر که چهل تای آنها آبستن باشند، به دلیل این‌که پیامبرﷺ می‌فرماید: «آگاه باشید که دیه‌ی قتل خطای شبه عمدی که با تازیانه و عصا صورت گرفته، صد شتر است که باید چهل شتر آنها آبستن باشند» صحیح: ابوداود(٤٥٢٤) و شترها باید تنها از مال قاتل پرداخت شود.

۲. در این جا می‌بینیم که امام نووی رحمه الله دیه زن را نصف دیه مرد قرار داده است بنابراین در جواب حامیان برابر بودن دیه زن با مرد، کسانی که در سایه‌ی اعتماد بر فقه پویا و مصلحت گرا، ضرورت اجتهاد و تجدید نظر در این‌باره را با توجه به تغییر شرایط و اوضاع کنونی لازم دانسته‌اند باید بگوییم:
اجتهاد در مورد تنصیف دیه زن، و تلاش برای تجدید نظر در آن، اساساً منتفی است چون حکم آن به وسیله‌ی اجماع قطعی و عملی ثابت شده است و اجماع خود حجتی مستقل است و برای احتجاج به آن نیز نیازی به یافتن مستند آن نیست چون در غیر این صورت خود مستند و یا دلیل برای احتجاج کافی می‌بود. علاوه بر امام نووی رحمه الله که در این فتوای به صراحت به نصف بودن دیه زنان اشاره کرده است.
امام شافعی رحمه الله می‌فرماید: «از اهل علم در گذشته و اکنون مخالفی در این مورد سراغ ندارم که دیه زن نصف دیه مرد است و آن پنجاه شتر است.» شافعی، الأم، ۶/۱۱۴.
محمد بن جریر الطبری نیز می‌فرماید: «نزد جمیع اختلافی در این وجود ندارد که دیه زن مؤمن نصف دیه مرد مؤمن است مگر اختلاف کسانی که به آنها توجه نمی شود.» الطبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، ۵/ ۲۰۹.
ابن قیم رحمه الله نیز به نصف بودن دیه زنان و بلکه احکامی که زنان در آن نصف مردان هستند اشاره می‌کند و می‌فرماید: «خدای سبحان در تعدادی از احکام زن را نصف مرد قرار داده است:
نخست در شهادات، دوم در میراث، سوم: در دیه، چهارم: در عقیقه دادن– عقیقه دادن که برای فرزند پسر دو قوچ است و برای فرزند دختر یک قوچ است.– پنجم: در عتق و یا آزاد کردن برده. آنگونه که در حدیث صحیح آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «هر مسلمانی که برده‌ی مسلمانی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضو او، عضوی از اعضایش را از آتش جهنم آزاد می‌کند و هر مسلمانی که دو کنیز مسلمان را

←

آزاد نماید خداوند در برابر هر عضو او، عضوی از اعضایش را از آتش جهنم آزاد می‌کند» ابن قیم الجوزیة، الطرق الحکمیة، ١/١٢٦- ١٢٧.
امام رازی ﷺ می‌فرماید:
«فضیلت مرد نسبت به زن از چند لحاظ است اول: در عقل دوم: در دیه، سوم: در ارث، چهارم: در صلاحیت برای امامت، قضاوت و شهادت، پنجم: در اینکه مرد میتواند زن دیگری را به همراه وی به ازدواج خود درآورد و همچنین میتواند کنیزی را به نکاح خود درآورد در حالی که زن نمیتواند با وجود شوهر خود، چنین کارهایی را انجام دهد، و ششم: در میراث است که سهم مرد بیشتر از سهم زنان است و هفتم: مرد میتواند همسر خویش را طلاق دهد و اگر وی را طلاق دهد هر زمانی قادر است به وی مراجعه کند چه زن بدان راضی باشد و چه بدان ناراضی باشد اما زن نمیتواند مرد خود را طلاق دهد و بعد از طلاق نمیتواند به مرد مراجعه کند و همچنین نمیتواند مرد را از مراجعه کردن منع نماید و هشتم: سهم زنان در غنیمت نصف سهم مردان قرار داده شده است. » رازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب، ٨٢/٦. البته کسانی دیگری وجود دارند که اجماع در این‌باره را ذکر کرده‌اند اما به دلیل رعایت اختصار از ذکر اقوالشان اجتناب شده است.
برخی از کسانی که در این مورد به خطا رفته‌اند برای تضعیف این اجماع مسلم به تضعیف احادیث و آثار منقول در این زمینه پرداخته‌اند، برخی دیگر به عمومات قرآن استناد کرده‌اند با این استدلال چون در قرآن و سنت، نصی به صراحت در مورد دیه زنان نیامده است پس باید به برابر بودن دیه زنان با مردان حکم کنیم، در حالی که این استدلال نیز مستلزم وقوع در دو خطاست، نخست بسیاری از احکام در شریعت اسلام وجود دارند که در قرآن تفصیل آن ذکر نشده است، بلکه تبیین آن در بر عهده‌ی پیامبرﷺ گذاشته شده است. آنگونه که در قطع دست سارق و مقدار زکات و سایر احکام شریعت، به سنت و اجماع مراجعه می‌شود، و تخصیص قرآن به سنت و اجماع امری مسلم است.
آنگونه که آمدی ﷺ می‌فرماید «در تخصیص قرآن و سنت به وسیله‌ی اجماع، مخالفی سراغ ندارم و دلیل آن نیز منقول و معقول است. دلیل نقلی این است که اجماع امت، آیه قذف را به تنصیف شلاق در حق عبد مانند کنیز تخصیص داده است. و دلیل عقلی این است که اجماع حاوی دلیل قطعی است اما عام نسبت به افراد خود دلالت غیر قطعی- مظنون- دارد، پس هرگاه اجماع بر حکمی انعقاد یافت که در برخی از حالات آن، با عموم قرآن مخالف باشد پی می‌بریم که چنین اجماعی به دلیل وجود مخصصی برای آن عموم، شکل گرفته است، به دلیل اینکه خطا و اشتباه از اجماع- مسلمانان- نفی شده است و بر همین اساس معنای اطلاق ما از تخصیص نص به وسیله‌ی اجماع، این می‌باشد که اجماع کاشف از حکم مخصص و معرف آن است نه اینکه بذاته مخصص باشد.» آمدی، الإحکام، ٣٢٧/٢ ؛ شوکانی، إرشاد الفحول، ص ١٦٩، ابن نجار حنبلی، شرح الکوکب المنیر ٣٦٩/٣.
وقوع در خطای دوم از این نظر است که، موضوع دیه و نصف بودن آن برای زنان از جمله مسائلی است که در جاهلیت وجود داشته است و اسلام نیز تنها آن را تأیید نموده است. پس حکم آن را میتوان از جمله احکام تقریری دانست. به همین دلیل است که در نصوص قرآن به آن تصریح نشده است.

←

چهار سال از عمرش گذشته است) و ۱۵ عدد حقة (شتری که پا به سن چهار سالگی گذاشته است) و هم‌چنین باید مهر المثل بیوه را بپردازد و ملزم به پرداخت دیه (ارش) بکارت است و اقامه‌ی حد زنا بر او واجب است و چون با این عمل دختر بچه بیوه محسوب می‌شود و نکاح بیوه بدون اجازه‌ی او بعد از بلوغ صحیح نیست، ازدواج مذکور باطل است و اصحاب ما بیان نموده‌اند که تجاوز به زنی ضعیف که توان تحمل آن را ندارد و باعث شود که دستگاه تاسلی او با دبرش یکی شود، موجب دیه‌ی مغلظه است. والله اعلم.

اگر حیوانی چیزی را تلف کند چه چیزی بر صاحب آن واجب است

مسأله (۲۷۳) هرگاه شتر یا سگ یا گربه‌ای که عادت به تعدی دارند مانند گربه‌ای که عادت کرده پرندگان مملوکه را بگیرد یا عادت کرده دیگ‌ها را واژگون کند یا گوش‌دراز و شتری که حیوانات را زخمی یا تلف می‌کنند، درباره‌ی آن‌ها دو وجه از اصحاب ما روایت شده:

اصح این دو وجه نزد آنان و مُفتَی بِهِ این است که هرگاه چیزی را تلف کنند، بر صاحب آن حیوانات ضمان واجب است و فرقی ندارد که صاحب این حیوانات با آنان بوده است یا نه و این تلف کردن در شب صورت گرفته باشد یا در روز، زیرا وی باید از آنان نگهداری کند و آن‌ها را ببندد.

و گربه‌ای که عادت به تلف کردن ندارد و چیزی تلف کند، در این باره دو وجه وجود دارد:

برای بسط این موضوع و تفصیل دلایل موافقان و مخالفان مراجعه شود به: کتاب «ضوابط تیسیر در فتوا و بررسی و نقد تطبیقات معاصر آن» از مترجم، اسماعیل قاضی نیا.

۱) اصح آن دو و مُفتَی بِهِ نزد اصحاب ما این است که بر صاحب آن ضمان واجب نیست و فرقی ندارد که در شب بوده باشد یا در روز، زیرا عادت بر این نیست که گربه بسته شود بلکه باید طعام را از دسترس گربه دور نگه داشت.

۲) آنچه را که در شب تلف کرده باید ضمان آن پرداخته شود مانند چهار پایان.

قتل حیوان شرور

مسأله (۲۷٤) هرگاه گربه یا حیوانی دیگر که به شرارت و چنگ زدن شناخته شده، اگر فردی آن را در حالت شرارت و به قصد دفاع از خود به قتل برساند، جایز است و ضمانی بر او نیست به مانند این‌که کسی را به قتل برساند که به او حمله کرده است ولی اگر در غیر حالت شرارت آن حیوان را به قتل برساند این مسئله نزد اصحاب ما دارای دو وجه است:

۱) اصح این دو وجه که قول قفال رحمه الله نیز همین می‌باشد، این است که: قتل آن جایز نیست و اگر این کار را انجام دهد باید ضمان آن را بپردازد زیرا ضرر آن حیوان عارضی بوده و پرهیز از آن ممکن است.

۲) قول قاضی حسین رحمه الله: قتل آن جایز است و ضمانی بر او نیست و این حیوان از فواسق پنجگانه[1] به شمار می‌آید.

---

۱. از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: «رسول خدا ﷺ فرمود: پنج جانور هستند که در کشتن آنها در وقت احرام و غیر آن گناهی نیست: مار، کلاغ، موش، سگ گاز گیرنده و زغن.» صحیح مسلم شماره ٦٧.

پرداخت دیه توسط عاقلة[1] و مسئله‌ی لوث[2]

مسأله(۲۷۵) آیا دیه‌ی نفس و اعضای دیگر در جنایت شبهه عمد بر عاقله است؟

جواب: بله همه‌ی آن بر عاقله واجب است.

وفات فردی بعد از درگیری

مسأله (۲۷٦) هرگاه دو طائفه با همدیگر روبرو شوند و مردی در میان آنان یافت شود که عضو یکی از طائفه‌ها می‌باشد، اثر جراحت و ضرب و شتم بر او نیست اما پس از یک یا دو روز وفات کند، آیا این مسئله لوث به شمار می‌آید تا دلیلی باشد بر قبول ادعای وارثان آن مرد مبنی بر این که یکی از افراد طائفه‌ی دیگر او را به قتل رسانده است یا نه؟

و آیا کسی که بر او ادعا شده است(مدعی علیه) در غیر لوث یک سوگند می‌خورد یا پنجاه سوگند؟

۱.به خویشاوندان پدری قاتل عاقله می‌گویند و زنان و کودکان مشمول آنان نیستند.
عاقله ضامن جنایت خطا و شبه عمد هستند و این هنگامی خواهد بود که جانی به جرم خود اعتراف نکند.
و لازم به ذکر است که مراد از عقل دیه است زیرا شتر در آستانه‌ی درِ ولی مقتول بسته می‌شود و از ریختن خون جلوگیری به عمل می‌آورد.
۲. در هر قتلی که نتوان قاتل را با اثبات‌کننده‌های شرعی تعیین کرد و از قرینه‌های صدق قول مدعی استنباط شود لوث رخ می‌دهد. قسامه درباره‌ی مقتولی است که در محله‌ی قبیله‌ای یا چاه عشیره‌ای پیدا شود و گمان رود که آنان او را کشته‌اند، به دلیل سابقه‌ی دشمنی یا جنگ بین قبیله قاتل و مقتول. که عبارت است از ادای ۵۰ سوگند متعدد در دعوی که توسط ۵۰ مرد اقامه می‌شود از نظر جمهور قسامة وسیله‌ای است برای اثبات اتهام اما از نظر اصناف قسامة برای نفی اتهام از مشتکی عنه است. بنابراین قسامة در قتل همراه با تهمت و لوث ثابت می‌گردد. رک به مغنی المحتاج، (٤/١٥٠)

جواب: این مسئله لوث نیست و دراین حالت مدعی علیه پنجاه سوگند می‌خورد.

هرگاه شخصی در منزلی به قتل برسد

مسأله (۲۷۷) دو برادر برای نیازی داخل منزلی گشته و پس از جدایی یکی از آنان دیگری را کشته می‌یابد، این در حالی است که افرادی در آن منزل وجود داشته‌اند، حکم این مسئله چیست؟

جواب: این مسئله لوث به حساب می‌آید، اگر بینه و دلیل و اعتراف وجود نداشته باشد و اگر برادر شخص مقتول علیه افراد موجود در منزل یا یکی از آنان، ادعا کند که وی قاتل است، ادعا کننده پنجاه سوگند می‌خورد و پرداخت دیه بر مدعی علیه از مال خودش واجب است و باید فوری پرداخت شود به شرطی که بر وی ادعای قتل عمد شده باشد.

و اگر بر وی ادعای قتل خطا شده باشد پرداخت دیه‌ی مخففه با تأخیر، بر عاقله واجب است و اگر ادعای قتل شبه عمد کند بر عاقله واجب است که با تأخیر دیه‌ی مغلظه را بپردازند.

درباره‌ی آنچه مسلمانان به غنیمت برده‌اند

مسأله (۲۷۸) هرگاه مسلمانان مالی را به غنیمت برده باشند و قبل از جداکردن خمس آن، سلطان مالی را به یکی از امرا عطا کند، آیا آن امیر باید خمس آن را بپردازد و حکم مالی که در دست امیر است، چیست؟

جواب: اگر سلطان خمس آن مال را به گونه‌ای شرعی ادا نکرده باشد و باقی مانده را به طور مساوی چنان که شرعاً معتبر باشد، در میان حاضرین تقسیم ننموده باشد، پرداخت خمس از مالی که در دست امیر قرار دارد، واجب است و تا وقتی که از جانب امیر یا غیر او، سهم دیگر افراد نیز از غنیمت داده نشود، سود

بردن از آن مال برای او حرام است مگر این که سلطان این مال را با شرایط خاص خود به عنوان هدیه و سوغات به او عطا کرده باشد و هرگاه امیر نتواند مالی را که در دست او می‌باشد به افراد مستحق برساند باید آن را مانند اموال ضائعه به قاضی تحویل دهد. والله اعلم.

مسلمان شدن شخصی از اهل ذمه پس از این‌که مرتکب زنا شده است

مسأله (۲۷۹) هرگاه شخصی که اهل ذمه است، مرتکب زنا شده و با دلیل و بینه زنای او ثابت شود و سپس اسلام آورد، حد زنا از او ساقط می گردد بنابراین نه بر وی حد زنا اقامه می‌شود و نه تعزیر می‌شود، شافعی ﷫ به این مسئله تصریح نموده است و به این سخن خداوند متعال استدلال نموده که می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ﴾ (انفال: ۳۸)

«(ای پیغمبر!) به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر و عناد) دست بردارند، گذشته اعمالشان بخشوده می‌شود.»

و همچنین به این سخن پیامبر ﷺ که می‌فرماید: (الإسْلامُ يهْدِمُ ما قَبْلَهُ)[1] «اسلام هر چه را که قبل از خود بوده است از بین می‌برد.»

امام مسلم آن را از روایت عمرو بن عاص روایت نموده است و بدین دلیل که بنابر نص قرآن هرگاه سارق و راهزن توبه کنند، حد از آنان ساقط می‌گردد پس کافر اولی‌تر به آنان از سقوط حد می‌باشد زیرا وجوب حد بر آنان باعث نفرت از اسلام می‌شود و علما برای سقوط قضای نماز از کافر نیز همین دلیل را ذکر کرده‌اند و ابن‌المنذر ﷫ این را از مالک ﷫ و روایتی از ابوحنیفه ﷫ حکایت

---

۱. مسلم(۱۲۲).

نموده است و ابوثور رحمه الله می‌گوید: از وی ساقط نمی‌گردد و این روایتی دیگر از ابوحنیفه می‌باشد.

هرگاه شخصی با زن مرده زنا کند

مسأله (۲۸۰) هرگاه شخصی با زنی که مرده است زنا کند آیا بر او اقامه‌ی حد می‌شود؟ آیا باید مهریه او را بپردازد و آیا غسل بر او واجب می‌گردد یا نه؟

جواب: این فرد تعزیر می‌شود و اقامه‌ی حد بر او لازم نیست و ملزم به پرداخت مهریه نمی‌شود و غسل بر او واجب می‌گردد.

الفاظی در کنایه‌ی قذف

مسأله (۲۸۱) شخصی به دیگری می‌گوید: ای هیز یا ای بی پدر و مادر، آیا این الفاظ کنایه از قذف به زنا، به حساب می‌آیند؟

جواب: هرگاه این دو کلمه در عرف بر نسبت دادن به زنا اطلاق گردد، کنایه در قذف به زنا محسوب می‌شود.

درباره‌ی سرقت کفن از قبر

مسأله (۲۸۲) اگر شخصی کفنی را از قبری به سرقت برد، آیا دست وی قطع می‌گردد؟

جواب: اگر قبر مذکور در محلی باشد که آن محل را آباد کرده‌اند، و یا نزدیک آبادی باشد. دست سارق قطع می‌شود. در غیر این صورت اگر در دشت و بیابانی رها شده باشد قطع نمی‌گردد.[1]

---

۱. در فتوای شماره ۹۳ در مسئله مربوط به جواز نبش قبر، امام نووی فرموده: دست سارق قبر قطع نمی‌گردد مگر اینکه قبر در خانه‌ایی محروز و محصور باشد به عبارتی در حرز قرار گرفته باشد. با توجه به ←

جواز لعن یهود و نصاری و برخی از فرق مبتدع

مسأله (۲۸۳) آیا لعنت کردن یهود و نصاری به طور عام و بدون تخصیص جایز است؟

جواب: این امر جایز است اما ترک آن بهتر می‌باشد.

ناسزا گفتن به مسلمان

مسأله (۲۸٤) بر کسی که به فردی مسلمان می‌گوید: ای سگ یا ای خوک و مانند این الفاظ قبیح، چه چیزی واجب است و آیا گناه کار می‌شود؟

جواب: گناه کار است و تعزیر می‌شود و باید توبه کند. والله اعلم.

سخن عمر فاروق

مسأله (۲۸٥) معنای این سخن امام عمر ﷺ چیست که می‌گوید: (إِنْ أَسْتَخْلِفَ فَقَدِ اسْتَخْلَفَ مِنْ هُوَ خَيرٌ مِنِّى، أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرُكْ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيرٌ مِنِّى)[1] «اگر کسی را جانشین خود قرار دهم، شخصی که بهتر از من است چنین کرده و اگر چنین کاری نکنم، شخصی که از من بهتر است چنین کاری نکرده است.» و آیا حسن از معاویه بهتر است؟

امام نووی ﷺ در جواب می‌گوید: منظور از کسی که جانشین قرار داده است ابوبکر ﷺ و آنکه جانشین قرار نداده، پیامبر ﷺ می‌باشد.

این فتوا و فتوای مذکور میتوان گفت: اگر قبر در محلی آباد باشد. حرز محسوب شده و برداشتن کفن از آن سرقت است. و دست سارق به سبب آن قطع می‌گردد. برخلاف حالتی که قبر در مکانی دور افتاده رها شده باشد. برای تفصیل این مطلب به فتوای مذکور رجوع شود.

۱. صحیح، صحیح أبی داود (٢٦٠٥) و ترمذی(٢٢٢٥).

و حسن بهتر و با فضیلت‌تر از معاویه ﷺ است. (این دو مسئله را با املای امام نووی نوشتم. ابن عطار.)

سخن درباره‌ی خلیفةالله و به کار گماشتن یهود در امور بیت‌المال

مسأله (۲۸٦) آیا جایز است که به یکی از خلفا گفته شود: ایشان خلیفة الله یا خلیفة رسول‌اللهﷺ است؟

جواب: اگر گفته شود: خلیفة رسول اللهﷺ جایز است اما گفتن خلیفة الله نزد جمهور علما جایز نیست، جز درباره‌ی آدم و داود صلوات الله علیهما وسلامه، که درباره‌ی آنان صحیح است که بگوییم: خلیفة الله.[1]

به کار گماشتن فرد یهودی

مسأله (۲۸۷) مردی یهودی در صرافی بیت‌المال مسلمانان به کار گماشته شده برای این‌که درهم‌ها را گرفته و صرافی و وزن کرده و به نقدینگی تبدیل کند و سخن او در این باره قابل اعتماد می‌باشد، آیا به کار گماشتن او جایز است یا نه؟ و آیا ولی امر مسلمانان اگر او را عزل کند و مسلمانی را به جای او قرار دهد، پاداش می‌گیرد؟ و آیا کسی که در عزل او همکاری کند پاداش می‌گیرد؟

جواب: به کار گماشتن این شخص یهودی و ابقای وی در این کار و اعتماد بر سخنان او در این‌باره جایز نیست و ولی امر مسلمانان - خداوند او را توفیق دهد- بر عزل و استبدال او و همچنین کسی که در این امر همکاری کند، پاداش می‌گیرند.

۱. آلبانی می‌گوید: «از «فتاوای» ابن تیمیه قولی در ردّ کسانی که می‌گویند خلیفه همان خلیفة الله است نقل شده است زیرا خداوند خلیفه نمی‌خواهد و خود حی و قیوم، شهید، مهیمن، رقیب و حفیظ و بی‌نیاز از جهانیان است بلکه اطلاق خلیفه زمانی جائز است که مستخلف بمیرد و یا غائب باشد و خداوند از اینها منزه است» «سلسلة الأحادیث الضعیفة و الموضوعة» جلد اول (ص ۱۱۹ - ۱۲۱) (حدیث ۸۵).

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خود محرم اسرار برنگزینید، آنان از هرگونه شر و فسادی در حق شما کوتاهی نمی‌کنند. آنان آرزوی رنج و زحمت شما را (در دل) دارند (و پیوسته در انتظار آنند. نشانه‌های) دشمنانگی از دهان آنان آشکار است، و آنچه در دل دارند بزرگتر است (از بدسگالی‌هائی که ظاهر می‌سازند). ما نشانه‌هائی را (که بتوان با آنها دشمن را از دوست باز شناخت) برای شما بیان کردیم اگر اهل عقل و درایت هستید.»

والله اعلم.

کتاب قضاوت

مشتمل بر ۱۷ مسأله است.

گماشته شدن ائمه‌ی اربعه در امور قضاوت

مسأله (۲۸۸) آیا هیچ کدام از أئمه‌ی اربعه (ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد) (رحمهم الله) امور قضاوت را بر عهده گرفته‌اند؟
امام نووی ﷬ در جواب می‌گوید: هیچ کدام از آنان امور قضاوت را بر عهده نگرفته‌اند. والله اعلم. (این را با املای امام نووی نوشتم. ابن عطار.)

قضاوت قاضی بر مبنای علم و آگاهی خود

مسأله (۲۸۹) قول اصح این است که قاضی در غیر حدود خداوند متعال می‌تواند بر مبنای علم خود قضاوت کند اما در حدود خداوند چنین نیست و نمی‌تواند بر مبنای علم خود قضاوت کند و مسلمانان اتفاق دارند که قاضی بر خلاف علم و آگاهی خود- در این امور- قضاوت نمی‌کند هر چند شاهدانی فراوان و عادل بر خلاف علم او گواهی بدهند.

قضاوت علیه غایب

مسأله (۲۹۰) آیا جایز است که در حدود بر فرد غایب قضاوت شود؟
جواب: در قصاص و حد قذف جایز است اما در حدود خداوند متعال جایز نیست.

مرگ مدعی علیه به سبب مدعی

مسأله (۲۹۱) هرگاه کسی مالی را از دیگری ادعا کند و ولی امر مدعی‌علیه را زندانی کند و او در زندان بمیرد آیا ادعا کننده گناه کار است و آیا ضمان بر او واجب است؟

جواب: نه قصاص و نه دیه و نه کفاره بر او واجب نیست، اما اگر ادعا کننده در ادعای خود مُحِق بوده و بر توانایی مالی مدعی‌علیه آگاهی داشته یا چنان گمان کرده است که او توانایی مالی دارد، گناه کار به حساب نمی‌آید و اگر بر عدم توانایی مالی او علم یا ظن داشته، گناه کار به حساب می‌آید، چه در ادعای خود محق بوده باشد و چه نباشد. والله اعلم.

هرگاه دلایل دو طرف در تعارض باشد

مسأله (۲۹۲) هرگاه شخصی دلایلی را اقامه کند مبنی بر این‌که وی مالک فلان خانه است و دیگری دلایلی را اقامه کند مبنی بر اینکه این خانه وقف وی شده است، حکم این مسئله چیست؟

جواب: خانه در دست هر کدام از آنان باشد، ملک اوست در غیر این صورت آن دو با هم در تعارض هستند، اگر دلایل وقف از لحاظ تاریخی مقدم‌تر باشد و دلایل مالکیت متأخر از دیگری است اما خانه در دست ادعا کننده‌ی مالکیت باشد، حکم به نفع ادعا کننده‌ی مالکیت داده می‌شود زیرا بنابر قول صحیح، دسترسی قوی‌تر از مقدم بودن تاریخ است.

هرگاه فردی دلایلی اقامه کند، مبنی بر این‌که در معامله بر او اکراه شده است

مسأله (۲۹۳) علیه مردی گواهی داده شده است مبنی بر این‌که وی مکانی را فروخته و قیمت آن را دریافت نموده و به این معامله راضی بوده است سپس وی ادعا می‌کند که این معامله تحت اکراه صورت گرفته و قرینه‌ای مبنی بر صدق ادعای او وجود دارد و همچنین دلایلی اقامه نموده مبنی بر این‌که او تحت اکراه بوده است آیا دلایل وی مقبول خواهد بود و با وجود اعتراف او به راضی بودن، حکم به فساد این معامله می‌شود یا نه؟

جواب: در این حالت بینه و دلایل او مقبول است و به فساد معامله حکم می‌شود.

رفتن نزد طالع بین و تصدیق او

مسأله (۲۹٤) آیا آمدن نزد طالع بین و تصدیق او در آنچه می‌گوید، صحیح است؟

و نسائی ﷺ از پیامبرﷺ روایت نموده که فرموده است: «نماز کسی که نزد آنان برود و تصدیقشان کند، مقبول نیست.» آیا این حدیث صحیح است؟

لطفاً آنچه را که در این باره از پیامبرﷺ روایت شده است، و همچنین سخنان علما را برای ما توضیح دهید.

جواب: درباره‌ی تحریم این امر احادیث فراوانی ثبت شده است، از جمله:

از صفیه دختر عبید از برخی از همسران پیامبرﷺ روایت شده است که ایشان فرمود: (مَنْ أَتى عَرَّافًا فَسأَلَهُ عَنْ شَيءٍ فَصدَّقَهُ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ يوْمًا)[1] «هر

۱. مسلم (۲۲۳۰).

کس نزد فردی کاهن و پیش‌گوی برود و از او چیزی بپرسد و او را تصدیق کند، چهل روز نماز وی قبول نمی‌شود.» مسلم در صحیح خود آن را روایت کرده است.

از قبیصه بن خارق ﷺ روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: (الْعيافَةُ، والطيرَةُ، والطَّرْقُ مِنَ الْجبْتِ)[1] «تفأل به پرندگان و تفأل به بدی و دوری کردن از کاری یا انجام آن، به خاطر پرواز پرندگان، از جبت به حساب می‌آید.» ابوداود آن را با سند حسن روایت کرده است.

ابوداود ﷬ می‌گوید: عیافه و خط و طرق: به معنای زجر(دوری کردن) است، یعنی: دوری کردن از کاری به سبب پرندگان، و آن عبارت است از این که به علت پرواز پرنده به سمت راست کاری را که می‌خواهد انجام دهد و آن را مناسب و با برکت بداند و اگر پرنده به سمت چپ پرواز کند، کار خود را شوم و بد، به حساب آورد (و آن را انجام ندهد).

جوهری می‌گوید: جبت کلمه‌ای است که بر بت و کاهن و ساحر و طالع بین و مانند آن، اطلاق می‌شود.

از ابن عباس ﷺ روایت است که پیامبرﷺ فرمود: (مَنْ اقْتَبَسَ عِلْمًا مِنَ النُّجُومِ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السحْرِ، زَادَ مَا زَاد)[2] «هر کس علمی از نجوم فرا گیرد، در حقیقت شاخه‌ای از سحر فرا گرفته است و هر چه بیشتر فرا گیرد، بیشتر در سحر وارد شده است.»

ابو داود آن را با سند صحیح روایت کرده است.

---

۱. حدیث ضعیف است: ابوداود(۳۹۰۷) رک به: ضعیف غاية المرام (۳۰۱) و المشكاة (٤٥٨٣).
۲. حدیث حسن است: ابوداود(۳۹۰۵) و ابن ماجه(۳۷۲٦).

از معاویه بن حکم ﷺ روایت است که گفت: گفتم: ای پیامبر خداﷺ من تازه مسلمان شده‌ام و هنوز مدت زیادی از دوران جاهلیت من نگذشته است و خداوند اسلام را آورده است در حالی که مردانی از ما نزد کاهنان می‌روند، پیامبرﷺ فرمود: برای ما نزد آنان نرو؛ گفتم: مردانی از ما تفأل به بدی می‌کنند، فرمود: این چیزی است که در دل‌های خود احساس می‌کنند (و هیچ واقعیتی ندارد، بنابراین) آنان را تصدیق نکن.[1]

این حدیث را مسلم روایت کرده است.

از ابو مسعود بدری ﷺ روایت است که: (أَنَّ رَسُولَ اللَّـهِﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الكَلْبِ، وَمَهْرِ البَغِي، وَحُلْوَانِ الكَاهِنِ)[2] «پیامبرﷺ از بهای سگ و اجرت زنای زن و مزد کاهن، نهی فرموده است» بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

و از عایشهﷺ روایت است که گفت: (سأَلَ رَسُولَ اللهﷺ نَاسٌ عَنِ الْكُهَّانِ، فقَالَ: ليسُوا بِشيءٍ. فَقَالُوا: يا رَسُولَ الله إنَهُمْ يحَدِّثونَ أحْيانًا بِشيءٍ فَيكون حقا فَقَالَ رَسُولُ اللهﷺ: تِلكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَق، يخْطَفُهَا الْجنى فَيقرُهَا فى أُذُنِ وليه، فَيخْلطُونَ مَعَهَا مِائةَ كَذبَةٍ)[3] «مردم درباره‌ی غیب‌گویان از پیامبرﷺ سوال کردند، پیامبرﷺ فرمود: چیزی نیستند، گفتند: ای پیامبر خدا اینان گاهی اوقات چیزی می‌گویند که درست از آب در می‌آید، پیامبرﷺ فرمود: جن یک کلمه‌ی راست را ربوده و آن را در گوش اولیاء خود (غیب‌گو) می‌افکند، همچون آواز ماکیان و او با آن کلمه بیش از صد دروغ را یکجا به زبان می‌آورد.» بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

---

۱. مسلم (۵۳۷) وأبو داود (۹۳۰) و دارمی (۱۵۰۳).
۲. متفق علیه: بخاری(۲۲۳۷) و مسلم(۱۵٦۷).
۳. متفق علیه: بخاری(٦۲۱۳) و مسلم(۲۲۲۸).

و از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبرﷺ فرمود: (مَنْ أَتَی کَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا یقُولُ، أَوْ أتی امرأةً فی دُبُرِهَا، فَقَدْ بَرِیءَ ممَّا أُنزِلَ عَلی مُحمدٍﷺ)[1] «هر کس نزد کاهنی آمده و او را در سخنانش تصدیق کند، یا با همسرش از دُبُر همبستری کند، از آنچه بر محمدﷺ نازل شده است، بری می‌باشد.»

ابوداود آن را با سند ضعیف روایت کرده است.

علما می‌گویند: عادت کردن به این امور و رفتن به چنین مکان‌هایی و تصدیق آنان و بخشش پول و مال به آنان حرام است و بر کسی که به چیزی از این امور مبتلا شده است، واجب است به توبه کردن مبادرت ورزد.

بازی کردن با تخته نرد

مسأله(۲۹۵)آیا بازی کردن با تخته نرد جایز است؟

امام نووی رحمه الله در جواب می‌گوید: نزد اکثر علما حرام است. والله اعلم.

بازی شطرنج

مسأله (۲۹٦) آیا بازی شطرنج جایز است و آیا بازی کننده گناه کار می‌شود یا خیر؟

امام نووی رحمه الله در جواب می‌گوید: اگر بازی شطرنج باعث شود وقت نماز بگذرد (و نماز فوت شود) و یا بر عوضی بازی کنند، در این حالت حرام است و

---

۱. علامه البانی آن را با این لفظ صحیح دانسته است: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يقُولُ أَوْ أَتَى امْرَأَةً حَائِضًا أَو أَتَى امْرَأَته من دُبُرِهَا فَقَدْ بَرِئَ مِمَّا أُنزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ.» رَوَاهُ أَحْمد وَأَبُو دَاوُد.

رک به: مشکاه المصابیح (٤٥۹۹) با تحقیق علامه البانی.

اگر چنین نباشد بازی شطرنج نزد شافعی ﷺ مکروه است و نزد غیر ایشان حرام می‌باشد. والله اعلم. (این دو مسئله را از او نوشتم. «ابن عطار»)

مخدوش شدن فتوت[1] و جوانمردی

مسأله (۲۹۷) جوانی که وی را به جوانمردی می‌شناسند به امر برخی از حاکمان، تصاویری را برای جوانی دیگر نقاشی می‌کند به سبب آن وی را در مضایقه شدید قرار می‌دهد البته بدون اینکه به گرفتن اجرت امر شده باشد و در مقابل این کار خود برای چندمین بار از وی پولی می‌گیرد درحالی‌که آن فرد به دادن این پول‌ها رضایت نداشته باشد آیا این عمل موجب خدشه در جوانمردی وی می‌شود؟ و آیا این عمل وی را از صفت جوانمردی خارج می‌سازد؟

---

۱. فتوت به معنای سخاوت و کرم و جوانمردی آمده است و از جمله فضایل اخلاقی می‌باشد. فُتُوَّت اصطلاح عرفانی است یعنی جوانمردی و در اصطلاح عبارت از ایثار است که غیر را بر نفس خود ایثار کند و اول آن ایثار بجاه و مال است و اعلا درجه آن ایثار بنفس است، در تعریف آن گفته‌اند:

«الفتوة الصفح عن عثرات الاخوان» که لغزشهای دیگران را ندیده انگارد.

«الفتوة ان تنصف غیرك» که با دیگران انصاف کنی. برخی نیز گفته‌اند: فتوت آن باشد که برای خود فضل و مزیتی نه بینی و آن را سه درجه است:

۱. ترك خصومت و تغافل از خواری دیگران.

۲. احسان در مقابل بدی.

۳. کسی که غیر خدا را نبیند و کارهای خود را برای اجر و مزدی انجام ندهد. رک به: فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص: ۱۳۹۷. جامی معنای فتوت را این چنین به نظم درآورده است:

بت خود را بشکن خوار و ذلیل — نامور شو بفتوت چون خلیل
بت تو نفس هواپرور تست — که بصد گونه خطا رهبر تست
بسط کن بر همه کس خان کرم — بذل کن بر همه همیان و درم
گر براهیمی اگر زردشتی — روی در هم مکش از هم پشتی
بازکش پای ز آزار همه — دست بگشای بایثار همه
هر چه بدهی بکسی باز مجوی — دل ز اندیشه آن پاك بشوی

جواب: بله این عمل موجب خدشه‌دار شدن جوانمردی وی می‌شود و آن را نقض می‌کند. و لازم است از این عمل خود طلب توبه نماید. و اگر بر انجام آن اصرار ورزید. از صفت سخاوت و جوانمردی خارج می‌شود.

بزرگداشت آوازخوان

مسأله (۲۹۸) اگر شخصی چیزی را به آوازخوان یا کسی که به قصد نمایاندن خود به بازارمی‌رود، بخشش و عطا کند، آیا با این کار فاسق می‌گردد یا ثواب می‌گیرد؟

جواب: مجرد این امر باعث فاسق شدن او نمی‌گردد و همچنین ثواب هم نمی‌گیرد مگر این‌که این فرد با این کار خود یعنی عطا و بخشش به آن‌ها دارای قصدی صحیح و شرعی باشد.

عبور از بازار زرگری

مسأله (۲۹۹) آیا عبور از بازار زرگری جایز است یا نه؟

امام نووی رحمه الله در جواب می‌گوید: اگر در آن بازار معاملات حرام مانند ربا و غیر آن صورت گیرد، عبور از آن‌جا بدون نیاز حرام است. والله اعلم.

پیروی کردن از رخصت مذاهب و تقلید از مذهبی دیگر

مسأله (۳۰۰) آیا برای کسی که دارای مذهبی خاص است تقلید از مذهبی دیگر در مسئله‌ای که برای او سودمند است و همچنین پیروی از رخصت مذاهب جایز است؟

امام نووی ﷺ در جواب می‌گوید: پیروی از رخصت مذاهب جایز نیست. والله اعلم.[۱]

۱. در اینجا مقصود از رخص نه مفهوم اصطلاحی آن است که در برابر عزیمت استعمال می‌شود و نه مراد از آن رخصت‌های مشروع در کتاب و سنت همچون قصر نماز و افطار در سفر می‌باشد بلکه مراد رخص مذاهب فقهی و تلفیق آرای آنان است. به این صورت که شخص در هر مسئله‌ای از مسائل، بدنبال مذهبی باشد که در آن مسائل را راحت‌تر و آسان‌تر می‌بینند و مدار انتخاب او حقیقت امر و یا قوت استدلال آن مذهب نباشد بلکه رسیدن به تخفیف و تیسیر باشد، تتبع رخص مذاهب گاهی منجر به تلفیق می‌شود. تلفیق نیز، انجام عمل در یک مسأله به گونه‌ای است که با قول هیچ یک از مجتهدین گذشته موافق نباشد. سلمی، عیاض بن نامی، أصول الفقه الذی لا یسع الفقیة جهلُه، ص ١/٣٣٤.
تلفیق انجام عمل به شیوه‌ای است که هیچ مجتهدی آن را نگفته باشد بلکه در یک قضیه واحد دو قول یا بیشتر با هم جمع می‌شوند تا حقیقت مرکبی از آن متولد شود. اصل مبداء تلفیق و موارد آن با تتبع رخص رابطه‌ی تنگاتنگی دارد تا جایی که برخی علما نهایت کار تتبع رخص را تلفیق مذاهب دانسته‌اند. آنچه را در مبحث نهی علما درباره‌ی دنبال کردن رخص ذکر می‌شود در مورد اصل تلفیق نیز صادق است و به دلیل رابطه‌ی تنگاتنگی که میان تتبع رخص و تلفیق وجود دارد نهی آنان در زمینه تتبع رخص شامل تلفیق نیز خواهد بود. رک: " تبصیر النجباء بحقیقة الاجتهاد والتقلید والتلفیق والافتاء" از محمد حفناوی ؛ ر. ک. به: عمدة التحقیق فی التقلید والتحقیق، محمد البیانونی.
هر چند که علما در مشروعیت تتبع رخص قائل به تفصیل‌اند و برای آن شروطی ذکر کرده‌اند اما همگی در این مسأله اتفاق نظر دارند که اگر شخصی به خاطر هوای نفس و فرار از انجام واجبات و یا برای بازیچه قرار دادن احکام، به آن مبادرت ورزد عمل وی نامشروع است.
علاوه بر امام نووی ﷺ علمای دیگری درباره نهی از تبعیت از رخص و استناد به لغزش‌های به تفصیل سخن گفته‌اند که تنها کافی است بگوییم سه تن از ائمه‌ی بزرگ علم، ابن عبدالبر، ابن حزم، و باجی، در تحریم تتبع رخص نقل اجماع کرده‌اند. ابن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، ۲/۹۲۷- ابن حزم، مراتب الاجماع، ص ۸۷- شاطبی، الموافقات، ۴/۱۳۴.
اسماعیل بن اسحاق مالکی می‌گوید: پیش معتضد رفتم کتابی را به من نشان داد که به آن نگاهی بیاندازم؛ در آن کتاب رخصت‌های ناشی از لغزش علما و استنادات و دلایل هر کدام جمع آوری شده بود، درباره‌ی آن به معتضد گفتم: که نویسنده‌ی این کتاب زندیق است، شیوه‌ای که سخنان را جمع نموده صحیح نیست، کسی که نوشیدن مسکرات را جایز می‌داند متعه را جایز نمی‌داند و کسی که متعه را جایز می‌شمارد مسکر یا غنا را جایز نمی‌داند و هیچ عالمی نیست مگر اینکه دچار لغزش و اشتباه می‌شود و کسی که لغزش علما را جمع کند تا بدان عمل نماید دینش را از دست می‌دهد، تا اینکه معتضد دستور داد و کتاب را سوزاندند. ابو اسحاق، السیر، ۱۳/۴۵۶.

←

مرتکب حرام و مکروه

مسأله (۳۰۱) هرگاه شخصی درباره‌ی این که فعلی حرام یا مکروه است آگاهی داشته باشد و سپس آن امر را انجام دهد آیا با این کار فاسق می‌گردد و آیا در آخرت معاقبه می‌شود یا نه؟

امام نووی ﷺ در جواب می‌گوید: به سبب انجام دادن فعل مکروه معاقبه نمی‌شود، اما پاداش کسی که آن را انجام دهد، ناقص می‌گردد.

و هر کس کار حرامی را انجام دهد اگر از آن فعل توبه‌ای صحیح نکند، در آخرت مستحق عقاب خواهد بود.

و فسق با گناه کبیره و مداومت بر گناه صغیره حاصل می‌گردد. والله اعلم.
(این دو مسئله را با املای امام نووی نوشتم. «ابن عطار»)

اقرار اصول به چیزی معین در حق فرزند

مسأله (۳۰۲) هرگاه پدر یا مادر یا پدربزرگ یا مادربزرگ در حق فرزند به مالی معین اقرار کنند و امکان دارد اقرار آنان به چیزی باشد، که رجوع از آن ممکن نباشد مانند: معامله و اشباه آن و احتمال دارد که اقرار آنان به چیزی باشد که رجوع از آن غیر ممکن نباشد مانند: هبه و بخشش.

حال اگر آنان اقرار خود را به هبه تفسیر کنند و قصد رجوع از آن را داشته باشند و این مال معین حق هیچ بیگانه‌ای به آن متعلق نباشد، آیا این امر برای آنان جایز است؟

جواب: این مسئله دارای دو وجه است:

آنگونه که برخی از اهل عمل گفته‌اند: «من اخذ بنوادر العلماء خرج من الاسلام» کسی که دنبال اقوال شاذ علما باشد از اسلام خارج می‌شود. » شوکانی، ارشاد الفحول، ۴۵۳/۱؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۲۵/۷

۱- اصح این دو وجه این است که این امر برای آنان جایز است و قُضات سه گانه یعنی ابو طیب طبری و ابوالحسن ماوردی صاحب کتاب «الحاوی» و ابوسعید هروی صاحب کتاب «الأشراف علی غوامض الحکومات» (رحمهم الله اجمعین) و غیر آنان به این مسئله فتوا داده‌اند و چنین استدلال نموده‌اند که مبنای اقرار بر قبول تفسیر آن با کمترین احتمال موجود می‌باشد پس واجب است که آن را بر ضعیف‌ترین دو حالت (هبه و بیع) و پایین‌ترین سبب، قرار دهیم همچنان‌که درباره‌ی کمترین اندازه، چنین عمل می‌شود، مثلاً اگر فردی به درهم‌های زیادی اقرار کند بر سه درهم حمل می‌شود.

۲- آنان حق رجوع ندارند و این قول ابن قاسم عبادی و فرزند او ابوالحسن است زیرا اصل این است که ملکیت برای او باقی می‌ماند و این مقوله‌ی رافعی می‌باشد.

میتوان در این میان قولی متوسط را انتخاب کرد و آن این است که گفته شود: هرگاه به انتقال ملک از او به پسرش اقرار نماید، میتوان رجوع کند و اگر به ملکیت مطلق آن اقرار نمود، حق رجوع ندارد و قول اصح و مختار، قبول تفسیر وی به هبه و رجوع آن به طور مطلق می‌باشد. والله اعلم.

زنی اقرار می‌کند که فلانی فرزند برادرش است

مسأله (۳۰۳) هرگاه زنی اقرار کند که فلان شخص فرزند برادر او می‌باشد، آیا نسب او ثابت می‌شود؟

امام نووی رحمه الله در جواب می‌گوید: به چند شرطی نسب او ثابت می‌شود:

۱- واقعیت امر آن زن را تکذیب نکند و این امکان موجود باشد که آن شخص فرزند برادرش باشد.

۲- برادر او در قید حیات نباشد.

۳- پسری که به نسبت او اقرار شده است، این امر را تصدیق کند.

٤- این پسر دارای نسبی شناخته شده از غیر برادر او نباشد.

٥- خواهر این مرد به سبب آزاد کردن برادرش مالک میراث وی باشد و وارثان دیگر یا سلطان در این امر با او موافق باشند. و اگر مالک میراث هم نباشد صورت مسئله فرقی نمی‌کند. والله اعلم. (این مسئله را با املای امام نووی نوشتم. «ابن عطار»)

هرگاه شخصی به یک عدد خاص اقرار نموده و سپس در آن استثناء قرار دهد

مسأله (۳۰٤) هرگاه شخصی بگوید: نزد من ده درهم، جز نه، جز هشت، جز هفت، جز پنج، جز چهار، جز سه، جز دو، جز یک درهم وجود دارد، ملزم به پرداخت پنج درهم می‌شود و راه حل آن چنین است که: عددی که آن شخص با آن شروع کرده و بدان اقرار نموده، زوج است و عددی که پس از آن استثناء نموده- فرد- می‌باشد بنابراین عددهای زوج، ده و هشت و شش و چهار و دو خواهد بود و جمع آن‌ها سی می‌شود و حاصل جمع اعداد فرد بیست و پنج می‌شود.

حال سخن این شخص مانند این است که بگوید: نزد من سی درهم جز بیست و پنج درهم، وجود دارد، پس وی ملزم به پرداخت پنج درهم است. والله اعلم.[1]

---

۱. به طور کلی استثناء در جمله به دو صورت مفرد و متعدد ظاهر می‌شود:
استثناء متعدد خود به دو دسته دیگر یعنی استثناء متعدد متعاطف و استثناء متعدد غیر متعاطف تقسیم می‌شود که احکام هر یک با دیگری متفاوت است.
الف. استثناء متعدد متعاطف:
مراد از استثناء متعدد این است که چندین مستثنی بدنبال مستثنی منه ذکر شده است و منظور از متعاطف بودن نیز این است که به وسیله واو عطف به همدیگر وصل شده‌اند. مانند: "له علیّ عشر دراهم إلّا اربعة
←

و إلّا ثلاثة و إلّا اثنين" که در این حالت تمامی مستثنی‌ها را جمع و از مستثنی منه کسر می‌کنیم که مطابق آن: ۲+۳+٤ مساویست با:۹ حال عدد ۹ را از ۱۰ کم می کنیم مقداری که بدست می‌آید همان مقداری است که اقرار بر آن صورت گرفته است. یعنی در اینجا اقرار به مقدار ۱ صورت گرفته است.

ب. استثناء متعدد غیر متعاطف:

تفاوت این نوع استثناء با اولی در این است که مستثنی‌ها هر چند متعدد هستند اما به یکدیگر عطف نشده‌اند بلکه مستقل از یکدیگرند مانند: «له علیّ عشرة إلّا خمسة الا اربعة إلّا ثلاثة» در این حالت مطابق روشی که امام نووی فرمود می‌توان اعداد فرد -مستثنی- را از اعداد زوج- در حکم مستثنی منه- کسر نمود به این صورت که تمامی اعداد فرد را از تمامی اعداد زوج کسر می کنیم. ۵+۳ مساوی است با عدد ۸ و ۱۰+٤ مساوی است با عدد ١٤ که مطابق آن ۸ را از ١٤ کم می کنیم تا اینکه مقدار ٦ بدست می‌آید. البته می‌توان به روشی دیگر نیز عمل کرد هنگامی که ترتیبی میان اعداد نباشد یعنی لزوما شروع اعداد با زوج و پایان آن با فرد نباشد در این حالت از انتهای جمله هر عدد را از مایلی کسر می کنیم عددی که بدست آمده دوباره از مایلی کسر می‌شود به این صورت: ٤ منهای ۳ مساوی است با عدد یک و آن را از ۵ کم می کنیم عدد چهار بدست می‌آید، آن را از ۱۰ کسر می کنیم تا اینکه به عدد ٦ می رسیم و اینگونه می بینیم که جواب آن مطابق هر دو روش یکی خواهد بود.

و این موارد برای حالاتی است که مستثنی منه واحد است و مستثنی متعدد و در مواردی که مستثنی منه متعدد است و مستثنی واحد است مانند «حبست داری علی اعمامی و بستانی علی اخوالی و سقایتی علی جیرانی الا الفسقة منهم» احکام دیگری جاری است. رک به: سبکی، جمع الجوامع احکام استثناء.

کتاب تفسیر

درباره‌ی این دو آیه‌ی کریمه: ﴿اتَّقُوا اللَّـهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾، ﴿اتَّقُوا اللَّـهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾

مسأله(۳۰۵) این سخن خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿اتَّقُوا اللَّـهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ (تغابن: ۱۶)

«پس آن‌قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید»

آیا ناسخ این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿اتَّقُوا اللَّـهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾ (آل عمران: ۱۰۲)

«آن‌چنان که باید از خدا ترسید از خدا بترسید»؟

جواب: گفته شده است که این آیه ناسخ است اما این قول، قولی ضعیف است و قول صحیح که فتوا دهندگان در آن قاطع هستند و محققین نیز با آن موافقند این است که: این آیه ناسخ آن (آیه‌ی دوم) نیست بلکه مراد از «حق تقاته» را تفسیر و بیان می‌کند و آن این‌که آنچه در توان مکلف است و حقیقت تقوا می‌باشد، امتثال امر و دستور خداوند و دوری از منهیات او سبحانه و تعالی است و

آن همان چیزی است که در طاقت و توان مکلف است نه چیزی که در توان نیست و به آن تکلیف نخواهد شد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره: ۲۸٦)

«خداوند هر نفسی را تنها به اندازه‌ی وسع و توانش مکلف می‌سازد.»

و می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (حج: ۷۸)

«و در امر دین بر شما هیچ حرجی قرار نداده است.»

و در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره ﷺ از پیامبرﷺ به ثبت رسیده است که ایشان فرمودند: (إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْه مَا اسْتَطَعْتُمْ)[1] «هرگاه شما را به کاری امر نمودم، آن مقدار از آن را انجام دهید که در توان شماست.»

آیاتی درباره‌ی علم غیب و معجزات و کرامات

مسأله(۳۰٦) معنای این سخن خداوند چیست که می‌فرماید:

﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾

(نمل: ٦۵)

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا.»

---

۱. متفق علیه: بخاری(۷۲۸۸) و مسلم(۱۳۳۷).

و این سخن پیامبر ﷺ که می‌فرماید: (لا يعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إلا اللَّهُ)[۱] و به مانند این سخنان در قرآن و حدیث، در حالی که علم آنچه که در آینده خواهد بود در معجزات پیامبران علیهم السلام و در کرامات اولیا رضی الله عنهم واقع شده است؟

جواب: معنای آن چنین است که این مسائل را کسی مستقلاً و با احاطه‌ی کامل به تمام معلومات جز خداوند نمی‌داند، اما معجزات و کرامات به وسیله‌ی إعلام خداوند به انبیا و اولیا حاصل شده است نه مستقلاً.

و این مانند همین است که ما می‌دانیم خورشید هرگاه طلوع کرد شش ساعت یا نزدیک به آن تا وقت زوال در آسمان می‌ماند، سپس به‌همین اندازه (بعد از ظهر) باقی می‌ماند و پس از آن غروب می‌کند، سپس به اندازه‌ی تمام این وقت (دوازده ساعت) یا نزدیک به آن مانده و پس از آن طلوع می‌کند و درباره‌ی ماه نیز سخن به همین منوال است و غیر ازآن اموری دیگر که وقوع آن در آینده دانسته می‌شود و این علم غیبی که آن را مستقلاً فرا گرفته باشیم به‌حساب نمی‌آید بلکه ما آن را به سبب اجرای خداوند همچون عادتی فرا گرفته‌ایم.

معنای این آیه: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا﴾

مسأله(۳۰۷) مختصر تفسیر این سخن خداوند چیست که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَـٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ (فصلت: ٤٤)

---

۱. بخاری(٤٦٩٧) آن را چنین روایت نموده است: عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: (مَفَاتِحُ الغَيْبِ خَمْسٌ لاَ يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ: لاَ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلَّا اللَّهُ، وَلاَ يَعْلَمُ مَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ إِلَّا اللَّهُ، وَلاَ يَعْلَمُ مَتَى يَأْتِي المَطَرُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَلاَ تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَلاَ يَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا اللَّهُ)

«چنان‌که قرآن را به زبانی جز زبان عربی فرو می‌فرستادیم، حتماً می‌گفتند: اگر آیات آن (به عربی) توضیح و تبیین می‌گردید (چه می‌شد؟ در این صورت ما آن را روشن و گویا فهم می‌کردیم. و می‌گفتند:) آیا (کتاب) غیر عربی و (پیغمبر) عربی ؟ بگو: قرآن برای مؤمنان مایه راهنمائی و بهبودی است. (ایشان را از راه‌های گمراهی و سرگشتگی می‌رهانند، و از بیماری‌های شكّ و گمان نجات می‌بخشد) و امّا برای غیرمؤمنان، کری گوش‌های ایشان و کوری (چشمان) آنان است. (انگار) آنان کسانیند که از دور صدا زده می‌شوند (این است که با وجود چشم باز و گوش باز، منادیگر را چنان‌که باید نمی‌بینند، و ندائی را که معلوم و مفهوم باشد نمی‌شنوند).»

جواب: معنای آیه‌ی کریمه چنین است: اگر این قرآن را به زبان غیر عربی (عجم) نازل می کردیم به آن کفر می‌ورزیدند و انکار آنان شدت می گرفت و می گفتند: ﴿لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ یعنی چه می‌شد اگر آیه‌های آن به زبان عربی بیان می‌شد تا ما آن را می‌فهمیدیم و معنایش را می‌دانستیم؟

﴿ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ﴾ این (قسمت از آیه) استفهام انکاری است، و می گفتند: چگونه باید قرآن به زبان غیر عربی (عجمی) باشد در حالی که پیامبر عرب است؟ و زبان غیر عربی را به خوبی نمی‌داند؟ به همین دلیل است که ما آن را به زبان عربی و بر پیامبری عرب نازل کردیم.

و این آیه‌ی کریمه در معنا مانند این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾

(شعرا: ۱۹۸- ۱۹۹)

«اگر قرآن را بر یکی از غیر عربها نازل می‌کردیم و او قرآن را برای آنان می‌خواند (به گونه کاملاً رسا و گویا و صحیح و زیبا) به آن ایمان نمی‌آوردند.»

و این که می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ﴾ یعنی به آنان بگو: این قرآن سبب هدایت از گمراهی و شفا دهنده از هلاکت و بیماری‌ها و تاریکی‌های کفر و غیر آن از انواع باطل‌ها است.

پس قرآن برای اهل ایمان هدایت است یعنی آنان از ثمره‌ی آن بهره گرفته و از آن نفع می‌برند، در واقعیت قرآن برای همگان هدایت کننده است اما هنگامی که غیر از مؤمنین از آن سود نمی‌برند گفته شده است: (قرآن) برای اهل ایمان هدایت است.

اما کسانی که ایمان نمی‌آورند و از آن نفع نبرده و از ثمره‌ی آن به دلیل کم‌کاری خود و همچنین به دلیل عدم توفیقشان بهره نمی‌گیرند، در گوش‌های آنان سنگینی‌ای است یعنی شنیدن آنان به گونه‌ای نیست که از آن نفع ببرند هر چند چنان می‌شنوند که حجت خداوند متعال بر آنان اقامه شود و با آن مکلف گردند.

و این که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾ یعنی: خداوند متعال دلهایشان را از فهم قرآن کور کرده است (و آنان کور دلند) پس به خاطر واماندگی و سستی و ذلت خود چیزی را فهم نمی‌کنند.

و اینکه پروردگار می‌فرماید: ﴿أُولَـٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ یعنی دلهایشان از فهم قرآن به دور است مانند کسی که از مکانی دور ندا می‌شود بدیهی است که او چیزی نمی‌فهمد، مقصود این است: آن را نمی‌فهمند بنابراین به دلیل دوری خود

و دلهایشان قرآن به آنان نفع نمی‌رساند هر چند که تکالیف خود و دلالت کلام را از آن فهمیده باشند. والله اعلم.[۱]

دو نیم شدن ماه

مسأله (۳۰۸) دو مرد با همدیگر درباره‌ی دو نیم شدن ماه در زمان پیامبرﷺ نزاع دارند، یکی از آنان می گوید: ماه دو نیم شد، نیمی از آن در آستین پیامبرﷺ داخل گشته و از آستین دیگر او بیرون آمد و دیگری می گوید: ماه به دو نیم تبدیل شده و جلو پیامبرﷺ پایین آمد و در آستین او داخل نشد، حال سخن کدام یک از آن دو صحیح است؟

---

۱. خداوند متعال از فضل و کرم خویش خبر می‌دهد که کتابی به زبان عربی بر پیامبر عربی و به زبان قومش نازل کرده است تا پیامبر برایشان بیان کند. و این باعث می‌شود تا آنها بیشتر به آن توجه نمایند و آن را فراگیرند وتسلیم آن شوند. و اگر قرآن به زبان غیرعربی نازل می‌شد تکذیب کنندگان اعتراض می‌کردند و می‌گفتند: «لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» چرا آیات آن تبیین نشده و توضیح داده نشده است؟ «أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ» چگونه محمّد عرب است و کتاب او به زبان غیرعربی است؟ این با عقل جور در نمی آید. پس خداوند هر چیزی را که در آن کوچک ترین شبهه‌ای برای اهل باطل درباره کتابش ایجاد کند دور نموده و نفی کرده و قرآن را به همه آن صفاتی متصف نموده است که ایجاب می‌کند آنها تسلیم فرمان آن شوند. ولی مومنان توفیق یافتند و از قرآن بهره مند شدند و مقامشان بالا رفت. اما دیگران وضعیتی متفاوت دارند. بنابراین فرمود: «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ» بگو: قرآن برای مومنان مایه هدایت و بهبودی است و آنها را به راه درست و صراط مستقیم راهنمایی می‌کند. به آنها دانش‌های مفیدی می‌آموزد که به وسیله آن هدایت کامل به دست می‌آید. چون قرآن از کردارها و رفتارهای زشت نهی می‌کند و آدمی را به توبه واقعی که گناهان را می‌زداید و دل‌ها را شفا می‌دهد تشویق می‌نماید. «وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ» اینان به سوی ایمان فرا خوانده می‌شوند امّا اجابت نمی کنند، همانند کسی که از دور صدا زده می‌شود ولی صدای ندا دهنده را نمی شنود و پاسخ صدا زننده را نمی‌دهد. منظور این است کسانی که به قرآن ایمان نمی آورند از هدایت و رهنمود آن بهره مند نمی‌شوند و به وسیله نور آن چیزی را نمی بینند و هیچ خیری را از آن به دست نمی آورند، چون آنان درهای هدایت را به سبب روی گردانی و کفرورزی شان به روی خود بسته‌اند. رك به: تفسیر راستین و همچنین تفسیر قرطبی و ابن کثیر را بنگرید که خالی از فایده نیست.

جواب: هر دو در اشتباه هستند بلکه حق آن است که ماه دو نیم شد و در محل خود قرار داشت و در همان مکان در آسمان باقی ماند و نیمی از آن بالای کوه ظاهر شد و نیم دیگر پایین‌تر از آن، این چنین در صحیح بخاری و مسلم و غیر آنان از روایت ابن مسعود ﷺ به ثبوت رسیده است.

اصحاب الیمین و اصحاب الشمال

مسأله (۳۰۹) این سخن خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾ (واقعه: ۸ و ۹)

«سمت راستیها! امّا چه سمت راستی‌هائی؟ (اهل سعادت و خوشبختی! خوشا به حالشان) * و سمت چپیها! امّا چه سمت چپیهائی؟! (اهل شقاوت و بدبختی! بدا به حالشان)»

مراد از این افراد چه کسانی است؟

جواب: گفته شده است: «اصحاب‌المیمنه» کسانی هستند که دستان‌شان را می‌گیرند و از سمت راست آنان را به بهشت می‌برند.

و «اصحاب‌الشمال» کسانی هستند که دستان آنان را گرفته و از سمت چپ به سوی جهنم می‌برند.

و گفته شده است: «اصحاب‌الیمین» کسانی هستند که نامه‌ی اعمالشان را با دست راست می‌گیرند و «اصحاب‌الشمال» آن را با دست چپ می‌گیرند.

و گفته شده است: «اصحاب‌الیمین» کسانی هستند که در سمت راست آدم عليه السلام و «اصحاب‌الشمال» در سمت چپ او قرار دارند.

چنانکه در صحیح بخاری و مسلم به ثبت رسیده که پیامبر ﷺ آدم را در آسمان دنیا دید در حالی که بهشتیان در طرف راست او و جهنمیان در طرف چپ او قرار داشتند. والله اعلم.

آیا سوره‌ی کوثر مکی است یا مدنی؟

مسأله (۳۱۰) آیا سوره‌ی کوثر در مکه نازل شده است یا در مدینه؟

جواب: در صحیح مسلم آمده است که انس ﷺ گفت: (بینما رسولُ الله صلی الله علیه وآله وسلم یومًا بین أظهُرِنا إذْ غفا إغفاةً، ثم رفع رأسه متبسمًا، فقلنا: ما أضحكك یا رسول الله؟ قال: نزلت علی آنفًا سورةٌ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ • فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ • إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ ثم قال: أتدرون ما الكوثر؟ فقلنا: الله ورسوله أعلم، قال: إنه نهر وعدَنیه ربی عز وجل، علیه خیرٌ کثیرٌ، وهو حوض تَرِده أمتی یومَ القیامة، آنیته عدد النجوم)[۱] «روزی پیامبرﷺ در میان ما بود، به خواب سبکی رفت و هنگامی که بیدار شد، تبسم کرد، گفتیم: ای پیامبر خداﷺ چرا خندیدید؟ فرمود: بر من سوره‌ای نازل گشت. سپس تلاوت فرمود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ • فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ • إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ سپس فرمود: می‌دانید کوثر چیست؟ گفتیم خداوند و پیامبرش داناترند. فرمود: آن رودی است که پروردگارم به من وعده داده است، در آن خیر فراوانی است، حوضی است که امت من در روز قیامت به آن درآیند، ظروف آن به تعداد ستارگان آسمان است.»

حدیث را با این لفظ مسلم روایت نموده است.

و در روایتی دیگر از وی چنین آمده است «بین اظهرنا فی المسجد» و مسلمانان اتفاق دارند بر اینکه انس ﷺ قبل از هجرت، با پیامبرﷺ هم صحبت نبوده است.

---

۱. مسلم (٤٠٠).

باب حدیث نبوی

مسأله (۳۱۱) اگر نزد شخصی خط یکی از شیوخ موجود باشد مبنی بر این‌که این کتاب را از فلان شخص شنیده است یا بر وی قرائت کرده اما اکنون گم شده است، آیا می‌تواند آن را مثل خط اصلی شیخ دوباره بنویسد و به دیگران نشان دهد تا به شنیدن هر حدیث از او و قرائت بر او تشویق و ترغیب شوند؟

جواب: میتواند بنویسد که من دارای خط فلان شیخ هستم و شکل آن چنین و چنان است، ولی جایز نیست که به مطلقی بگوید این خط فلان شیخ است بدون این‌که برای آنان بیان کند که این دقیقاً خط شیخ نیست بلکه از آن الگو برداری شده است.[1]

---

۱. مصطلاحات روایت حدیث در زمینه طریق اخذ حدیث و روایت از شیوخ متعدد است که برخی از آنها عبارتند از:
مناولة: اگر شیخ اصل راویت را برای قرائت یا نسخه برداری به شاگرد یا شاگردان خویش دهد.
اجازه: اجازه همان اذن شیخ برای روایت از وی یا نقل تألیفات اوست. در روایت‌هایی که به طریق اجازه خوانده می‌شوند در نقل آنها می‌گویند: أنبأنا - أنبأنا اجازةً - البته اصطلاح امام اوزاعی در مورد آن «خبّرنا» است. به هر حال مناولة مقرون به اجازه همچون سماع است و در آن «أخبرنا» و «حدثنا»
←

تواتر[1] احادیث بخاری و مسلم

مسأله(٣١٢) آیا در احادیث صحیح بخاری و مسلم حدیثی وجود دارد که متواتر باشد یا همه‌ی آن احادیث آحاد هستند و آیا حدیث: (الأعمال بالنیات) متواتر است یا نه؟

جواب: حدیث (الأعمال بالنیات)[2] متواتر نیست زیرا در اول آن شرط متواتر بودن وجود ندارد بدین دلیل که این حدیث را در اول آن یک نفر از یک نفر روایت نموده است.

جایز است. خطیب در کفایة گفته است اجازه باید خاص باشد اجازات عام جایز نیستند آنگونه که شیخ بگوید: «أجزتُ لأهل عصری هذه الروایة» یا «أجزتُ لمن شئتَ...»

مکاتبه: در مکاتبه شیخ، حدیث یا برخی از احادیث را برای شاگرد می نویسد و اگر اجازه روایت آنها را هم به شاگرد بدهد حکم آن همچون مناولة با اجازه است.

إعلام: إعلام شیخ به اینکه این کتاب مسموعات و شنیده‌هایش از فلان شخص است بدون اینکه اذن روایت آن را به شاگردش داده باشد.

الوصیة: برای مواردی است که شیخ به هنگام مرگ یا سفر به مکتوبات خویش که برای شخصی روایت کرده است وصیت می‌نماید.

الوجادة: اگر حدیث یا کتابی با دست خط شخصی یافت شود به همراهی دلایلی که آن را تایید کند مثلا فرزند امام أحمد رحمهما الله بفرماید: «وجدت بخط أبی» این روایت را در مخطوطات پدرم -با دست خط وی - یافتم.

١. متواتر در لغت از تواتر اشتقاق یافته است که به معنای پی در پی شدن و پشت سر هم آمدن و پیابی رسیدن می‌باشد و در اصطلاح عبارت است از: روایت گروه زیادی را می‌گویند که همدستی و تبانی آنان بر دروغ‌سازی عادتا (و عقلا) محال باشد.

شرایط تحقق خبر متواتر

١. روایت‌کنندگان جمع زیاد و غیر محصور باشند.

٢. شرایط طوری باشد که هماهنگ‌شدن آنها برای توطئهٔ دروغ محال و ممتنع باشد.

٣. این دو خاصیت در تمام مقاطع سلسله از اول تا آخر تحقق یابد.

٤. این سلسلهٔ راویان در نهایت نیز از محسوس خبر دهد مانند دیدیم، شنیدیم، نه از صفات درونی و حالات روانی و مسائل فکری و عقلی مانند: قدیم بودن جهان طبق اخبار فلاسفه.

لازم به ذکر است که بگوییم: خبر متواتر بر علم ضروری دلالت می‌کند یعنی علم قطعی و یقینی و مسلم.

٢. بخاری(١) و مسلم(١٩٠٧) و أبو داود (٢٣٠١) و...

اما غیر از این حدیث در صحیح بخاری و مسلم، احادیث متواتر فراوانی وجود دارد از جمله آن احادیث میتوان به حدیث حجةالوداع و حدیث (مَنْ کَذَبَ علی مُتَعَمِّدًا فلیتبوأ مقعده من النار) و حدیث اثبات حوض پیامبرمانﷺ و احادیث فراوان دیگری اشاره کرد.

فرق میان احادیث بخاری و مسلم با غیر آن دو

مسأله (۳۱۳) آیا در صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و مسندهای مشهور، یا در یکی از اینها، حدیث غیر صحیح و باطل وجود دارد یا خیر؟

ایشان جواب دادند: دربارهی بخاری و مسلم (باید گفت) همهی احادیث این دو کتاب صحیح هستند ولی دربارهی دیگر سننهای یادشده و بیشتر مسندها (میتوان گفت) در این کتابها احادیث صحیح و حسن و ضعیف و منکر و باطل وجود دارد. والله اعلم.

(این را از ایشان نقل نمودم. «ابن عطار»)

عمر دنیا

مسأله (۳۱٤) آیا این اعتقاد که عوام مردم می‌گویند که گویا بعد از وفات پیامبرﷺ کمتر از هزار سال به قیامت باقی می‌ماند، صحیح است؟

جواب: این سخن باطل است و دارای اصل و اساس نیست.

درباره‌ی حدیث«هر کس بر امت من چهل حدیث را حفظ کند...»

مسأله (۳۱۵) آیا از پیامبرﷺ به صحت رسیده است که ایشان فرموده باشد: (مَن حفظ علی أمتی أربعین حدیثًا بعثه الله یوم القیامة فقیهًا، أو فی زمرة الفقهاء أو العلماء)[۱] «هر کس بر امت من چهل حدیث را حفظ کند خداوند در روز قیامت او را به عنوان فقیه و دانشمند مبعوث می‌کند» یا این‌که فرمود: «وی را در زمره‌ی فقها و علما مبعوث می‌کند»؟

جواب: ما این حدیث را از روایت گروهی از صحابه ﷺ روایت نموده‌ایم و طرق آن همگی ضعیف است به همین دلیل این حدیث ثابت نمی‌باشد.

حدیث: من عرف نفسه فقد عرف ربه

مسأله (۳۱٦) در حدیث از پیامبرﷺ آمده است که می‌فرماید: (من عرف نفسَه فقد عرف ربَّه، ومن عرف ربَّه كَلَّ لسانُه)[۲] «هر کس نفس خود را بشناسد، پروردگار خود را شناخته است و هرکس پروردگار خود را بشناسد، زبانش (در ذکر و یاد او) خسته می‌شود.»

آیا این حدیث ثابت است و معنای آن چیست؟

---

۱. حدیث دارای چندین طرق است که همه‌ی آن‌ها یا موضوع و یا بسیار ضعیف هستند و چنان‌که امام نووی می‌گوید: طرق آن همگی ضعیف است و حدیث را حسن بن سفیان در (الأربعین)، و از او مقدسی در آخر (أربعین)(٦١ / ۲) وابن عدی (۱۵ / ۲)، وأبو عبد الله الصاعدی در (الأربعین) (۱ / ۲)، و خطیب در (شرف أصحاب الحدیث) (۱ / ۳۲ / ۱)، وأبو قاسم القشیری در(أربعین) (۱۵۱ / ۱)، وابن عبد البر در (الجامع) (۱ / ٤٤)، وابن عساکر در (الأربعین البلدانیة)(٤ / ۱)، و... روایت نموده‌اند. رک به: مشکاه المصابیح با تحقیق علامه البانی (۲۵۸).

۲. این حدیث دارای هیچ اصلی نیست: سلسله الاحادیث الضعیفه و الموضوعه (٦٦) و همچنین رک به: حافظ السخاوی (المقاصد الحسنه) (ص ۱۹۸).

جواب: این حدیث ثابت نیست و اگر ثابت بود معنای آن چنین می‌شد، هر کس نفس خود را با نیازی که به پروردگار و عبودیت ایشان دارد بشناسد در حقیقت پروردگار را چنان‌که دارای قدرت و قهر و ربوبیت و کمال مطلق و صفت‌های بلند مرتبه است، خواهد شناخت و هر کس این چنین پروردگار خود را بشناسد زبان خود را در ابلاغ حقیقت شکر الله و مدح و ثنای او خسته خواهد کرد چنان که در صحیح مسلم و غیر آن از پیامبرﷺ ثابت است که فرمود: «خداوندا تو پاک و منزهی، هرگز نخواهم توانست که تو را چنان که سزاوار آن هستی، مدح و ثنا گویم، و تو چنانی که خود گفتی»[1] والله اعلم.

حدیث: «ما مِنَّا إلا مَنْ عَصَی...»

مسأله (۳۱۷) در حدیث آمده است: (ما مِنَّا إلا مَنْ عَصَی أوْ هَمَّ بمعصیةٍ؛ إلّا یحیی بنَ زکریا) «هیچ‌کدام از ما نیست جز اینکه گناه کرده یا سعی در انجام گناه و معصیت نموده است غیر از یحیی فرزند زکریا» آیا این حدیث صحیح است؟ و چه کسی از صاحبان کتب (حدیث) آن را روایت کرده است؟ و نام راوی آن از صحابه، چیست؟

جواب: این حدیث ضعیف است و احتجاج به آن جایز نیست و آن را ابویعلی موصلی در مسند[2] خود از زهیر از عفان از حماد از سلمه از علی ابن زید بن جُدعان از یوسف بن مهران از ابن عباس از پیامبرﷺ روایت نموده است که فرمود: «از فرزندان آدم کسی نیست که خطا نکرده باشد یا سعی در انجام آن ننموده باشد، جز یحیی فرزند زکریا» آن را در مسند ابن عباس ذکر نموده و این

---

۱. مسلم (٤٨٦).
۲. أبو یعلی در مسند خود (۲۵۳۸) و رک به: مجمع الزوائد ۸/ ۲۰۹.

اسناد ضعیف است زیرا علی بن زید بن جدعان دارای ضعف است و یوسف بن مهران درباره‌ی تجریح او اختلاف شده است. والله اعلم.

حدیث: «طلب العلم فریضة»

مسأله(۳۱۸) حدیث: (طَلَبُ العلمِ فریضَةٌ عَلی کلِ مُسلِمٍ)[۱] «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است» آیا صحیح است یا نه و چه کسانی از ائمه و صحابه آن را روایت نموده‌اند؟

---

۱. این حدیث را ابن ماجه: (۸۱/۱) و ابو یعلی در مسند خود: (رقم۲۸۳۷) و طبرانی در (الأوسط): (۳۳/۱) وغیر ایشان بسیاری از محدثین روایت نموده‌اند. و اهل علم درباره‌ی حکم این حدیث با همدیگر اختلاف دارند، برخی از آنان این حدیث را ضعیف و برخی صحیح دانسته‌اند، ابن جوزی در (العلل) نقل نموده است: (۶۶/۱) که امام احمد رحمه‌الله گفته است: (چیزی در این باب نزد ما صحیح نیست).

این حدیث از دسته‌ای از اصحاب رضی‌الله‌عنهم روایت شده است و دارای طرقی است که امام سیوطی رحمه‌الله آنها را در جزئی جمع نموده است و ابن جوزی آن را در (العلل) ۵۷/۱ از چهارده طریق از حدیث انس رضی‌الله‌عنه روایت نموده است و سپس بر آن سخن گفته است.

شاید تعدد طرق و راویان آن دلیل باشد بر این‌که این حدیث دارای اصلی می‌باشد و برخی از حافظان متأخر این حدیث را صحیح دانسته‌اند از جمله آنان امام مزی شافعی رحمه‌الله که آن را با تعدد طرق و مجموع آن حسن دانسته است: رک به: ابن عراقی، (تنزیه الشریعة) (۲۵۸/۱) و در (تلخیص الواهیات) اثر امام ذهبی رحمه‌الله آمده است: این حدیث ازعلی و ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و جابر و أنس وأبو سعید روایت شده است و بعضی از طرق آن از طرق دیگر ضعیف‌تر است و برخی صالح می‌باشد والله أعلم.

و امام سخاوی رحمه‌الله در (المقاصد الحسنه)(ص۲۷۵) مایل به تصحیح آن است، و مناوی در (فیض القدیر) (۳۵٤/٤) نقل نموده است که: سیوطی آن را حسن دانسته است. و از جمله کسانی که آن را صحیح دانسته‌اند البانی در کتاب (تخریج أحادیث مشکلة الفقر) می‌باشد و گفته است: برخی از طرق آن برخی دیگر را تقویت می‌کند بلکه یکی از آن طرق حسن است بنابراین بدون هیچ شکی این حدیث نزد من در مجموع صحیح است.

و امام سخاوی در (المقاصد الحسنه)(ص۲۷۷) گفته است: برخی از محدثین به آخر این حدیث لفظ (ومسلمة) را ملحق نموده‌اند ولی این لفظ در هیچ‌کدام از طرق آن وارد نشده است هر چند معنای آن صحیح باشد.

جواب: این حدیث ضعیف است هر چند معنای آن صحیح می‌باشد و آن را ابویعلی موصلی[1] در مسند خود با اسناد خویش از انس از پیامبرﷺ روایت نموده است و اسناد آن ضعیف است زیرا در آن حفص بن سلیمان وجود دارد که ضعیف می‌باشد.

حدیث: «مثل أمتی کالمطر»

مسأله (۳۱۹) حدیث: (مثل أمتی کالمطر لا یدری أولُه خیر أم آخره)[2] «مثال امت من همچون باران است، معلوم نیست اول آن خیر و نیکی است یا آخر آن» آیا صحیح است و چه کسانی از ائمه آن را روایت نموده‌اند و معنای آن چیست؟

جواب: این حدیث ضعیف است و آن را ابو یعلی موصلی از روایت یوسف سفار از ثابت از انس از پیامبرﷺ روایت نموده است و یوسف به اتفاق محدثین ضعیف است و دارای وهم زیاد و منکر الحدیث می‌باشد.

و اگر این حدیث صحیح بود معنای آن چنین می‌شد: بعد از نزول عیسی ﷺ برکت ظاهر می‌گردد و خیر و نیکی فراوان می‌شود و دین اسلام آشکار شده و بر دیگران فایق می‌گردد، در این هنگام نظر دادن درباره‌ی اینکه آیا اینان بهترند یا کسانی که در اول این امت بوده‌اند، بسیار مشکل خواهد بود.

اما این مسئله فقط در نگاه اول است (که مشکل می‌باشد) ولی در حقیقت افراد اولیه‌ی این امت بهتر هستند و این شبیه این قول شاعر است که می‌گوید:

هیا ظبیة الوعساء بین حلاحل　　و بین النقا أ أنت أم أم عامر

۱. مسند أبو یعلی: (۲۸۲۹).

۲. صحیح: احمد (۱۲۳٤۸، ۱۲٤۸۳) و ترمذی (۲۸٦۹) و طیالسی (۲۰۲۳) و أبویعلی در «مسند خود» (٦/۱۹۰/۳٤۷٥) و غیر آنان، از حدیث أنس بن مالك ﷺ و ابن حبان (۲۳۰۷) از حدیث عمار آن را صحیح دانسته است و رک به: فتح الباری(۷/ ۸) و «الصحیحة» (۲۲۸٦).

و این به دلیل نزدیکی این دو به هم است که دربارهٔی آن‌ها به شک افتاده است هر چند آهوی ماده با أم عامر بسیار متفاوت است.

بنابراین اگر این حدیث صحیح می‌بود با احادیث صحیحی همچون حدیث: (خَیرُکمْ قَرْنِی ثُمَّ الذِینَ یلُونَهُمْ)[1] و حدیث: (مَا مِنْ عامٍ إلا والَّذی بَعْدَهُ شَرٌ منهُ)[2] مخالفت نمی‌داشت.

حدیث: «الخلق عیال الله»

مسأله (۳۲۰) حدیث: (الخلق عیال الله) آیا صحیح است و چه کسانی از ائمه آن را روایت نموده‌اند؟

جواب: این حدیث را ابو یعلی موصلی[3] از روایت ابن عطیة از ثابت از انس از پیامبرﷺ روایت نموده است که می‌فرماید: (الخلقُ عیالُ الله، وأحبُّهم إلى الله أنفعُهم لعیاله) «مردم عیال خداوند[4] هستند و محبوب‌ترینشان نزد الله آن است که بیشتر از دیگران برای خانواده‌ی خود سود و فایده دارد.» این حدیث ضعیف است زیرا یوسف بن عطیة به اتفاق ائمه ضعیف می‌باشد.

---

۱. بخاری (۳٦٥۱) مسلم (۲٥۳۳) و ترمذی (۳۸٥۹) ابن ماجه (۲۳٦۲) أحمد (۱/۳۷۸, ۱/٤۱۷, ۱/٤۳٤, ۱/٤۳۸, ۱/٤٤۲, ٤/۲٦۷, ٤/۲۷٦, ٤/۲۷۷). الفاظ حدیث اختلافی اندک با هم دارند.

۲. ترمذی با سند صحیح(۲۲۰٦).

۳. سند آن ضعیف است: أبو یعلی موصلی در مسند خود (۳۳۰۲) و رک به: سخاوی، المقاصد الحسنة ص ۲۰۱ و سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة(٥۷۳٥).

٤. مراد این است که خداوند آنان را خلق نموده و آنان را از عدم به وجود آورده است و با نعمت‌های خود آنان را پرورش داده است.

حدیث: «نُهِيتُ عَنْ قَتْلِ الْمُصَلّينَ»

مسأله (۳۲۱) این حدیث مشهور: (نُهِيتُ عَنْ قَتْلِ الْمُصَلّينَ)[۱] «از کشتن نمازگزاران نهی شده‌ام» آیا ثابت است و چه کسانی از ائمه آن را روایت نموده‌اند؟

جواب: این حدیث ضعیف است و ابوداود آن را با اسناد ضعیف روایت نموده است.

حدیث: «مَن كُنتُ مَولاهُ فَعلي مَولاهُ»

مسأله: (۳۲۲) قول علمای سنت در این‌باره چیست که گفته می‌شود علی ﷺ می گوید: (لما غسَّلت النبیﷺ امتصَصْتُ ماءَ محاجرِ عینیه وسرتهِ فوَرِثتُ علمَ الأولينَ والآخرينَ) «هنگامی که پیامبر را غسل دادم آب کاسه‌ی چشمان ایشان و آب نافش را نوشیدم پس علم اولین و آخرین را به ارث بردم»؟ آیا این حدیث صحیح است یا نه و معنای این سخن پیامبرﷺ چیست که می‌فرماید: (مَن كُنتُ مَولاهُ فَعلِيٌّ مَولاهُ) و آیا پیامبرﷺ مولای ابوبکر و عمر ﷺ هم بود؟ و آیا این دو از علی ﷺ بزرگتر هستند یا نه؟ و معنای این حدیث چیست؟ (أقضاكُم عَلی) آیا قضاوت ایشان از ابوبکر و عمر ﷺ هم بهتر بوده است؟ اگر چنین بوده است پس چرا در بسیاری از مسائل با ایشان مخالفت ورزیده‌اند؟ واگر چنین نبوده است پس معنای (أقضاكُم) چیست؟ و آیا از این حدیث چنین برداشت می‌شود که علی ﷺ از ابوبکر و عمر ﷺ بهتر بوده است و به امامت اولی‌تر بوده است؟ و بر کسی که معتقد است ایشان از آن‌ها بهتر است چه چیزی واجب است؟

جواب: حدیث اول صحیح نمی‌باشد.

---

۱. صحیح: ابو داود (٤٩٢٨). و ابن کثیر در (إرشاد الفقیه) (۱/ ۹۱) می‌گوید: رجال اسناد آن همگی ثقه هستند. البانی در «صحیح سنن أبی داود)): آن را صحیح دانسته است.

و اما حدیث (مَن کُنتُ مَولاهُ فَعلِیٌّ مَولاهُ)[1] حدیثی صحیح می‌باشد و امام ابوعیسی ترمذی و غیر او این حدیث را روایت نموده‌اند و ترمذی می‌گوید این حدیث حسن است.

معنای حدیث نزد علمای متخصص و معتمَد در این‌گونه مسائل چنین است: هر کس که من یاری دهنده و دوست و دوست‌دار و همراه او هستم پس علی هم این چنین است.

امام ابو عبدالله محمد ابن ادریس شافعی رحمه الله می‌گوید: مراد پیامبر ﷺ از این سخن ولاء و دوستی در اسلام بوده است چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ﴾(محمد:۱۱)

«این (عاقبت نیك مؤمنان و عاقبت سوء کافران) بدان خاطر است که خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است و لیکن کافران هیچ‌گونه سرپرست و یاوری ندارند.»

و درباره‌ی سبب این حدیث گفته شده است که اسامه فرزند زید رضی الله عنه به علی رضی الله عنه گفت: تو دوست من نیستی، دوست من رسول الله ﷺ می‌باشد پس پیامبر ﷺ فرمود: هر کس که من محبوب و دوست‌دار او هستم پس علی هم محبوب و دوست‌دار اوست.

و علمایی که متخصص در لغت هستند و غیر آنان نیز می‌گویند: اسم مولا تقریباً دارای بیست معنا می‌باشد.

از جمله: رب، مالک، آزاد کننده، عبد، نعمت دهنده، نعمت داده شده، آزاد شده، یاور، دوست‌دار، تابع، همسایه، پسر عمو، هم‌پیمان، داماد و با بصیرت،

---

۱. امام البانی آن را صحیح و این قسمت از حدیث را متواتر دانسته است: احمد (٤ / ٣٦٨، ٣٧٠، ٣٧٢) و ترمذی (٣٧٣١) و حاکم (٣ / ١٠٩، ١١٠) و ابن أبی عاصم در السنة (١٣٦٥، ١٣٦٧). رک به: البانی، سلسله الاحادیث الضعیفه. . . (١٧٥٠).

بنابراین حاصل سخن چنین است که علی مولای ابوبکر و عمر ﷺ و آنان نیز مولای او هستند.

و ذکر علی ﷺ به تنهایی در این حدیث به معنای نفی ولایت از غیر او نیست، و دلیل این‌که ایشان به تنهایی در این حدیث ذکر شده‌اند همان است که در حدیث اسامه بن زید ﷺ ذکر نمودیم و اما این‌که آیا ابوبکر و عمر ﷺ از ایشان بهتر هستند یا نه؟ بدان که هر کدام از این دو نفر به اجماع اهل سنت از علی ﷺ بهتر هستند، و دلیل این مسئله در احادیثی صحیح و مشهور آمده است، که نیازی به معرفی و ذکر آن نیست، و این موضوع را یارای ذکر حتی اندکی از این احادیث نیست.

و حدیث (أَقْضَاكُمْ عَلِي)[1] «داناترین شما به قضاوت علی است.» دلیل نیست بر این‌که علی ﷺ از ابوبکر و عمر ﷺ به قضاوت داناتر است، بلکه بدین معناست که قضاوت ایشان از کسانی که در این حدیث مورد خطاب واقع شده‌اند بهتر است و ثابت نشده است که ابوبکر و عمر ﷺ در میان مخاطبین بوده‌اند و لازمه‌ی این‌که فردی از جماعتی به قضاوت داناتر باشد، این نیست که از تک تک این افراد بهتر است، و هم‌چنین اقتضای تقلید دیگران از وی را هم ندارد، زیرا جایز نیست که مجتهد از مجتهدی دیگر تقلید کند بلکه هر وقتی به وسیله‌ی اجتهاد خلاف قول خود برایش ثابت شد واجب است به آن عمل کند و اینکه پرسیده است آیا این حدیث دلیل است بر این‌که علی ﷺ از ابوبکر و عمر ﷺ بهتر است؟ در جواب آن می‌گوییم چنین برداشتی درست نیست زیرا:

---

۱. با این لفظ نزد ابن ماجه(۱۵٤) روایت شده است: (أَرْحَمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ، وَأَشَدُّهُمْ فِي دِينِ اللَّهِ عُمَرُ، وَأَصْدَقُهُمْ حَيَاءً عُثْمَانُ، وَأَقْضَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَقْرَؤُهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَفْرَضُهُمْ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ امينا، وَامين هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ) و علامه البانی سند آن را صحیح دانسته است، الصحیحة (۱۲۲٤).

۱) ثابت نشده است که علی ﷺ از لحاظ قضاوت از ایشان داناتر بوده است به دلیل آن‌که ذکر نمودیم.

۲) لازمه‌ی این‌که کسی از لحاظ قضاوت از دیگری داناتر باشد این نیست که به طور مطلق از او عالم‌تر است، بلکه اقتضای سخن تنها این است که در شناخت قضاوت بر وی برتری دارد.

۳) لازمه‌ی اینکه از لحاظ قضاوت و علم از آنان داناتر باشد این نیست که از هر لحاظ بهتر از آنان است زیرا فضیلت و برتری تنها منحصر در شناخت قضاوت نیست.

و اما این‌که می‌گوید: آیا علی ﷺ از آن دو به امامت اولی‌تر بوده است یا نه؟ بدان که ایشان اولی‌تر به امامت از آن دو نبوده است، بلکه هر کدام از آن دو در زمان خود شایسته‌تر از علی ﷺ به امامت بوده‌اند و اعتقاد به این‌که علی از آن دو به امامت اولی‌تر بوده است به شدت حرام است و بدگویی کردن از همه‌ی امت می‌باشد بلکه وارد نمودن طعن به رسول‌الله ﷺ در تقدیم ابوبکر ﷺ برای نماز و تکرار نمودن این امر و دستور ایشان به بستن همه‌ی درها جز در ابوبکر ﷺ می‌باشد و همچنین وارد کردن طعنه به رضایت ایشان ﷺ به خلافت ابوبکر ﷺ و برتری دادن وی برافراد دیگر نیز می‌باشد و در سنن ابوداود با سند صحیح که طعنی در آن وارد نیست از سفیان ثوری ﷺ روایت شده است که فرمود: هر کس گمان کند که علی ﷺ از ابوبکر و عمر ﷺ به ولایت شایسته‌تر بوده است، ابوبکر و عمر و مهاجرین و انصار را به خطا و اشتباه متهم نموده است و گمان نمی‌کنم کسی که چنین اعتقادی داشته باشد هیچ کدام از اعمال او به آسمان بلند شود، این بود سخن سفیان و حسن اعتقاد وی درباره‌ی علی نیز بسیار مشهور می‌باشد. والله اعلم.

درباره‌ی سند دو حدیث که عوام اهل شام روایت می‌کنند

مسأله (۳۲۳) آیا این دو حدیث که عوام اهل شام روایت می‌کنند، دارای هیچ اصلی است یا نه؟

از پیامبرﷺ روایت شده است که می‌فرماید: (من زارنی، وزار أبی إبراهیم فی سنة واحدة، ضمنت له علی الله الجنة)[1] «هر کس در یک سال من و پدرم ابراهیم را زیارت کند، نزد الله برای او بهشت را ضمانت می‌کنم.»

و می‌گویند: (من حج فلیقدسْ حَجته من سَنَته) «هر کس می‌خواهد به حج برود، قبل از آن در همان سال بیت‌المقدس را زیارت کند.»

جواب: حدیث مذکور باطل و دروغ است و هیچ کدام از این دو حدیث اصلی ندارند با این توضیح که زیارت قبر ابراهیم ﷺ و بیت‌المقدس دارای فضیلت است و این فضیلت تنها مخصوص حج‌کننده نیست و اگر حاجی این فعل را ترک کند تأثیری در صحت حج او نخواهد داشت.

نیسان زبان زمین است

مسأله (۳۲۴) آیا این‌که می‌گویند: ماه نیسان (برابر با ماه آوریل) زبان زمین است، صحیح است؟

جواب: چنین چیزی صحیح نیست.

سرور جوانان و پیرهای بهشت

مسأله (۳۲۵) در حدیث آمده است که حسن و حسین ﷺ سرور جوانان بهشت هستند و ابوبکر و عمر ﷺ سرور پیران بهشتند، آیا این حدیث صحیح

---

۱. آنگونه که امام نووی فرموده است، تمام احادیثی که با این مضمون روایت شده‌اند باطل و موضوع و دروغ می‌باشند رک به: الأحادیث الضعیفة (۲۰٤).

است؟ و معنای آن چیست؟ و آیا حسن و حسین ﷺ در جوانی وفات کردند یا در پیری؟

جواب: از ابوسعید خدری ﷺ به ثبت رسیده است که گفت: پیامبرﷺ فرمود: (الحسَنُ والحُسَينُ سيدا شبابِ أهْل الجنة)[۱] «حسن و حسین سرور جوانان بهشتند.» ترمذی آن را روایت نموده و می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح است.

و از انس ﷺ روایت است که گفت: پیامبرﷺ خطاب به ابوبکر و عمر ﷺ فرمود: (هذَان سيدا كُهُولِ أهل الجَنَةِ مِن الأوَّلينَ والآخِرينَ إلا النَّبِيينَ وَالمُرْسَلِينَ)[۲] «این دو سرور پیران بهشت از اولین و آخرین هستند به جز پیامبران و فرستادگان.» ترمذی حدیث را روایت نموده و می‌گوید: حسن است.

و ابوبکر و عمر و حسن و حسین ﷺ همه در کهن‌سالی وفات نموده‌اند. و معنای حدیث چنین است: حسن و حسین ﷺ سرور تمام افرادی هستند که به حالت جوانی فوت نموده و به بهشت داخل شده‌اند و ابوبکر و عمر ﷺ سرور تمام کسانی هستند که به حالت کهن‌سالی وفات نموده و به بهشت داخل شده‌اند.

همه‌ی اهل بهشت سی ساله خواهند بود و این بدان معنا نیست که سرور آنان، هم سن و سال آنان باشد بلکه احتمال دارد سن و سال او بیشتر یا کمتر باشد و این‌که گفته شود: آنان به هنگام خطاب پیامبرﷺ جوان یا پیر بوده‌اند جایز نیست و این سخن نادانی آشکار و کاملاً اشتباه است، زیرا پیامبرﷺ در حالی وفات نمود که حسن و حسین کمتر از هشت سال سن داشتند و معلوم است که در این

---

۱. صحیح: ترمذی (۳۷٦۸) و ابن ماجه(۱۱۸) و. . .
۲. صحیح: ترمذی (۳٦٦٤) و ابن ماجه(۱۰۰) و. . .

سن جوان نامیده نمی‌شوند و ابوبکر ﷛ به هنگام وفات ایشان شصت سال و عمر ﷛ بیشتر از پنجاه سال سن داشتند بنابراین در هنگام خطاب این دو کهن سال بوده‌اند و در مدینه اقامت داشتند و پیامبرﷺ ده سال در آنجا ماند و شاید این خطاب در اواخر عمر پیامبرﷺ بوده باشد.

و سن کهولت در چهل سالگی تمام و بعد از آن به مرحله‌ی پیری داخل می گردد. والله اعلم.

حدیثی درباره‌ی «الغاسق إذا وقب»

مسأله (۳۲٦) در حدیثی از عایشه‌ﷺ آمده است که می گوید: (أَخَذَ رسولُ اللهِﷺ بیدی، فأرانی القمرَ فقال: استعیذی باللهِ مِنْ شَرِّ هَذَا، فإِنَّهُ الْغَاسِقُ إِذَا وَقَبَ)[۱] «پیامبرﷺ دست مرا گرفت و ماه را به من نشان داد و فرمود: از شر این بخدا پناه بگیر زیرا این همان شب تاریک است که کاملاً فرا می‌رسد.» آیا این حدیث صحیح است؟ و معنای آن و سبب پناه گرفتن به خدا از آن چیست؟

جواب: این حدیث ضعیف است. و «غسق» یعنی: تاریکی و چون شب تاریک می‌شود و زمین را نیز تیره و تار می کند، آن را غاسق نامیده‌اند.

و معنای «الوقوب» داخل شدن است و منظور از آن: دخول آن در تاریکی می‌باشد.

امام حافظ ابوبکر خطیب بغدادی می گوید: احتمال دارد سبب پناه جستن از آن به خداوند در حالت تاریک شدن این باشد که در این هنگام اهل فساد در تاریکی منتشر می‌شوند و در این وقت قدرت انجام کارهایی را دارند که به هنگام روشنایی دارای چنین توانی نیستند به همین دلیل کارهای خطرناک و هتک

---

۱. حدیث حسن است: ترمذی(۳۳٦٦) و نسائی(۱۰۱۳۸).

حرمت‌های فراوان انجام می‌دهند و چون آنان به سبب طلوع مهتاب قادر به انجام این امور هستند فعل آنان را به ماه نسبت داده است و این مسئله از باب نامیدن چیزی به اسم مسبب آن چیز یا ملازم آن است. والله اعلم.

علم نجوم[۱] و ارتباط آن با سحر

مسأله (۳۲۷) در حدیث آمده است که: (من اقتبس علمًا من النجوم فقد اقتبس شعبة من السحر)[۲] «هر کس علمی از نجوم فرا گیرد به حقیقت شعبه‌ای از سحر فرا گرفته است» وجه ارتباط سحر با نجوم چیست؟

جواب: قبلاً این حدیث را ذکر نمودیم اما در این جا فایده‌ای دیگر وجود دارد و وجه ارتباط آن دو این است که هر دو علم در بطالت و فریب‌کاری و تخیل‌بافی

۱. رسول خداﷺ بسیار حریص بود که جهل و گمراهی که اهل جاهلیت بر آن بودند را برای امتش تبیین نماید و امت خویش را از آن برحذر دارد مهمترین این امور، مسائلی مربوط به حوزه‌ی اعتقادات بود. از جمله چیزهایی که در میان مردم جاهلیت رایج بود، نسبت دادن بارش باران به ستارگان و موقعیت هلال ماه بود. پیامبرﷺ روشن نمود که این عمل، با توحید منافات دارد؛ همان‌طور که در روایت ابومالک اشعری ﷺ آمده که رسول خداﷺ فرمود: (أربع من أمتي من أمر الجاهلية لا يتركونهنّ: الفخر بالأحساب، والطعن في الأنساب، والإستسقاء بالنجوم، والنياحة) «چهار چیز از کارهای اهل جاهلیت در میان امت من وجود دارند که امت من آن چهار چیز را رها نمی‌کنند: افتخار به حسب، عیب در نسب، طلب باران به وسیله‌ی ستارگان و نوحه‌گری و شیون و زاری.»

از زید بن خالد ﷺ روایت است که گوید: رسول خداﷺ در حدیبیه، نماز صبح را در هوای تاریك برای ما امامت کرد. وقتی از نماز فارغ شد، رو به مردم کرد و فرمود: «هل تدرون ماذا قال ربكم؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: أصبح من عبادي مؤمن بي وكافر، فأما من قال: مطرنا بفضل الله ورحمته فذلك مؤمن بي، كافر بالكواكب، وأما من قال: مطرنا بنوء كذا وكذا، فذلك كافر بي مؤمن بالكواكب»: «آیا می‌دانید که پروردگارتان چی گفت؟ گفتند: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: از میان بندگانم، بعضی به من ایمان دارند و بعضی کافر شدند. اما آن کس که گفت: به لطف و رحمت خدا، برایمان باران بارید، او به من ایمان دارد و به ستارگان کافر است و آن که می‌گفت به وسیله‌ی فلان و فلان ستاره، باران برایمان بارید، او به من کافر و به ستارگان، ایمان دارد» رك به: دکتر صلابی، ایمان به الله.

۲. قبلا تخریج شده است.

مشترک هستند و باید بگوییم که ستارگان خود دارای هیچ فعلی نیستند بلکه محرّک و خالق آن‌ها خداوند می‌باشد و او سبحانه و تعالی خالق همه‌ی اشیاء است و همچنین لازم به ذکر است که سحر نیز نوعی تخیل‌بافی می‌باشد.

حدیث: «إذا ذكرت النجومُ فأمسكوا»

مسأله (۳۲۸) در حدیث آمده است که (إذا ذكرت النجومُ فأمسكوا)[1] «هرگاه سخن از ستارگان به میان آمد، سکوت اختیار کنید و دست نگه دارید» معنای این حدیث چیست؟

جواب: معنای آن این است که از فرو رفتن در علم نجوم و عمل به آن و تصدیق گوینده‌اش، دست نگه دارید.

آیا احادیثی که درباره‌ی فضیلت خوردن خربزه و لوبیا و عدس و برنج، روایت می‌شود، صحیح است؟

مسأله (۳۲۹) آیا احادیثی که درباره‌ی فضیلت خوردن خربزه و لوبیا و عدس و برنج، روایت می‌شود، صحیح است؟

جواب: در این‌باره هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد.

استفاده از موبر

مسأله (۳۳۰) آیا ثابت شده که پیامبرﷺ برای ازاله‌ی موی خود از موبر استفاده نموده و به استفاده از آن دستور داده باشد؟

جواب: دراین‌باره هیچ حدیثی به ثبت نرسیده است.

---

۱. طبرانی از حدیث ابن مَسْعُود وثوبان و هر دو سند ضعیف است والله اعلم. رک به: امام زین الدین ابن ابراهیم عراقی، تخریج احادیث احیاء.

معنای این سخن پیامبرﷺ: «البئر جبار.»

مسأله (۳۳۱) معنای این سخن پیامبرﷺ که می‌فرماید: (البئر جبار) چیست؟ و آیا این حدیث صحیح است؟

جواب: این حدیث در صحیح بخاری و مسلم[۱] آمده است و منظور از جُبار، - به ضم جیم- هدر رفتن است و معنای حدیث این است که: هرگاه انسان در چاهی بیفتد و به سبب آن تلف شود، و یا غیر انسانی در آن تلف شود. هیچ ضمان و جبران خسارتی وجود نخواهد داشت. و صورت مسئله چنین است: که انسان چاهی را در محلی که در آن احتمال سوء قصد و عداوت نباشد. حفر کرده باشد. مانند اینکه چاه را در ملک خود یا در زمینی موات حفر کند، در این صورت هر چه که در آن چاه تلف شود، ضمانی برای آن نخواهد بود.

و گفته شده: منظور از حدیث مذکور این است که اگر فردی کسی را به منظور مرمت و تعمیر چاه یا بالا کشیدن آب از آن، اجیر کند و بر اثر آن اجیر در چاه بیفتد و بمیرد، ضمانی بر اجاره کننده نخواهد بود.

لعن آواز خوان

مسأله (۳۳۲) آیا این حدیث ثابت است که پیامبرﷺ می‌فرماید: (لعن الله المغنّي والمغنى له) «خداوند کسی را که آواز می‌خواند و آنکه آواز برای او خوانده می‌شود، لعنت کرده است.» و همچنین می‌فرماید: (الغناءُ يُنبِتُ النفاقَ في القلب كما ينبت الماءُ البقل)[۲] «موسیقی باعث رویش نفاق در قلب می‌شود همانگونه که آب دانه را می‌رویاند.»

---

۱. متفق علیه: بخاری (۱٤۹۹) و مسلم (۱۷۱۰).

۲. ابوداود آن را از پیامبرﷺ روایت نموده است و سند آن ضعیف است اما این لفظ از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نیز روایت شده است و آن را ابن أبي الدنیا در ذم الملاهی ٤ / ۲ و بیهقی در السنن ۱۰ / ←

جواب: هیچ حدیثی در این باره به صحت نرسیده است.[1]

---

۲۲۳ و در شعب الإیمان ٤ / ۲۷۸ / ۵۰۹۸ و ۵۰۹۹. روایت نموده‌اند و این سند صحیح است و معلوم است که ابن مسعود چنین چیزی را به رأی خود نمی‌گوید، لهذا علما گفته‌اند که این حدیث حکم مرفوع را دارد و لفظ لعنت هم که در سوال آمده است از طریق تابعین ثابت است و از آنان به صحت رسیده است.

لازم به ذکر است که بگوییم این‌که امام نووی‌ﷺ گفته است که در این‌باره هیچ حدیثی ثابت نیست بدین معنا نیست که وی موسیقی را حلال بداند بلکه ورع و تقوای امام نووی در این‌باره برای هرکس که با زندگی و کتاب‌های وی آشنایی داشته باشد، شناخته شده است.

۱. رسول خداﷺ در حدیث صحیح فرمود: «لیکوننّ من أمتی أقوام یستحلون الحر و الحریر و الخمر و المعازف» «از میان امت من اقوامی خواهند آمد که زنا، پارچه حریر، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند» بخاری، صحیح البخاری، ۲۹۸/۱۷. و این حدیث نصی قاطع در تحریم استعمال آلات موسیقی و شنیدن آن است و اگر برای اثبات تحریم موسیقی در این باب تنها به همین حدیث استناد شود کافی خواهد بود. ابن حزم گمان نموده است که این حدیث منقطع است اما ابن قیم کلام وی را با شش دلیل مردود دانسته است. رک: «تهذیب السنن» ۵/۲۷۰- ۲۷۲.

امام نووی رحمه الله می‌فرماید: و در صورت ابطال مجسمه و صلیب یا آلات لهو مانند بربط و طنبور ضمانتی وجود ندارد چون استعمال آنها حرام است و سازندگان آن نیز هیچ حرمتی ندارند و اجزای آن – آلات موسیقی– را باید بدون شکستن از هم جدا کرد. روضة الطالبین وعمدة المفتین ۵/۱۷.

تا جایی که در «الروضة» در مورد تحریم موسیقی اجماع را نقل کرده است. روضة الطالبین وعمدة المفتین ۸/۲۰۵- ۲۰٦

البته تنها امام نووی معتقد به تحریم موسیقی نبوده است بلکه در قرن های مختلف علما بر تحریم موسیقی متفق القول بوده‌اند از آنجمله:

ابن رجب حنبلی می‌فرماید: «در مورد شنیدن آلات لهو رخصتی از احدی از سلف ذکر نشده است و تنها از برخی از ظاهریه و صوفیه که در اجماع به اقوالشان اعتنا نمی‌شود این امر شناخته شده است.» ابن رجب، نزهة الأسماع في مسألة السماع، ۱/۶۰.

همچنین وی در فتح الباری می‌فرماید: « تحریم شنیدن آلات لهو و لعب و طربناک محل اجماع است و رخصتی در این باره از احدی از علمای سلف ذکر نشده است و هرکس در این باره رخصتی را از امامی که مورد اعتماد است نقل کند دروغ گفته و افترا بسته است». فتح الباري شرح صحيح البخاري، ۸/۴۳۶.

ابن حجر هیتمی پس از ذکر آلات موسیقی می‌فرماید: «تمامی اینها بدون اختلاف حرام است و هرکس در این مورد ادعای اختلاف کند به خطا رفته است و یا هوای نفسش بروی غلبه کرده است تا اینکه وی را کر و کور گردانده است و وی را از تبعیت راه تقوا دور نموده است» هیتمي، کف الرعاع عن محرمات اللهو والسماع، ۱/۱۱۸.

←

دسوقی می‌فرماید: در غیر نکاح زدن هیچ یک از ابزارهای موسیقی جایز نیست و این به اجماع است، مگر زدن دف، اما مطابق قول مشهور زدن دف نیز جایز نیست. حاشیة الدسوقي على الشرح الكبير، ۳۳۹/۲.

ابن عابدین در رد المحتار نیز همین قول را ذکر کرده و می‌فرماید: «الْمَلَاهِي كُلُّهَا حَرَامٌ و يُدْخَلُ عَلَيْهِمْ بِلَا إِذْنِهِمْ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ» «تمامی ابزار موسیقی حرام است و برای تغییر منکر می‌توان بدون اجازه گرفتن بر صاحب خانه وارد شد». ۳۴۸/۶.

ابن جریر الطبری در «تهذیب الاثار» می‌فرماید:

«بر شخص مسلمان لازم و ضروری است که طنبور و عود، و نَی و چنگ و بربط و نظایر آن از اشیائی که اهل کفر و فسق و فجور با آن خداوند را نافرمانی و معصیت می‌کنند، و استعمالی جز معصیت ندارند، آنها از شکل اصلی آن تغییر دهد چون وضعیت آن به گونه‌ای است که موجب غفلت از یاد خداوند و اشتغال از آنچه که خداوند دوست دارد به سوی آنچه که موجب خشم اوست می‌شود... و اگر بر نفس خویش امین باشد آنها را از بین ببرد و به همین شیوه که گفتیم آثاری از علمای سلف امت وارد شده است و کسانی که به احسان از راه آنها تبعیت کرده‌اند بر همین مبنا عمل نموده‌اند. تهذيب الآثار وتفصيل الثابت عن رسول الله ۲۳۸/۳- ۲۳۹.

امام ابوبکر آجری در مقدمه کتاب خویش در جواب به این سوأل که آیا در بازی نرد، شطرنج، نی، چنگ، طبل، عود، طنبور یا شنیدن آواز رخصتی وجود دارد؟ می‌فرماید:

«تمامی آنچه را که ذکر شد عمل به آن و اشتغال به آن باطل و حرام است و به کارگیری آنها حرام است و شنیدن آنها حرام است به دلیل کتاب خداوند و سنت رسولش صلّی اللّه علیه و سلم و قول صحابه رضی الله عنهم». تحريم النرد والشطرنج والملاهي۱/ ۹۵.

ابوطیب طبری: حافظ ابن رجب به نقل از وی در «نزهة الاسماع» می‌فرماید:

«در تحریم شنیدن آلات موسیقی اختلافی ذکر نشده است هر چند که اهل فسق آن را مباح می‌دانند». نزهة الأسماع في مسألة السماع ۱/ ٦٤.

ابن حجر هیتمی در «کف الرعاع» از ابوالفتح سلیم رازی در تحریم موسیقی و غنا نقل اجماع کرده است. كف الرعاع عن محرمات اللهو والسماع، ۱۱۸/۱.

امام بغوی در «شرح السنة» می‌فرماید: «واتفقوا على تحريم المزامير و الملاهی و المعازف» «و بر حرام دانستن مزامیر- آلات موسیقی که با دمیدن در آن کار می‌کنند-، آلات لهو و موسیقی اتفاق نظر دارند». شرح السنة ۳۸۲/۱۲.

ابوالقاسم البزری می‌فرماید: «قره نی، نغمه و آهنگ است و تحریم آن منصوص، و انکار آن واجب، و شنیدن آن هم حرام است و کسی از علمای پیشین قائل به جواز اسماع و اباحه آن نبوده است و هر کس که قائل به جواز آن باشد به خطا رفته است». كف الرعاع عن محرمات اللهو والسماع ۱۰٦/۱.

ابن قدامة المقدسی رحمه الله نیز در «المغنی» در این باره نقل اجماع کرده و می‌فرماید: «آلات موسیقی، به اجماع علمای اسلام آلات معصیت است». المغني في فقه الإمام أحمد ۱۱۵/۹.ا

←

امام الحرمین در «نهایة المطلب» در تحریم آلات موسیقی می‌فرماید: «بل لا نشک فی تحریمه» « بلکه در تحریم آن تردیدی نداریم». نهایة المطلب في دراية المذهب ۲۳/۱۹

ابن صلاح شهرزوری در جواب کسانی که استماع دف و نی و آواز را جایز می‌دانند می‌فرماید: «کسانی که این استماع را مباح و حلال می‌پندارند بدانند که دف و نی و آواز اگر با هم جمع شود شنیدن آن نزد ائمه‌ی مذاهب و علمای مسلمین حرام است و از کسانی که در اجماع به قول آنها اعتنا می‌شود اختلافی در این باره ذکر نشده است که کسی شنیدن آن را جایز بداند. فتاوی ابن الصلاح ۵۰۰/۲.

ابوالعباس القرطبی می‌فرماید:

«اما در تحریم گوش دادن به "نی" و "تار" و "کوبه"، اختلافی وجود ندارد و از احدی از سلف و ائمه خلف، اختلافی در این باره نقل نشده است و نقل نشده کسی شنیدن آن را جایز و مباح شمرده باشد». کشف القناع عن حکم الوجد والسماع، ص ۷۲.

شیخ الاسلام در «مجموع الفتاوی» می‌فرماید: «هر آنچه که عین یا ترکیب آن حرام باشد ازاله و تغییر آن میان مسلمانان محل اجماع و اتفاق است مانند ریختن خمر مسلمان یا تجزیه‌ی ابزار و آلات لهو و لعب و موسیقی» مجموع الفتاوی ۱۱۸/۲۸

حافظ ابن رجب حنبلی رحمه الله می‌فرماید: «در مورد شنیدن آلات لهو رخصتی از احدی از سلف ذکر نشده است و تنها از برخی از ظاهریه و صوفیه که در اجماع به اقوالشان اعتنا نمی‌شود این امر شناخته شده است.» نزهة الأسماع في مسألة السماع ۶۰/۱.

همچنین وی در فتح الباری می‌فرماید: «تحریم شنیدن آلات لهو و لعب و طربناک محل اجماع است و رخصتی در این باره از احدی از علمای سلف ذکر نشده است و هر کس در این باره رخصتی را از امامی که مورد اعتماد است نقل کند دروغ گفته و افترا بسته است.» فتح الباري شرح صحيح البخاري ٤٣٦/٨.

ابن حجر هیتمی رحمه الله پس از ذکر آلات موسیقی می‌فرماید: «تمامی اینها بدون اختلاف حرام است و هر کس در این مورد ادعای اختلاف کند به خطا رفته است یا هوای نفسش بروی غلبه کرده است تا اینکه وی را کر و کور گردانده است و وی را از تبعیت راه تقوا دور نموده است» کف الرعاع عن محرمات اللهو والسماع، ۱۱۸/۱.

امام دسوقی می‌فرماید: در غیر نکاح زدن هیچ یک از ابزار موسیقی جایز نیست مگر زدن دف و این به اجماع است اما مطابق قول مشهور زدن دف نیز جایز نیست. حاشية الدسوقي على الشرح الكبير۳۳۹/۲.

امام کاسانی می‌فرماید: در خانه‌ای که صدای موسیقی و آواز شنیده می‌شود برای دخول به آن خانه اذن اهل آن شرط نیست بلکه بدون اذن می‌توان بدانجا وارد شد چون تغییر منکر فرض است و اگر دادن اذن شرط باشد در این صورت تغییر منکر نیز متعذر خواهد شد. بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع ۱۲۵/۵.

←

حدیثی درباره‌ی شطرنج

مسأله (۳۳۳) آیا این حدیث صحیح است که پیامبرﷺ می‌فرماید: (من لعب بالشطرنج فهو ملعون) «هر کس با شطرنج بازی کند او ملعون است»؟

امام نووی رحمه الله در جواب می گوید: این حدیث صحیح نیست بلکه در حدیث صحیح از بازی با تخته نرد، نهی شده است. والله اعلم. (این را از او نوشتم. ابن عطار.)

خلقت گُل

مسأله (۳۳٤) آیا صحیح است که گُل از عرق پیامبرﷺ یا براق، خلق شده است؟

جواب: در این‌باره هیچ حدیثی به صحت نرسیده است.

عمر افراد امت اسلامی

مسأله (۳۳۵) آیا این حدیث مشهور از پیامبرﷺ که می‌فرماید: (أعمار أمتی ما بین الستین والسبعین) «عمر افراد امت من، میان شصت تا هفتاد سال است.» صحیح می‌باشد؟ و آیا این حدیث در کتاب‌های مورد اعتماد ذکر شده است؟ و چه کسی از اصحاب رضی الله عنهم این حدیث را روایت نموده است؟

ابن عابدین در رد المحتار نیز همین قول را ذکر کرده و می‌فرماید: «الْمَلَاهِي كُلُّهَا حَرَامٌ و يُدْخَلُ عَلَيْهِمْ بِلَا إِذْنِهِمْ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ» تمامی ابزار آلات موسیقی حرام است و برای تغییر منکر می‌توان بدون اجازه گرفتن بر آنان وارد شد. رد المحتار علی الدر المختار٦/۳٤۸.

ابن نجیم می‌فرماید: تمامی ابزار موسیقی حرام است حتی آواز خواندن با زدن نی. البحر الرائق شرح کنز الدقائق ۸/۲۱٤.

جواب: این حدیث حسن است و از ابوهریره ﷺ روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: (أعمار أمتي ما بين الستين إلى السبعين، وأقلهم من يجوز ذلك)[1] «عمر افراد من میان شصت تا هفتاد سال است و کمتر کسانی هستند که عمرشان از این تجاوز کند.» ترمذی آن را روایت نموده و می‌گوید: این حدیث حسن است.

بهترین ذکر، ذکر پنهانی است

مسأله (۳۳٦) در حدیث آمده است که: (خير الذكر الخفي و خير المال ما يكفي)[2] «بهترین ذکر، ذکر خفی و پنهانی و بهترین مال آن است که کفایت کند.» آیا این حدیث ثابت است؟ و معنای آن چیست؟

جواب: این حدیث ثابت نیست و معنای آن، چنین است:

ذکر پنهانی و خفی از ریا و خودپسندی، دورتر است و آنچه گفتیم، بر حالتی حمل می‌شود که فرد در موقعیتی باشد که ترس از ریا و خودپسندی موجود باشد اما اگر آن فرد مثلاً در بیابانی تنها باشد و از ریا و خودپسندی امین باشد، ذکر کردن با صدای بلند بهتر است.

و معنای (خيرالمال ما يكفي) این است که: مالی که به اندازه‌ی کفایت باشد، به سلامتی از فتنه‌ی فقر نزدیک‌تر است و از پیامبرﷺ به صحت رسیده است[3] که فرمود: (اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتًا) «خداوندا رزق و روزی خانواده‌ی محمد را به اندازه‌ی کفایت قرار ده» یعنی آن قدر که از گرسنگی جلوگیری کند.

---

۱. حسن و صحیح است: ترمذی(۳۵۵۰) و ابن ماجه(٤۲۳٦).
۲. ضعیف: ابن ابی شیبة ۱۰/۳۷۵ و۱۳/۲٤۰ و ابو یعلی (۷۳۱) و بیهقی در "الشعب" (۵۵۳).
۳. بخاری (٦٤٦۰)، و مسلم (۱۰۵۵)، و احمد ۲/۲۳۲.

برائت از تکلف

مسأله (۳۳۷) در حدیث آمده است که: (أنا و أمتی برآء من التکلف) «من و امتم از تکلف بیزاریم» آیا این حدیث صحیح است؟ و معنای آن چیست؟

جواب: این حدیث ثابت نیست و در تفسیر آن گفته‌اند که: تکلف در این جا به معنای دوری از چیزی است که مربوط به آن شخص نیست و همچنین تکلف بر حالتی اطلاق می‌شود که فرد در انجام کاری که عادت او نیست خود را به مشقت و سختی افکند.

حدیث نماز همسایه‌ی مسجد

مسأله (۳۳۸) در حدیث آمده است که: (لا صلاة لجار المسجد إلا فی المسجد)[1] «نماز فردی که در همسایگی مسجد قرار گرفته، جز در مسجد قبول نیست» و در حدیثی دیگر آمده که: (لا صلاة لمن علیه صلاة)[2] «کسی که قضای نماز در ذمه‌ی اوست نمازش قبول نیست.» آیا این دو حدیث صحیح هستند؟

جواب: هر دو حدیث ضعیف هستند.

درباره‌ی حدیث ملعون بودن دنیا از لحاظ سند

مسأله (۳۳۹) آیا این حدیث پیامبرﷺ صحیح است: (الدنیا ملعونة، ملعون ما فیها غیر ذکر الله تعالی)[3]«دنیا ملعون است جز ذکر خداوند و آنچه که بدان نزدیک است (مانند: اتباع امر خداوند و پرهیز از نهی وی)»

---

۱. ضعیف: دارقطنی (ص ١٦١) و حاکم (١ / ٢٤٦) و بیهقی (٣ / ٥٧).
۲. آن را نیافتیم.
۳. حسن: ترمذی(٢٣٢٢) و ابن ماجه(٤١١٢).

امام نووی رحمه الله در جواب می گوید: این حدیث حسن است و آن را ترمذی و غیر ایشان روایت نموده‌اند. والله اعلم. (این را با املای امام نووی نوشتم. «ابن عطار»)

حدیث در فضیلت عسقلان و...

مسأله (۳٤٠) آیا درباره‌ی فضیلت عسقلان و عکة و عین‌البقر و عین سلوان و عین‌القلوص، هیچ حدیثی به ثبت رسیده است یا نه؟

امام نووی رحمه الله در جواب می گوید: دراین باره هیچ حدیثی به صحت نرسیده است. والله اعلم.

حدیث دوازده رکعت نماز سنت راتبه

مسأله (۳٤١) آیا این حدیث که پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: (من صلی اثنتی عشرة رکعةً بنی الله له بیتًا فی الجنة) «هر کس دوازده رکعت نماز سنت بگذارد، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او بنا می‌کند» معنای آن چنین است که هر کس نمازهای سنت راتبه را بخواند، خداوند این پاداش را به او می‌دهد؟ و آیا این حدیث صحیح است؟

امام نووی رحمه الله در جواب می گوید: این حدیث صحیح بوده و در صحیح مسلم[1] آمده است و این پاداش با گزاردن نمازهای سنت راتبه به دست می‌آید. والله اعلم.

---

۱. مسلم (۷۲۸) از طریق عمرو بن أوس.

درباره‌ی جهنمیان

مسأله (۳۴۲) آیا کسانی که از جهنم بیرون می‌آیند در حالی که به زغال تبدیل شده‌اند، محل سجود آنان سوخته شده است؟

امام نووی رحمه الله در جواب می گوید: آتش جز محل سجود، همه‌ی جسد آنان را می‌سوزاند و منظور از اینکه به زغال تبدیل می‌شوند، این است که بیشتر جسد آنان به زغال تبدیل شده است نه همه‌ی آن. والله اعلم.

تزیین صوت هنگام تلاوت قرآن

مسأله (۳۴۳) مراد از این سخن پیامبر ﷺ چیست که می‌فرماید: (زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ)[۱] «قرآن را با صدای خود، زینت دهید»؟

امام نووی رحمه الله در جواب می گوید: یعنی قرآن را با صدای زیبا تلاوت کنید به گونه‌ای که شنونده از آن لذت ببرد[۲]. والله اعلم.

---

۱. صحیح: بخاری در (خلق أفعال العباد) ص۴۹ و۵۰ و در صحیح خود آن را به صورت تعلیق آورده است و ابو داود (۱۴۶۸) و نسائی در (المجتبی)۲/۱۷۹ و در (الکبری) (۱۰۸۸) و (۸۰۵۰).

۲. این فتوا درباره‌ی تزیین قرآن به وسیله‌ی اصوات است. که متأسفانه در دوران ما کسانی که امامت نماز را به عهده گرفته‌اند چندان به آن اهمیت نداده‌اند. همچنین لازم است که بدانیم علما بر این مسئله اجماع دارند که اگر شخصی قرآن را صحیح تلاوت نکند و جای حروف را در هنگام ادا عوض کند و معنای قرآن را تغییر دهد خواندن نماز پشت سر وی برای کسی که تجویدش از وی بهتر است یا کسی که تا قبل از وقت نماز می‌تواند تجوید قرآن را یاد بگیرد، صحیح نیست.

۱. مذهب امام مالک: صاحب کتاب «التّاج و الإکلیل لِمختصر خلیل» در کتاب الصلاة در باب «امامة» فصل دوم در وصف ائمه می‌گوید:

«صحیح نیست که به أمّی اقتدا شود در صورتی که شخصی قاری آن‌جا حاضر باشد(أمی: در اینجا منظور شخص بی‌سواد نیست بلکه معنای اصطلاحی آن نزد فقها مد نظر می‌باشد و آن یعنی کسی که مخارج حروف را درست ادا نمی‌کند یا جای فتحه و کسره و ضمه را عوض می‌کند: مثلاً پناه بر خدا «أَنعَمتَ: نعمت داده‌ای» را «أَنعَمتُ: نعمت داده‌ام» تلفظ می‌نماید. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به شرح «الممتع» نوشته ابن عثیمین در همین باب).

←

- در کتاب «مدونه» ابن القاسم می‌گوید: «اگر کسی که قرآن را به خوبی می‌خواند (با حُسن ادای مخارج) پشت سر کسی نماز بخواند که قرآن را به خوبی نمی‌خواند، امام و مأموم برای همیشه نماز خود را اعاده می‌کنند.»
- سحنون می‌گوید: «اگر کسانی به او اقتدا کنند که مثل شخص امام قرآن را به خوبی نمی‌خوانند و (مخارج حروف را درست ادا نمی‌کنند) نماز ایشان درست می‌باشد؛ و البته این هم هنگامی جایز است که قاری قرآن پیدا نکرده‌اند تا پشت سرش نمازشان را بخوانند و از تمام شدن وقت نماز میترسند، اما اگر از وی بهتر پیدا کردند ولی پشت سر وی نماز نخواندند نماز آن‌ها نیز فاسد است.»
۲. مذهب امام شافعی رحمه‌الله
امام نووی در المجموع در کتاب الصلاة در مورد امامت می‌فرماید: و- الثغ - (یعنی کسی که حرفی را به جای حرف دیگر ادا می‌کند و مخارج حروف را درست ادا نمی‌کند) اگر بتواند مخرج حروف را یاد بگیرد، نماز خودش هم باطل است و بدون هیچ‌گونه اختلافی جایز نیست به وی اقتدا شود. تا آن‌جا که می‌گوید: اگر قاری- یعنی کسی که قرآن را خوب می‌خواند- پشت سر اُمّی (که تعریف آن گذشت) نماز بخواند نماز مأموم باطل و نماز امام صحیح است و همچنین نماز کسانی که در قرآن خواندن به مانند امام هستند نیز صحیح می‌باشد. به شیوه‌ای که قبلاً بحث کردیم و این مذهب ما(امام شافعی) و مذهب احمد می‌باشد. پس صواب آن است که گذشت و تصنیف‌کنندگان بر این که اقتدا کردن به چنین شخصی باطل است اتفاق دارند، و این مذهب مالک و ابوحنیفه و احمد و غیر ایشان است.
فرع: (این مورد هم از کتاب المجموع انتخاب شده است).
اگر قاری به شخصی که ظن قاری بودن به وی دارد اقتدا کند، سپس برایش معلوم شود که قاری نیست- و گفتیم که نماز قاری پشت سر اُمّی درست نیست- در اعاده نمودن نماز بین علما دو نظر موجود است. که رأی صحیح این است که اعاده نمودن نماز واجب است و این مذهب «بغوی» است که با قاطعیت بر این مذهب است و مذهب غیر او و آن مقتضای کلام جمهور می‌باشد؛ دیگر فرق نمی‌کند که نماز سرّی باشد یا جهری. (این مطلب در کتاب منهاج امام نووی و همچنین در کتاب سراج الوهاج بیان شده است).
۳. مذهب امام احمد بن حنبل رحمه‌الله
ابن قدامه‌ی حنبلی در مغنی، مسئله‌ی ۱۱۳٤ بیان کرده است:
مسأله: اگر شخصی اُمّی برای امّی و قاری امامت کرد، قاری به تنهایی نماز خودرا اعاده می‌کند.
امّی کسی است که سوره‌ی فاتحه یا قسمتی از آن را به خوبی نمی‌خواند یا در حرفی اخلال ایجاد کند، اگرچه غیر آن را به خوبی بخواند، برای کسی که به خوبی آن را می‌خواند درست نیست به وی اقتدا کند و برای کسی که نحوه‌ی قرائتش مانند آن امام است اقتدا به وی برای ایشان صحیح است.
ابن قدامه می‌گوید: اگر کسی بتواند قرآن خواندن خود را اصلاح کند ولی اقدام به انجام آن ننماید نه نماز خود و نه نماز کسی که به وی اقتدا می‌کند درست نمی باشد.
توجه:

←

حدیث «ما من نفس منفوسة»

مسأله (۳٤٤) معنای این حدیث چیست: (ما من نفس منفوسةٍ یأتی علیها مائةُ سنة وهی حیة یومئذ)[1] «هیچ صاحب روحی که نفس می‌کشد، بعد از صد سال زنده نخواهد بود»؟

امام نووی ﷺ در جواب می‌گوید: معنای این حدیث خبر دادن است از این‌که هر کس که امشب زنده است بعد از صد سال وفات می‌کند و مراد از آن این است که این قرن به پایان می‌رسد و بعد از آن قرنی دیگر خواهد آمد پس باید از آمال و آرزوها کاست و معنای این حدیث چنین نیست که بعد از این هیچ کس بیشتر از صد سال عمر نخواهد کرد. والله اعلم.

مراد از تخفیف قرآن بر داود

مسأله (۳٤٥) مراد این حدیث چیست: (خُفِّفَ علی داودَ القرآنُ)[2] «قرآن بر داود سبک و آسان گشته است»؟

امام نووی ﷺ در جواب می‌گوید: مراد از آن زبور است. والله اعلم.

در بعضی از کتابهای فقهی همانند فقه المنهجی آمده است که اگر امام سوره فاتحه را بـه خـوبی بخوانند اقتدا به وی اشکالی ندارد. این مسئله که مؤلفان کتاب بحث کرده‌اند برای وقتی می‌باشد که امام در نماز غیر از سوره فاتحه، سوره‌ی دیگری قرائت نکند در غیر این صورت لازم است در قرائت آن سوره تجوید را رعایت کند. کسی که می‌خواهد در این باره بیشتر بداند به کتاب‌های ذیل مراجعه نماید:

۱. «مجموع الفتاوی» ابن تیمیه جزء ۲۳ باب الإمامة.
۲. «بغية المريد من احكام التجويد» در مسئله وجود لحن در قرائت.
۳. فتاوای علمای الأزهر- در جواب سوالی در این باب.
٤. الفقه علی مذاهب الأربعه- باب الإمامة.

۱. مسلم (۲٥۳۸) (۲۲۰).
۲. بخاری(۳٤۱۷).

مسأله (۳٤٦) آیا این حدیث: (أن النبی صلی الله علیه وآله وسلم سئل عن الرجل یجامع أهله ثم یکسل)[1] «از پیامبرﷺ دربارهٔ مردی که با همسرش همبستری می‌کند و سپس احساس کسالت می‌کند، سؤال شد...» آیا بر وی غسل واجب است؟ و آیا این حدیث صحیح است؟

امام نووی رحمه الله در جواب می‌گوید: این حدیث صحیح است ولی نسخ گردیده است و هرگاه قسمت بالای آلت تناسلی مرد در فرج زن داخل گردد، بر هر دو نفر غسل واجب می‌شود و فرقی ندارد که مرد ارضا شده باشد یا نه.[2] والله اعلم.

حکم روایت حدیث ضعیف

مسأله (۳٤٧) اگر شخصی بداند که حدیثی از پیامبرﷺ صحیح نیست، آیا روایت آن حدیث یا نوشتن آن برای کسی دیگر جایز است؟

امام نووی رحمه الله در جواب می‌گوید: این کار برای او جایز است و باید ضعف آن را بیان نموده و به آن مغرور نگردد. والله اعلم. (این دو مسئله را با املای امام نووی نوشتم. «ابن عطار»)

---

۱. مسلم (۳٥۰) (۸۹).

۲. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبرﷺ فرمود: «إذا جلس بین شعبها الأربع ثم جهدها فقد وجب الغسل و إن لم ینزل» «هرگاه بین رانهای زن بنشیند و شروع به آمیزش کند، غسل بر او واجب می‌گردد؛ اگرچه منی هم خارج نشود» مسلم(۳٤۸).

باب مسائل عقیده

و مشتمل بر سه مسئله است

زیاد و کم شدن ایمان

مسأله (۳٤۸) آیا ایمان زیاد یا کم می‌شود؟

مذهب جمهور سلف از محدثین و گروهی از متکلمین این است که ایمان به وسیله‌ی عبادت زیاد و به وسیله‌ی گناه و معصیت کم می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾ (مدثر: ۳۱)

«و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید.»

و می‌فرماید:

﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ (احزاب: ۲۲)

«این سختیها جز بر ایمان (به خدا) و تسلیم (قضا و قدر شدن) ایشان نمی‌افزاید.»

و می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ (توبه: ۱۲٤)

«و امّا مؤمنان، (همان سوره قرآن) بر ایمانشان می‌افزاید»

و مانند این آیات در قرآن کریم.[۱]

مذهب جمهور اصحاب ما و متکلمین و غیر آنان این است که: نفس ایمان زیاد یا کم نمی‌شود.- اگر ایمان را منحصر در تصدیق به قلب بدانیم- زیرا هرگاه خود ایمان، زیاد شدن قبول کند در این حالت قبل از آن یا شک وجود داشته یا کفر.[۲]

و گروهی دیگر از اصحاب ما می‌گویند: نفس ایمان زیاد یا کم نمی‌شود بلکه از نطر متعلقات و نتایج آن است که زیاد شدن ایمان محقق می‌شود و آیات و احادیث را نیز بر این معنا حمل کرده‌اند.- اگر ایمان را تصدیق به قلب و عمل به ارکان بدانیم- و سخنانی که از سلف در این باره نقل شده است صراحت به جواز زیاد شدن دارد.

قول مختار این است که نفس تصدیق زیاد یا کم می‌شود نه کم شدنی که به معنای وقوع در شک و تردید باشد. اما زیاد شدن ایمان نیز به معنای رفتن به سوی کمال ایمان و فاصله گرفتن از شک و تردید و تزلزل و شبهه است. و نقصان آن نیز مواردی است که موجب اخلال در کمال ایمان است.[۳]

---

۱. از جمله این آیات: ﴿لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مع ایمانهم﴾ و این آیه: ﴿وزدناهم هدی﴾ و این آیه: ﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾ و این آیه: ﴿والذین اهتدوا زادهم هدی﴾ و این آیه ﴿ویزداد الذین آمنوا ایمانا﴾ و این آیه ﴿أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الذین آمنوا فزادتهم ایمانا﴾ و این آیه ﴿فاخشوهم فزادهم ایمانا﴾ و این آیه ﴿وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾

۲. و هم اینکه نفس تصدیق قابل تجزیه نیست تا زیاده و نقصان در آن رخ دهد. یا تصدیق است و یا در مقابل آن تکذیب وجود دارد.

۳. امام نووی در شرح خود بر صحیح مسلم به نقل از ابن بطال می‌فرماید: (فَإِنْ قِيلَ الْإِيمَانُ فِي اللُّغَةِ التَّصْدِيقُ فَالْجَوَابُ أَنَّ التَّصْدِيقَ يكْمُلُ بِالطَّاعَاتِ كُلِّهَا فَمَا ازْدَادَ الْمُؤْمِنُ مِنْ أَعْمَالِ الْبِرِّ كَانَ إِيمَانُهُ أَكْمَلَ وَبِهَذِهِ الْجُمْلَةِ يزِيدُ الْإِيمَانُ وَبِنُقْصَانِهَا ينْقُصُ فَمَتَى نَقَصَتْ أَعْمَالُ الْبِرِّ نَقَصَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَمَتَى زَادَتْ زَادَ

←

و هیچ عاقلی در این‌باره شک ندارد که ایمان ابوبکر صدیق ﷺ از ایمان تک تک مردم راسخ‌تر است و همین امر باعث شد که درباره‌ی إسرا[1] و در روز صلح حدیبیه[2] سخن مشهور خود را بر زبان آورد در حالی که غیر او نزدیک بود در این امر، سرگردان و حیران گردد. والله اعلم.

الْإِيمَانُ كَمَالًا هَذَا تَوَسُّطُ الْقَوْلِ فِي الْإِيمَانِ) اگر گفته شود که ایمان به معنای تصدیق است.- یعنی زیاده و نقصان در آن راه ندارد- در جواب آن گفته می‌شود: تصدیق- همان ایمان- به وسیله‌ی انجام تمامی اعمال طاعات کامل می‌شود و انسان مؤمن هر چقدر اعمال نیکویش بیشتر شود ایمان وی نیز کامل‌تر خواهد شد و از این نظر است که ایمان افزایش می‌یابد و با نقصان در انجام عبادات است که کمال ایمان وی نیز نقصان می‌یابد. و هرگاه اعمال نیکو افزایش یافت ایمان نیز افزایش می‌یابد. و این قول وسط درباره‌ی زیاد و کم شدن ایمان است. » المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ١/١٤٦.

۱. از دلایلی که ایمان راسخ ابوبکر ﷺ را ثابت می‌نماید، ماجرای اسراء است: «هنگامی که خداوند، پیامبر را به مسجدالأقصی (بیت المقدس) برد، مردم فردای آن شب درباره این حادثه حرف می‌زدند و عده‌ای از کسانی که قبلاً به پیامبر ﷺ ایمان آورده بودند، این حادثه را نپذیرفتند و مرتد گشتند. عده‌ای از مشرکان نزد ابوبکر شتافتند و گفتند: آیا خبر داری که دوستت ادعا می‌کند که امشب به بیت المقدس برده شده؟ گفت: آیا پیامبر چنین گفته است؟ گفتند: بله، گفت: اگر پیامبر ﷺ چنین گفته، راست گفته است. مشرکان گفتند: آیا سخن کسی را تصدیق می‌کنی که می‌گوید به بیت المقدس رفت و قبل از فرارسیدن صبح برگشت؟ ابوبکر گفت: بله، همانا من در چیزی دورتر از آن [براساس خبر آسمان، در بامداد یا شبانگاه] او را تصدیق می‌کنم، بدین خاطر صدیق نامیده شد.» (حاکم، بیهقی و طبرانی آن را روایت کرده‌اند. ابن کثیر نیز در تفسیر خود این واقعه را ذکر نموده است (۳/۲۱)). در این معناست که پیامبر ﷺ فرمود: «إن الله بعثني إليكم فقلتم كذبت وقال ابوبكر صدقت» بعداً خواهد آمد. یعنی: «همانا خداوند، مرا به سوی شما فرستاد، و شما گفتید دروغ می‌گویی ولی ابوبکر گفت راست می‌گویی.» امام نووی ﷺ از مصعب بن زبیر نیز آورده که او گفت: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر اینکه صدیق، وصف ابوبکر است، زیرا او بلافاصله پیامبر ﷺ را تصدیق کرد و صدق و راستی همیشه ملازم او بود؛ هیچ سخن لغو و کار بیهوده‌ای از او سر نزد؛ برای کار خیر در هیچ حالی درنگ نمی کرد؛ و در اسلام، موضع گیری‌های والایی دارد. (تهذیب اللغات، ۲/ ۱۸۱). از شعبی روایت است که گوید: خداوند متعال چهار خصلت را به ابوبکر اختصاص داده که به هیچ یک از انسان‌ها نداده است: او را صدیق نام نهاده و کس دیگری غیر از او را بدین وصف نام ننهاده است... (تاریخ الخلفاء، ص ٦٠، به نقل از دینوری و ابن عساکر).

۲. درباره‌ی واقعه‌ی صلح حدیبیه و موقف امام ابوبکر در آن روز، امام بخاری از طریق مسوربن مخرمه ﷺ نقل می‌کند هنگامی که ابوجندل گفت: ای گروه مسلمانان، من در حالی که مسلمان شده،

←

طلب عبادت و معصیت از خداوند

مسأله (۳٤۹) شخصی می‌گوید: هرگاه بنده‌ای از خداوند طلب معصیت یا عبادت کند، خداوند امکان انجام گناه یا عبادت را به او عطا می‌کند و دیگری می‌گوید: اگر از خداوند طلب عبادت کند، خداوند تنها توفیق انجام عبادت را به او عطا می‌کند اما معصیت و گناه را به او عطا نمی‌کند. سخن کدام یک صواب است؟

جواب: به سبب اطلاق این عبارت هر دو شخص در اشتباه هستند بلکه صحیح این است: امید به اجابت دعا برای انجام گناه نیست و امید است که دعا برای انجام عبادت، اجابت شود، در صحیح مسلم از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبرﷺ فرمود: (لا یزال یستجاب للعبد ما لم یدع بإثم أو قطیعةِ رحِم ما لم یستعجل؛ قیل: یا رسول الله، ما الاستعجال؟ قال: یقول: قد دعوت فلم یستجب لی،

آمده‌ام، دوبار به طرف مشرکین برگردانیده می شوم؟! آیا آنچه را من دیدم نمی دانید- وی در راه خداوند (جل جلاله) عذاب سختی دیده بود- عمر ﷺ می گوید: من در این هنگام نزد پیامبرﷺ آمده گفتم: آیا تو به حق، نبی خدا نیستی؟ فرمود: «بلی [هستم]»، گفتم: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ فرمود: «بلی [هست]»، گفتم: پس با این وضع چرا ما خواری و ذلت را بر خود بخریم و در دین مان زیر بار ذلت برویم؟ فرمود: «من رسول خدا هستم، و هرگز نافرمانی او را نخواهم کرد، و او نصرت دهنده من است.» گفتم: آیا برای ما نمی گفتی که به طواف کعبه خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم نمود؟ فرمود: «بلی، ولی من این را برایت گفته بودم که ما امسال آن را طواف خواهیم کرد؟» گفتم: نه، پیامبرﷺ فرمود: «تو به سوی آن می‌آیی و آن را به طور حتم طواف می کنی.» عمر ﷺ می گوید، نزد ابوبکر ﷺ آمده گفتم: ای ابوبکر، آیا این به حق پیامبر خدا نیست؟ گفت: بلی هست. گفتم: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: بلی هست. عمر می گوید: گفتم: پس با این وضع چرا ما خواری را قبول کنیم و در دین مان زیر بار ذلت برویم؟! ابوبکر گفت: ای مرد، وی پیامبر خداست، و نافرمانی پروردگارش را نمی کند، و پروردگارش ناصر و یاور اوست، به امر وی چنگ زن و با او مخالفت مکن، چون به خدا سوگند، وی بر حق است. گفتم: آیا وی برای ما نمی‌گفت که ما به خانه می آییم و آن را طواف می کنیم؟ گفت: بلی، ولی آیا به تو گفته بود که امسال آن را طواف خواهی کرد؟ گفتم: نخیر. ابوبکر گفت: تو حتماً به کعبه می آیی، و آن را طواف می کنی. عمر ﷺ می گوید: پس من به خاطر این رفتارم کارهای نیکی را انجام دادم. و این واقعه نیز نشان می‌دهد که ایمان ابوبکر ﷺ از دیگر اصحاب راسخ‌تر بوده است.

فیتحسر عند ذلك ویدَعُ الدعاء)[۱] «همواره دعای بنده، مادامی که در باب گناه و قطع صله‌ی رحم نباشد و در آن تعجیل نشود، پذیرفته می‌گردد، گفته شد: منظور از عجله کردن چیست ای رسول خدا؟ فرمود: بگوید: من دعا کردم و دعایم مستجاب نشد پس در این هنگام حسرت‌زده می‌شود و نهایتا دعا را ترک می‌کند.»

جواز تفاضل در میان پیامبران علیهم السلام

مسأله (۳۵۰) مردی می‌گوید: پیامبر ماﷺ بهترین و برجسته‌ترین پیامبر است و از همه‌ی پیامبران دیگر علیهم السلام بزرگتر است و دیگری می‌گوید: این سخن جایز نیست و این اعتقاد باطل است و تفضیل آنان بر یکدیگر جایز نیست.

حق با کدامیک از این دو نفر است؟ و آیا هیچ‌کدام از آن دو به خاطر این سخن خود تعزیر می‌شوند؟

جواب: اعتقاد فرد اول صواب است و آن اعتقاد همه‌ی مسلمانان می‌باشد و دلایل فراوانی بر برتری پیامبر ما محمدﷺ بر سایر پیامبران علیهم السلام وجود دارد و فرد دوم همه‌ی سخنانش اشتباه است و به علت این سخنش که می‌گوید: سخن دراین‌باره و تفضیل در میان پیامبران جایز نیست، باید تعزیر شود مگر این‌که این فرد به نسبت این سخن خداوند جاهل باشد که می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ (بقره: ۲۵۳)

«این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.»

و این که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ (اسراء: ۵۵)

«ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم.»

---

۱. مسلم(۲۷۳۵).

و در حدیث مشهور آمده است که پیامبرﷺ می‌فرماید: (انـا سَـیدُ ولـدِ آدَمَ وَلَا فَخْرَ)[۱] «من سرور فرزندان آدم هستم و این فخر فروش و خودبزرگ بینی نیست.»

و درباره‌ی ایـن حـدیث صـحیح کـه پیـامبرﷺ مـی‌فرمایـد: (لا تفَضِّـلُوا بـینَ الأنبیاء)[۲] «در میان پیامبران برتری قـرار ندهیـد» علمـا پـنج جـواب مشـهور بـه آن داده‌اند:

۱- نهی پیامبرﷺ از این مسئله قبل از آن بوده اسـت کـه وی بدانـد از همـه‌ی آنان برتر است و هنگامی که به این مسئله علم یافت، فرمود: «مـن سـرور فرزنـدان آدم هستم.»

۲- ایشان از تفضیلی نهی فرموده است که منتهی به خصومت شـود چنـان‌کـه در حدیث صحیح ثابت است که سبب این سـخن پیـاسبرﷺ ایـن بـود کـه مردی مسلمان یک فرد یهودی را به خاطر این مسـئله (تفضـیل در میـان پیـامبران) کتـک زد.

۳- پیامبرﷺ از تفضیلی نهی فرموده است که منتهی بـه وارد کـردن نقـص در بعضی از پیامبرانعليهم السلام شود و این سخن خداوند متعال مؤیـد ایـن رأی اسـت کـه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ (اسراء: ۵۵)

«ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم.»

٤- این سخن را از روی تواضع گفته است.

۵- از برتری قرار دادن در نفس نبوت نهی فرموده است نه در ذات پیـامبران و عموم رسالت آنان و ویژگی‌های اضافی که دارای آن هستند. والله اعلم.

---

۱. مسلم (۲۲۷۸) و ابو داود (٤٦٧۳).
۲. متفق علیه: بخاری(۳٤١٤) و مسلم(۲۳۷۳).

کتاب رقائق (دل نرمی و دل جویی) و مسائل متفرقه‌ی دیگر

مباحث این کتاب مشتمل بر ٦ مسئله است

قطع رابطه با مردم یا اختلاط با آنها

مسأله (۳۵۱) آیا انسان در مکانی به دور از مردم با خداوند متعال خلوت کند بهتر است یا این که در اختلاط با مردم باشد و چون در شهر، در جماعت شرکت می‌کند فضیلت آن بیشتر است؟

جواب: اگر به سبب اقامت در شهر ترس آن داشت که دینش آسیب ببیند، خلوت گزیدن برای او بهتر است یا حداقل در روستایی زندگی کند که ضرری دین و ایمانش را تهدید نکند و اگر بر ایمان وی ضرری وارد نشود، اقامت در شهر برای او بهتر است؛ در شهر اقامت گزیند تا در جماعت‌های مسلمانان ـ نماز و عید و تشیع جنازه و غیره- شرکت کند و در شعارهای دینی آنان و حلقه‌های ذکر و مانند آن، حضور یابد به همین دلیل اقامت گزیدن در میان مردم فضیلت بیشتری

دارد. و اگر در میان مردم اقامت گزید شایسته است با کسانی که نشستن با آنها برای دینش ضررمند باشد مانند کسانی که اهل بدعت‌اند و یا کسانی که به سوی دنیا و لذت‌های آن مردم را فرا می‌خوانند و یا کسانی سخن در غیبت دیگران می‌گویند؛ و مانند آن از مفاسد و مضرات دیگر، اجتناب ورزد. والله اعلم.

غذا خوردن اهل بهشت

مسأله (۳٥۲) آیا غذا خوردن اهل بهشت به علت شهوت و اشتها است؟

جواب: بهشتیان دارای شهوت خوردن هستند و از خوردن لذت می‌برند و شهوت و اشتهای آنان برای غذا خوردن به سبب گرسنگی نیست، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ﴾ (طه: ۱۱۸)

«تو در آن نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌گردی»

و اگر غذا خوردن آنان به سبب شهوت و اشتهای خوردن نباشد، لذتی در تناول غذا نخواهد بود.

دیدن پیامبرﷺ در خواب

مسأله (۳٥۳) آیا دیدن پیامبرﷺ در خواب تنها مخصوص اشخاص صالح است یا شامل افراد غیر صالح هم می‌شود؟

جواب: دیدن پیامبرﷺ تنها مخصوص صالحان نیست بلکه هم شامل آنان و هم شامل غیر آنان می‌شود.

اسم اعظم خداوند

مسأله (۳٥٤) اسم اعظم خداوند چیست و در کدام سوره قرار دارد؟

جواب: در این باره احادیث زیادی در سنن ابن ماجه و غیر آن وارد شده است که نزدیک‌ترین آن‌ها به مقصود حدیث ابو أسامه ﷺ است که پیامبرﷺ فرمود: (إنه فی ثلاث سور: فی البقرة و آل عمران و طه) «اسم اعظم خداوند در سه سوره قرار دارد: در بقره و آل عمران و طه.»

برخی از علمای متقدم گفته‌اند: اسم اعظم خداوند، «الحی القیوم»است زیرا در سوره‌ی بقره در آیةالکرسی و در آل عمران و در سوره‌ی طه در این سخن خداوند متعال آمده است که می‌فرماید: (وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ.) این استنباط، نیکو و به جاست. والله اعلم.

درباره‌ی طلسم

مسأله (۳۵٥) آیا دعا و طلسمی که به منظور تحصیل منفعتی نوشته می‌شود و معنای آن مجهول است، آیا نوشتن آن جایز است یا نه؟

جواب: این امر مکروه است و حرام نمی‌باشد.[1]

هرم بن حیان[2]

مسأله (۳٥٦) گویا وقتی هرم بن حیان ﷺ را دفن کردند، خداوند ابری را بر قبر او فرستاده است و به سبب آن باران بر قبر او بارید اما اطراف قبر را در خود نگرفت، آیا این حکایت ثابت است؟

امام نووی رحمه الله در جواب می‌گوید: این مسئله در کتاب‌های رقائق مشهور است. والله اعلم. (این را از او نوشتم. ابن عطار.)

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات

---

۱. امام عز بن عبدالسلام رحمه الله آن را حرام دانسته است مگر رقیه‌ای که معنای آن معلوم باشد. رک به: شهاب الدین ابن حجر الهیثمی؛ الفتاوی الحدیثیه ص ٤٧. و بدون شک همین قول صواب است.
۲. در الإصابة: ۳/ ٥٧٨ حرف هاء آمده است که وی از صغار صحابه بوده است.

منابع مترجمان

۱. ابن القیم الجوزیة، محمد بن ابی‌بکر بن ایوب (۱٤۰۸)، إغاثة اللهفان في حکم طلاق الغضبان، بیروت، لبنان، المکتب الاسلامی، الطبعة الثانیة.

۲. همو (۱۳۹۸) شفاء العلیل فی مسائل القضاء والقدر، بیروت، لبنان: دارالمعرفة، الطبعة الاولی.

۳. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، (۱٤۲۰) تفسیر القرآن العظیم، بی‌جا: دار طیبة للنشر والتوزیع، الطبعة الثانیة.

٤. ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم بن محمد (۱٤۱۹)، الاشباه و النظائر، بیروت-لبنان: دارالکتب العلمیة.

۵. انصاری، ذکریا بن محمد بن احمد، (بی‌تا). غایة الوصول فی شرح لب الأصول، مصر: دار الکتب العربیة الکبری.

٦. بخاری، محمدبن اسماعیل، (بی‌تا)، صحیح البخاری، ترکیه، المکتبة الاسلامیة.

۷. ابن ماجه، عبدالله محمد بن یزید، (بی‌تا)، سنن ابن ماجه، دار إحیاء الکتب العربیة. الطبعة الاولی.

۸. ترمذی، محمد بن عیسی، (بی‌تا)، سنن الترمذی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۰. مسلم بن حجاج القشیری، (۱۴۱۲) صحیح المسلم، القاهرة، دارالحدیث الطبعة الاولی.

۱۱. نسائی، احمدبن شعیب (۱۴۰۹)، سنن النسایی، حلب، مکتبة المطبوعات الاسلامیة، الطبعة الثانیة.

۱۲. نووی، أبوزکریا محیی الدین یحیی (۱۴۰۸) روضة الطالبین و عمدة المفتین، بیروت- دمشق: المکتب الاسلامی

۱۳. سمیعی سید عبدالرحمن الرستاقی، محمد (۱۴۲۸) القدیم والجدید من اقوال الامام شافعی، نشر احسان للنشر والتوزیع. الطبعة الثانیة.

۱۴. سید سابق ت: محمود ابراهیمی (۱۳۹۳)، فقه‌السنة، انتشارات آراس، چاپ سوم.

فتاوی الإمام النووی

امام نووی در مواجه با سوالات و تقاضاهای مردم، فتواها و موضع‌گیری‌هایی داشته‌اند که در یک اثر مستقل گردآوری شده است.

چاپ‌های متعددی از این اثر وجود دارد که ما سعی کردیم بهترین و کامل‌ترین نسخه را از میان ده‌ها نسخه برگزینیم و علاوه بر ترجمه، تخریج آیات و احادیث و در برخی موارد تعلیقاتی نیز بر آن بیفزاییم. همچنین برای تسهیل در دسترسی به فتاوا، مسایل آن را در ابواب مختلفی عنوان‌بندی کردیم.

ترجمه‌ی کتاب امام نووی پاسخی به بسیاری از مسائل فقهی روز است که مسلمانان در عبادات و معاملات خود با آن مواجه هستند، مسائلی که گاهی مورد سوء برداشت و فهم ناصحیح قرار گرفته است.

ISBN 9786003491991

نشر احسان